



١٤١٠ ١٤١١ ١٤١٢ ١٤١٣

١٤١٤ ١٤١٥ ١٤١٦ ١٤١٧

١٤١٨ ١٤١٩ ١٤٢٠ ١٤٢١

١٤٢٢ ١٤٢٣ ١٤٢٤ ١٤٢٥

١٤٢٦ ١٤٢٧ ١٤٢٨ ١٤٢٩

[illegible] ترنجبین ده درم [illegible]

[illegible] کتیرا [illegible] عدد [illegible] زعفران [illegible]

[illegible]

کسی که از ... بترسد این نقش را ... بنویسد ... بر خود ...
ان شاء الله ... ایمن باشد

٦	١	٨
٧	٥	٣
٢	٩	٤

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین وصلی الله علی محمد وآله اجمعین
وبعد در کتاب جواهر القرآن مسطور است که هر که نام اصحاب ابو جعفر از [illegible]
[illegible] با خود دارد از احتلام محفوظ ماند و در خواص الاشیاء مسطور است
که هر که [illegible] را با شی گذاشته و [illegible] بر سر گذارد تا آن [illegible]
او استغاثه [illegible] و اگر [illegible] دفن کند [illegible] در خانه [illegible]
نکند و اگر پوست خر [illegible] که در شب [illegible] یا [illegible]
زایل شود و هر گاه [illegible] ماند خواب ببیند [illegible] و اگر
و اگر [illegible] در شب [illegible] باشد هر گاه [illegible] استخوان [illegible]
[illegible] بالین [illegible]

هر چه ... کند بیدار نشود و اگر سیب ... بر بالین کسی گذارد [illegible]
در خواب ... اگر قطعه از شب ... در زیر جامه خواب گذارند مانع احتلام [illegible]
در خواب شود و هر گاه ... بر جامه ... هر که [illegible] شود و اگر [illegible]
[illegible] تا او ... آنکه ... خواب ... در کتب [illegible]
[illegible] از ... سباع و هوام ... و ... و وحوش [illegible]
[illegible] و [illegible] و انواع حیات و عقارب
[illegible] شاخ کردن و ... همچنین از ... [illegible]
[illegible] و ... [illegible]
[illegible] یا ... یا ... [illegible]
[illegible] قبل از آنکه ... [illegible]
[illegible] مثال دیگر ... آنکه ... هر که از آن
[illegible] از آن ... [illegible]
[illegible] در آن ساکن شود [illegible]
[illegible] آب ... مانع ... شدن هوام است [illegible]
[illegible] و اگر ... [illegible]

بکر بند و اگر برگ چوچرا در دست مالیده با روغن بادام بکند هان

دم مورا اگر کرده در سوراخ ایدن عقرب در مکان باعث هلاک میشود و هرگاه

پاره ترب در سوراخ او گذارند دیگر از آنجا بیرون نیاید حکمت شدن عقرب

اقسام دارد قسمی الجرابه که بر بالای خاک نرم و اب پیدا شوند و قسمی دیگر

دردی دیگدان سبز دانه فرم که بچه در زمین پاک ... اب نیمه ... جاجی

گذارند در سرا ... بیرون شدند که هوا جانوران خود ... از سر عقد برکند

که هر عقرب شده اگر عقرب را در دهن ... و پا لا ... یند

و هرگاه کودکی از مادر متولد شود نیم درم نکام او بالند اگر در همه عمر او را

عقرب گزد درد نکند و اگر فندق با خود دارد عقرب او را نگزد و هرگاه

کرکس ... با خود دارد دیگر ... پایان او ... رساند و هرگاه

کسی با جام ... میان ... سر ... دهند ... و دیگر

حکم است هر سیمی و هرگاه ... با دام ... باکو کرده که بچه بخورد سگی

دهند بیهوش شود و چون ... دندان او فرو ... با خود

آید و اگر دندان ... با خود دارد سگ ... و اگر

خیلی را در خانه ... کشند ... از آن موضع بگریزند و هرگاه

سم اب

سم اب باعث هلاک زنبور ... و اگر ... ماده ... بچه اب

... سوراخ ... چنانچه ... فرو ...

بانه پشم مالیده در خانه گذارند کیک هاهر ... جمع شوند ...

هر ... باعث گریختن عنکبوت شود اگر ...

... در مکانی گذارند هر کیکی در آن مکان هست

برا و جمع شوند و اگر ... در موضعی گذارند باعث جمع شدن کیک شود

و اگر شیر ... در جای گذارند و خواهند که مورچه بیرون نکند باید که

چون ... مورچه ... اجا

... بیرون نکنند ... آب بریزد

... باید ...

... بیرون ...

... و ... مورچه ... دیگر ... باید و هرگاه

... دیگر ...

جامه ... ان ...

و اگر ... جامه گذارند باعث ... آن جامه ...

واگر خون بوم که جغد است با روغن زیت آمیخته بر سر مالند و شکل [illegible]

زایل سازد و پاشیده آب مطبوخ فرزهره را بر کنش کیک و ساس و ارضه

انجمار باب دانسته اند و آب مطبوخ کشوث در خت چنار کشنده جعل است

اگر موشی را خاییده کنند با دنبال گرفته سرهند تمام موشان را بر طرف می کند

و موش را بعد داغ کردن آن است و اگر اشنان اسفنجین در میان متاع

گرم شدن آن را بخور آن در مرکب باعث منع ارضه از کتاب که با ذکر کتابت کرده

باشند و طلا و او میزدن با روغن زیتون مانع مقاربت شپش و پاشیدن آب

طبیخ او کشنده کیک است و اگر استخوان هدهد را با قم کرده تخ در خانه بخور کنند

سبب [illegible] شود و زرنیخ بدن بروغن تخم کدو مزیل شپش از جامه است

هرگاه در خزینه گوگرد نشاسته در سر [illegible] دود کنند باعث [illegible] شپش

و اگر موی دم اسپ را در خانه [illegible] کیلوس در آن خانه داخل شود و اگر

ملح در مکان [illegible] باشد [illegible] بگریزند و اگر آب سداب را در خانه بپاشند

همه بگریزند با برگهای [illegible] در این حکم است [illegible] و اگر کسی سر [illegible]

به برگ انار بشوید با کلاه سفید [illegible] شپش نزند و اگر اشنان [illegible]

در میان لباس مانع [illegible] لباس است و بعضی [illegible]

و [illegible]

آنچه دانسته اند و بخور برگ چنار در موضعی باعث فرار خفاش می شود و اطبا

ذکر نموده که هرگاه مقدار [illegible] قیراط تا [illegible] جو را بر روی سنگ مالیده

در دفع هوام داخل [illegible] افیون و امثال آن شربت [illegible] تریاک

و [illegible] اند [illegible] دفع شود و صاحب جواهر الاشیاء آورده

که اگر [illegible] را [illegible] باد و آفتاب [illegible] سایه خشک نماید آنچه

را در آفتاب خشک نموده اند زهر قاتل باشد و آنچه را در سایه خشک

کرده اند پادزهر جمیع سمها بود هرگاه کسی را جانوران زهر دار زخم

نماید [illegible] آن در آب حل کرده تناول نماید درد را ساکن کند و اطبا نیز

مایه [illegible] را پادزهر جمیع سموم دانسته اند هر عضوی که گزیده

شده باشد باید محکم ببندند و کسی که ناشناس [illegible] جزوی

تناول نموده باشد اول [illegible] بروغن گاو [illegible] و روغن زیتون کرده یا

ادویه [illegible] مثل [illegible] و امثال اینها [illegible] موضع را [illegible]

آب [illegible] بریزند [illegible] موضع و ضماد ادویه [illegible] مثل [illegible]

کبوتر [illegible] مرغ [illegible] داغ [illegible]

موضع بسیار مفید است و مهره مار را بر [illegible] بعد از چیدن شیر

برا و دیده و تکرار دیمچنین شیر نمایند و هر بار شیر بخم خواهد کشت و چون
بسته نشود معهود خواهد افتاد و این علامت دفع سم و نجات است و اینچه
در تخم بیمجه در نداوند منجوج و طویل ذکر حسی کرده تعویذ بسرطان بحری
در تحصیل با شیر انسان ابتهار دفع میکند سم را و هرگاه شکم مرغ را شکافته
هم چنان گرم و جوجه بر روی زخم گذارند نفع بخشد و هرگاه ترخون را خاییده
بر موضع لدغ مار نهند گذارند درد ساکن شود و هرگاه مرغ چند را هم
کرده بر زخم گذارند تعریا اخراج نماید و مضافه پوست و گوشت مرغ را
که با هم کوبیده باشند جهت گزیدن افعی مفید است و خورده سم دفع
میکند و اگر جهان عقرب گزیده دیگر خود و جمله سوده و در روغن چراغ گرم
نموده بر زخم ضماد کنند درد فرو نشاند و هرگاه عقرب گزیده را وارون بر
خر سوار کنند درد فرو نشیند و گفته اند دفع الم می شود و در دفع سم
عقرب بجراره میان نمکیدن و داغ کردن موضع آب بسیار شرب نمایند
در خواص الاشیا آورده که اگر کسی که کژدم او را گزیده انگشت در گوش خود
کند درد ساکن شود و بگوید که ای کژدم گزیدمت درد ساکن شود و در کتب
طبی است که عقرب گزیده اگر قلم را در دست نگاه دارد ادراک الم ان نکند

معجون

و چون از دست گذارد درد آن عود نماید و هرگاه از روغن و دوشاب آرد گندم
حلوا ساخته بر آن موضع ضماد کنند صبح زایل می شود و در معالجه سگ گزیده
او را سگ دیوانه گزیده باشد و سایر سباع و انسان دیوانه طریقه تشخیص آنکه
سگی که گزیده دیوانه بوده باشد یا نه نان بخون آن زخم آلوده پیش سگ غیر دیوانه
اندازند اگر بخورد سگ گزنده دیوانه نبوده است و باید که او را در موضع گرم ساکت سازند
و ما نفخه بجذب سمیت نمایند و تغذیه بچیزی کنند که باعث وسعت زخم گردد
و مرهم ننهند مثل ترتیزک و چند روز باز و ضماد با اشیا جاذبه سم کنند
مثل جاوشیر و قطرون با پیاز انسان و خاکستر ثالث با سرکه و تکرار دبنی سرخ
ماهی باید نمود و باید که ادرار بیند مثل اینکه که ... ذ شتن و مر آن
مفید است و هرگاه اشامیدن از ظرف ... آب دهند که نظر او بر آب نیفتد
و تغذیه با دیگر شورباهای لطیف ... از شرب ترشیها و حرکات منع
و محافظت نمایند و روغن گرم و شیر با لوده بعد او بیاشامند جهت ادرار
مناسبست و استراحت و خواب بخشد و اشامیدن آب بر ... شغره
صد مثقال ... انسر روز تا یکهفته و ... نا ب پانیس سود ... صد مثقال
بعد ... تا ... روز ... ادراک ... ...

و دیگر آن بموضع نافع است و ضماد باقلی پاره که بعد نیم کوفته باشند با آرد
سیر و نمک و امثال آن و پست و ابتدا آرد باقلی با سرکه و جوهره مری سک را
بریده و سوخته بر موضع کزیده مسک کذارند وجع آن را زایل کند و اگر موضع
زخم حیوانات ورم کند طلای موم و مسک نافع است و بعد از زخم
پلنگ و شیر و خرس و امثال آنها اول اضماد بادویه جذابه مانند سرکه و کشنیز
بمانند عسل و مثل آن بعد از آن با نمک و سرکه بشویند پس ضماد مرهم اسود
بکنند یا دهن نیتهن و شراب ... که این آن نافع است و این معجون
جهت طلاء افعی و زخم رتیلا و سایر هوام مفید و مجرب است ... التریاق
... نیره کرمان و ... سم جبنا اللرجا ... سر و دم
دارچینی ... سنبل الطیب حنظل ... تخم ...
تخم ... بادورن ادویه عسل ... و ... شبانه
است و هذا النیر اقسام کثیر است و از کزیدن او ... ساعات
... مثل ... دهان و سینه ... و کهار ... اعضای
بول و طریق معالجه او آنست که موضع کزیده را آب ... العالم ...
... و امثال ... و کاسنی ضماد کنند

و گل ... و ماننده آنها نافع است و اگر عقرب را سر کشند ... او را بر زخم
مالند ... بگذارند ... در ... کند و اگر ... بسیار
ساییده بر زخم ... طلا نمایند ... تمام ... و ... ملح
در ... طلا ... خاصیت ... و طریق معالجه ... مرغ
آنست که ... کرم را با روغن ... حبه ... ضماد ... کند و ... از
او را با آب ... طبیخ ... شیر ... ناده ...
حلق او ... و گویند ... کرم ... و ... کنند
مانع ... است و ... ماست ... است ... ان
نیز ... است ... که ... شد ... ادرار
و ... سکنجبین ... است ... و ... آن
از ... است ... و ... خطبا ... دارچینی ... معجون
... است ... و
شراب ... بعد از ... و شراب ... است ...
و ... حنظل ... و امثال آنها بعد از آن
شراب ... کتان ... تخم ... تخم ... نمایند ...

وسفیداج امثال اینها را شرب ماء العسل با بزر خطمی زانه مضار ید
لعاب تخم کتان و روغن بادام نافع است و اسهال باید نمود بروغن نمک
محموده و باحلاب با اشیاء مسهلات مناسبه و شرب بشوربا و زلال
سایر املاح و مروث مره صعب و علاج او مسهل کرده و معالجه انها
بروغن تازه و شکر و لعابها و شیرها امثال اینها باید نمود و در شرب
رها سنگ و سم الفار و سیماب و در غیره مانند مذکورات از اشیاء
سائله ثقیله مداوا بقی و شرب نادرین با سرکه و کوکنار و شراب و طبیخ
انجیر و نفط و افسنتین و تخم کرفس و ترنجبین و کوشتهای چرب نمایند
و در صورت احتباس طبع و مدت حقنه مناسب است و انزرین مقتول
و سقمونیا شرب ماء العسل مسهل و استعمال حقنه مداومت بیح نمایند
و در معالجه مرابقا الات سموم ضابطه انست که زخم را نیکو کرده ضماد بایدی
جاذبه سم کنند و غسل موضع با سرکه کنند چه با انجیر و روغن محو ضماد کردن
ان و ضماد ماهی با نمک شکم او را شکافته باشند و کوشت مرغان مفید
و شعر مقالیس با دین ابی عجیب الاثر دانسته اند و در خواص الحیوان است
که اگر سرکه را با عسل بسیار دفن کنند دیگر میل انان مرجا نمی شود معکوسا

سکف

کشف که سنگ پشت باشند و موقی به پشت دفن کنند منع باد بدن
تکرکسان ان موضع می نماید و چون هفت عدد حنفسا را در زیر طاس مس
حبس نمایند باعث بازایستادن باران می شود و خنفسا را غبار می جعل
نامند بلعی شخصی بخبر رشد اد در عرض شد که مافظ طاهر چون بحد بلی
من جم رسیده الحذر بخور کسبب بخور چون حبیب خورد عافیت من
و اطبا نوشته اند که داشتن کافور با خود و بخور مخطط دافع مر هوای و بائی
و مانع اطاعه و با است و شرب حبوا حنظل با سرکه هر صبح رسیدن
طاعون و دفع و با مفید است و حبوا ارجی است محرز طی فیلد اکنت و کوکنار
از ان و قسم خلال از پرهن تیره و صدف برکات سفته ما بل بشرب عرق
شکل و طعم لوعدغا بیانی از الاشربه و بعضا از ان تلخ احساس می شود و ایضا
خوردن سیر نافع مضرت هوای وبائی و عفونات است و مراعات
مزاج و تعادل و حفظ اعتدال کرده شود و شرب آب از ظرف اندوده بقیر هم
طاعون و مانع منطبقات است و بوی خوش جالب فساد هوای وبائیه و عرق
تریخ مقوی حال و مفرح و دافع مزه هوای وبائی و حبین اتر دیده از رفع
کرده اینها و مجرب که مرضعه اند اما انچه اطبا بیان نموده و کتب عمده

بان متحون مناخذ انسانست که صلاح او بجمیع امراض و اسقام از افراط و

تفریط عائد است چنانچه حدیث شاهد [illegible] و انبیاء سلف

و الائمه علیهم السلام در باب حفظ صحت و دفع مرض کلمات بیان کرده

بر رعایت حد اعتدال موجب بقای عافیت و عدم انحراف مزاج از نهایت

طبیعی باشد بنابران ادای مقصد بعضی از مراعات مرتبه اعتدال آن

لوازم است بر اینجانب که بحث معانی امساک از پرخوردن که قوی و اعضای

معده و طبیعی [illegible] نقصان و مطلوب جاری تواند شد در جوعی

است بر خلاف و حد مذکور که باعث عدم [illegible] استراحت طبیعت

استقلال قوه میکرد بعد آنچه وارد شخص شود اگر طبیعت بدان تصرف

یکند هضم تقویت قوی و بدل شدن انچه تحلیل و نشو و نمای اعضای [illegible]

ترقی او اعضا نامند و هر گاه او در طبع تصرف نماید چنانچه هضم و دفع فضله

دیا اصلاح اخلاط متغیره [illegible] دوا و الاجنا چنانچه [illegible] باد

شود آن سم گویند [illegible] چهار قسم و شش [illegible]

مطلق دوم دوای مطلق سیم سم مطلق چهارم غذای دوائی که اول

طبع بدان تصرف کند بعد از ان او در طبع دخل نماید مثل [illegible]

مقدم

پنجم دوای غذائی که بخلاف قسم چهارم است [illegible] ششم [illegible]

سمی که اول در طبع تاثیر نماید [illegible] اگر [illegible] شود [illegible]

[illegible] دوم دوائی میتواند بود که سم مطلق [illegible] شد [illegible] که

[illegible] او [illegible] اصلاح غیر ممکن [illegible] مقدمات [illegible] ممکن بعد از انچه

امکان اصلاح [illegible] حفظ صحت [illegible] امر [illegible]

است اول اعتدال غذا و ترتیب لطیف و کثیف آن دوم اجتناب از [illegible]

غذا [illegible] قضای [illegible] غذای دیگر [illegible]

[illegible] امتزاج [illegible] اضداد مثل [illegible]

و [illegible] بالای میوه چهارم رعایت طبع و مزاج که

[illegible] اشیای بارده [illegible] اشیای حاره [illegible] چهارم

[illegible] عادت [illegible] اشیاء حاره اجتناب [illegible]

[illegible] چیزهای بارد احتراز کند و ترک خلاف عادت [illegible]

[illegible] اعتیاد [illegible] باشد [illegible] عادت

[illegible]

صحت [illegible]

وبیان آن براینجملت است که آنچه وارد شود بر تن یکی از دو [illegible] یا وارد در تن او می شود

که آنچه وارد شود بر تن [illegible] یا وارد در تن او می شود یا وارد شود بر او [illegible]

ام لازم که بالاضافه باشد یا بالعرض یا وارد بنفس [illegible] یا وارد در [illegible]

اما آنچه وارد در تن گردد از آن هوای است محیط بر ابدان که استنشاق هوا معتدل

از ضروری و افراط و تفریط در آن سبب حدوث امراض است و هوای معتدل

آنست که گرمی او باعث عرق و سردی او موجب [illegible] پشت شود

پس باید هوای هر عضوی برحسب [illegible] بالملابس بوشد

و در هوای گرم [illegible] در مسکن آب باشد و گاهی

و گاه هوا [illegible] خود کرده [illegible] مواضع که در آن انجمن

[illegible] در کوهستان یا [illegible] و ابنیه باشد دوری گزینند و اندرون

[illegible] کرده و عادت [illegible] عام است چنانچه وارد نفس

شود از اعراض نفسانی از غضب و فرح و غم و لذت و خوف و خجلت و اعراض

[illegible] از لوازم است اما غضب و فرح مفرط حرارت غریزی

در بدن منتشر گرداند و گاه باشد که هلاک کند چنانچه مشهور است

که [illegible] شادی کشته و اما غم و خوف موجب ضعف [illegible] باشد

مگر آنکه

مگر آنکه عادت با آن استمرار یافته باشد که العادة کالطبیعة الثانیة و باید که خود را

غالب بر آن [illegible] که [illegible] عارض گردد [illegible] معالجه باید

[illegible] ماکول و مشروب [illegible] آکل و شارب [illegible]

غذا [illegible] که اشتها صادق [illegible] تفرغ گشته باشد

[illegible] اشتها [illegible] الاسعد [illegible] کند

صداع و [illegible] کرده [illegible] باشد

و شیخ الرئیس [illegible] الامتلاء [illegible] سواء

کان من الطعام او الشراب [illegible] اذا طعام [illegible]

و [illegible] است که [illegible]

[illegible] حواس است [illegible]

[illegible] غذا [illegible] کرده [illegible] غذا

[illegible] املاء دایم شود

علاج آن [illegible] خود و [illegible] است که چون غذا هضم

[illegible] آب است که

[illegible] کند و [illegible] کند

و عقیر کبد و دیگر اعضا شانه و معده انکه آب باشد و دیگر و غذا
یابس که غذا از صبح از هضم بد و دشوار شود که بعد از غذا و آشامند
نباید که سرد باشد تا تسکین عطش نماید و این فصل از این جمله گفته که آب
سرد بعد از غذا در معده تا ... مانع هضم شود ... الکاردی
دهن تنگ باشد تا بعد از جمع عاده و بعد از حرکت مفرط و جماع و حمام و
بعد میوه آب نباید خورد ... که منع ... خفیف
لونش و ... باشد ... و سنگ و کل ... جاری شود ... نیا
برابر نباید ... میان ادوار مختلفه ... ها ... چه ... بدن
بالعرض بود ... استفراغ و احتباس است و استفراغ ... هفت قسم است
اول اطلاق دوم ادرار سیم عرق چهارم قی پنجم ... ششم
جماع هفتم ریاضت ... که ... بعد ... اما ...
کسی ... علت ... جمیع امراض ... نماید ... که ...
... و دیگر ... مسهلات ... نماید و ...
... اکثر ... علامات
... نباید که ... نباید ... که ... که
...

مکر ... ضعیف ... امراض ... و استعمال کند
و کند ... سبب ... و ... شود
... از ... و الآن ... و ...
کرده ... بعضی ... ضعیف و ...
و کسانی که طبیعت ایشان ... باشد ... نباید خورد
... نباید ... بسیار ...
بسیار نافع است و فواید ... که معده را از اخلاط فاسده پاک
کرده ... سبب ... و ... شود ... را
... دماغ ... باشد ... دماغ ...
... معده پاک باشد ... باعث ... دماغ است
... باید که وقت قی کردن چشمها ... و ...
آب سرد ... کر ... دماغ کشته باشد ...
... فصل ... و ... است ... که
که معده ... و کردن ... باشد ... جماع
... رساله ... کشته ... ن

مثل دو چون شود هان نوم و تفصیلات و نوم یا طبیعی است یا غیر طبیعی
و غیر طبیعی سبات [illegible] علاج آن مخصوص است و فایده نوم
است که [illegible] هضم و نضج متعلق بشود
در دماغ و حواس و اعضا را نفع می بخشد و وقت خواب آنست که غذا از
فم معده منحدر و بقعر آن رسیده باشد پس اول زمانی بر پهلوی راست
بایست خوابید تا غذا از فم معده بقعر آن منحدر شود و بعد بر پهلوی چپ
تمام باید نمود تا [illegible] حفظ معده کرده غذا را بعد منهضم سازد
و نوم مستلقی بر پشت بد است چه فضلات [illegible] از دماغ بقفا
منصب شود و ثقل [illegible] و سکته و فالج احداث کند و بر روی خوابیدن
[illegible] کرد [illegible] عمیق است و خواب [illegible]
زیرا که [illegible] فاسده [illegible] اعضا [illegible]
[illegible] سوء الفکر و صفرة لون [illegible]
و وقت خواب [illegible] ساعات است [illegible]
[illegible]
[illegible]

وارد

دارد و وضع [illegible] حرکت و سکون است [illegible] حرکت
و ریاضت آنست که [illegible] را دفع می کند [illegible]
حفظ [illegible] سکون [illegible] و ترک ریاضت فضلات را [illegible]
مجتمع می سازد [illegible] و ریاضت [illegible]
[illegible] ریاضت معتدل پیش از [illegible]
زیرا که [illegible] ریاضت [illegible]
[illegible] از ریاضات [illegible]
مادام که معتدل باشد زیرا که [illegible] اعضا است [illegible]
[illegible] و تحلیل [illegible]
[illegible]
[illegible] و ضعف است زیرا که [illegible] تحلیل [illegible]
و باین سبب [illegible] تحلیل [illegible] ضعف حاصل [illegible]
[illegible] و هر گاه غیر [illegible]
باشد [illegible] تدریجی است [illegible]
در حکمت [illegible] کلام [illegible] امام علیه السلام [illegible]

باربابلی تقشیلانی کالافیضی دبان سبب است که در فصل حفظ صحت بان
اکتفا نموده بود طبابت مراعات سن و فصول و هوای بلد و عادت
و تشخیص مرض و ضعف و قوت بدن که الحال اطبا به نسبت بهار ...
داشته اند نموده تا چاره و تدبیر آنکه کنند که نا معتبر باشد معالجه بجای
مفرد از مرکبات اجتناب باید نمود معالجه کنند که حفظ باقی باشد
مادام که آدمی چیزی خورد که موافق مزاج و فصل و سال و اهل زمان و پیشه
و تن او بان پرورش یافته و چیزی خورد که طبیعت بهم آن عادت نموده
و معلوم است هم کلام حکما الشیخ علیه ... افضل الصلوة ... که
کرده شود که در صورت اول المعدة بیت کل داء و الحمیة راس کل دواء
علی بن یقطین از امام موسی روایت کرده که هر که ... بات در وقت
خواب بخورد هر درد را شفا است ... و ... که
کحضعد ... شفای ... است و هیچ ...
آدم ... که ... را ... می کند ... از اینجا
روایت شده که ...
دفع می کند ...

کرفته

می کند کلیه را و صاحب را کثیرا انجاع می کرده اند و بر معده و از قرحه مفاصل
و برص و ماع استسقا را برای ... شکم و دباج و عسر البول ...
و طپیدن دل و ... و ضعف و کرم معده و دل ... و جهد
و اشتهای طعام می آورد و درد سینه ... و ... چشم و یرقان
و غلبه تشنگی را ... و ... درد چشم و درد سر ...
و ... تا ... که ... مجرب است
بگیرند هلیله زرد و هلیله سیاه و سقمونیا از هر یک ...
مثقال و از فلفل و دار فلفل و زنجبیل خشک و ...
سرخ و ... هر یک چهار مثقال و ...
عود ... و ...
و دار چینی از هر یک دو مثقال مجموع ادویه را کوفته ...
سقمونیا که ... پس مجموع
را ... پنج مثقال شکر ...
... معجون کن ...
کرفته ... پس ...

دو مثقال تا شش نخود با هر شربتی که خواهی و دو مثقال بر [illegible]
که آن عجب نافع است برای جمیع آنچه وصف کرده شد در کتاب [illegible]
برای دفع مرهٔ سودا و صفرا و بلغم و درد معده و فی دست و سرسام
و شقیقه و جلب و [illegible] شکم و [illegible] معده و درد کبد و [illegible]
سر و باید اجتناب کند از خوردن [illegible] که [illegible]
[illegible] باید [illegible] است که [illegible] باشد با روغن [illegible] که [illegible]
[illegible] دو مثقال [illegible] که [illegible]
[illegible] باید [illegible] کل [illegible]
که [illegible] بالد که [illegible] شود باذن خدای تعالی و هر که
خواهد که [illegible] او کم [illegible] شود باید که [illegible] هر روز [illegible]
از [illegible] صاف [illegible] ناشتا [illegible]
با طعام و هر که خواهد عقل [illegible] زیاد شود هر روز [illegible]
صاف [illegible] باید و هر که [illegible] باید که [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] و هر که خواهد که [illegible]
باشد باید که تقلیل کند [illegible] و هر که خواهد [illegible]

باید که [illegible] کند از [illegible] که [illegible] و هر که خواهد [illegible]
او [illegible] باید با [illegible] که [illegible] کند
[illegible] و هر که خواهد [illegible] او [illegible]
[illegible] پس [illegible] بعد از آن [illegible] باید
و هر که خواهد [illegible] شربتی [illegible] بعد از آنکه
پای شکسته باشد و هر که خواهد [illegible] داخل [illegible]
[illegible] که در آن [illegible] باید از آن
اول [illegible] که در آن [illegible] دو زمستان [illegible] و هر که خواهد
[illegible] باید که [illegible]
و هر که خواهد که [illegible] باید که [illegible] کند [illegible]
[illegible] باید و کسی که [illegible]
بلغم و نقصان آن [illegible] خواهد باید که هر روز [illegible]
[illegible] بعد دخول حمام و هر [illegible]
و [illegible] اجتناب [illegible]
[illegible] کند [illegible] و کسی که اراده دارد [illegible]

دانا باید که هر یک از اشیاء طعم را بحسب تناول باید و هم چنین هر جای
نوم بعد از طعام باید و حرکت کم کنند بسیار و نظر باید بسوی کسی که
او را معده مشتهی باشد و کسی که از لقمه اول آن مانع باید که قی بسیار
کنند و عرق حضم نباید و بنوعی مداومت کنند و هر که خواب بامداد
خواهد صفرا بسیار کند و درد های عروق بر بدن غالب و باب کرم زدند
و هر که خواب با تمام خواهد در صبح هر روز یک مثقال اطریفل صغیر تناول
نماید شارح قانون آورده که اسکندر از هر یک از ولایات مردم
عجیب هند و فارس طبیب طلب نموده دوائی بجهة حفظ صحت خواست
یکی از ایشان گفت که چون صباح شود هر صباح ناشتا جمیع را
رافع باشد و دیگری گفت که اگر هر صبح هلیله بجوید از منفعت
دهد و دیگری گفت که اگر هر صباح ... ناشتا
فایده دهد و دیگری از ایشان تبسم نموده اسکندر از سبب آن پرسید
گفت که آنچه هر یک قرار داده اند حضوری دارد الا آنکه تا گرسنه
نشوند طعام نخورند و هنوز میل باقی باشد که دست بکشند
جمیع ایشان تصدیق قول او نمودند اسکندر گفت که مرا چیزی باید

سازمند

که انار ملس و انار مناغ بسیار حاصل شود و اطبا در جواب ... [illegible]
بوده اند ارسطو گفته که درین باب هیچ چیز بهتر از ... نیست
هر صباح مقدار ... از ... کرده ... فکا
آید و حافظه بیفزاید و جمیع قوی و حواس و لطف ... تمام
و صاحب کتاب مذکور ... شده در بیان ... [illegible]
شخصی آمد پیش حاذق شکایت کرد از ضعف بدن فرمود ...
... که گوشت ... باید و زعفران ... کند ... کرده
میان حمام رفتن بدن را فربه می کند و مانند ...
اگر ... را با ... شود ... [illegible]
... است که ... [illegible]
و ... [illegible]
... گوشت خشک است ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... مثقال

میل نمایند و در عقب آن شراب یا بدل آن میل نمایند آنچه استناد از زنج
سه مثقال و نیم جز النقرس غرابا تا رجیل هفت مثقال جمیع را سرشته با
عسل نموده هرگاه که از طعام برآمد چند عدد در دهن نیم مرض بخورند
باشند بلکه نخود آن را میل کنند که نوعیا الاثر است معجون دیگر که موافق
مجرب مزاج است و مجرب است سی مثقال نخود بیست عدد [illegible] شبانه روز
در شیر گاو صاف نمایند و تا سه روز بخدا بدون شیر کند و شکر سفید در ریع
شسته و نعناع [illegible] هر یک مساوی مجموع کندم دو ده مثقال
هر یک سه مثقال بادام شیرین چهل عدد اضافه کرده بکوبند و هر روز
بیست مثقال از او دو شیر تازه تناول کنند و مدتی در حمام مکث کنند
معجون دیگر بادام نشاسته شکر کثیرا کتیرا جمیع مساوی [illegible]
تسمین میکند سیما آنکه بعد از آن شیری که در او نارجیل نخ مالیده باشد
نوشند و از اسرار دانسته اند و در بیان هزال صاحب جواهر الانسان
آورده که اگر کسی چون کفتار [illegible] شود و در فم القلب علیه
باشد و [illegible] انگشتر [illegible] الخاصیه [illegible] الاغذیه [illegible] نهایت
[illegible] که بسیار سریع الاثر است تم [illegible] ماده [illegible]

چند

چند روز میل نمایند تا آنکه هر روز یک دانگ تا ثلث آن را با سرکه انگور
تا چهل روز بعد بنوشند باعث هزال است و همچنین حکم است هرگاه زیره
[illegible] را مدتی با سرکه در بدن طلا کنند و جالینوس گفته که هر که هر روز
یکدرم [illegible] میخورده فربه شود و بقراط گفته که اگر کسی
کیفیت [illegible] شکمش را اندرون [illegible] ساخته بریان کرده صبح
شام تناول نمایند [illegible] فربه و صاحب قوت شود مایه فیل
و شیر با شکر یا نبات مجرب [illegible] و هم چنین است خوردن
آنکه [illegible] بسیار شیرین باشد اما [illegible] استعمال
ادویه مسمنه آنست که از [illegible] هر یک از [illegible] و [illegible] ها و
چیزهای تند و گرم [illegible] اجتناب نموده و بعد از خوردن اینها
باید حمام نیم گرم رفت و در میان آب گرم [illegible]
صبح شود [illegible] که عرق نکند اما [illegible] عکس
است اما در بیان [illegible] ادویه مسمنه [illegible] و مویز منقی
[illegible] شود [illegible]
نماید نوع دیگر [illegible]

معانه و کج وان مضیع طلا غایه قوة شدید اورد که تا یا روز هیچ کدام

نفع شود نوع دیگر آب بار سعید را با عسل داخل ... شود سامید تا

آب پیا تحلیل بعد پس در ظرف شیشه کرده وقت خواب سه مثقال بنوشد

بیان ... نوع دیگر ... گوشت فاخته را با روغن جوز بریان

کرده بخورند و صاحب خواص الاشیا اورده که چون ... از آن عمل

حاصل نکرده تعلیقه که ذکر کرده اند که دفع عنت و ... دیگر

... دانسته نوع دیگر ... معتقد در شیر جنبانیده ... بعد

فانید پس خشک کرده بر ... اهلیل طلا کنند ... که دیگر

بعد ... از ... متعین اهل تجربه ... جماع شده که ... طرح

اسپ ... سپید ... خصیه اسب را با تخم مرغ نیم برشت ساخته تناول نما

نوع دیگر که قطع ... کند مغز سر طاوس ... را ... آن

در قطع شهوت زنان ... دهر که ... باشامند نوع دیگر

مرغ ... را با ... بیاشامند و این مجرب ... است نوع دیگر

قضیب ... را ... مثقال را با شراب ... دهند

ایضا قضیب ... قبل از طلوع آفتاب یا بعد از غروب ... کوفته ...

خلف

حک کند که آفتاب در ... از آن بخورد قطع خواهش او شود

اندر ... کرده ... در ... عنبر ... و

تا که نافع است ... ماه ... صاحب خواص الاشیاء

آورده که در ... باشد ... جماع باشد ...

اندم ... گرفته ... دارد همیشه قائم الذکر باشد و اگر ...

همان ... را ... سیاه ... ببندد ... که چون ... در ...

... را ... مانند ... که ... ذکر ... نعل ... دو

... ناکاه ... پرورده ... معل ... که آن ...

... شند ... ساخته ... صحبت ... همان کناه ...

صاحب خواص الاشیاء اورده که اگر ... اند که ... کان

... ضب و ... از ... معروف شده و گفته که اگر

گوشت ... را ... که پس ... بوده ... را از ... اگر

بخورد قوت جماع ... که در تقویت باه ... است ... که

... کوفته ... با شراب ... کرده حب سازند ... وقت

... دهان ... و آب ... و ... حب ... است که

کهسه را با و نبات نرسیده و کرده که قضیب محکم شود و بعد از زراغ

نیز هم چنان قایم باشد و مداوا از علک دهن مصطکی باشد هر آینه

که نفع بسیار دارد خصوص اعضاء رئیسه بینامد کندم دهن دکوشت

خرنج [illegible] دیگر کرده [illegible] آب [illegible] کرده مرهم [illegible] شامد

نامهرا کرده [illegible] شیر تازه [illegible] مغز [illegible] کوفته با [illegible]

[illegible] اضافه [illegible] هم [illegible] شیر داخل [illegible] تا

تمام پخته شود [illegible] دارچینی [illegible] خولنجان کوفته و [illegible]

آن با شیره با [illegible] قند و روغن کرده [illegible]

که صاحب [illegible] مناسب [illegible] شیر [illegible]

[illegible] حل کرده [illegible] شد نوع دیگر که [illegible]

[illegible] عجب [illegible] کرده [illegible]

[illegible] روغن [illegible] وقت

احتیاج بر قضیب بمالد نفع عظیم بخشد نوع دیگر [illegible]

[illegible] بر قضیب [illegible]

[illegible] سر [illegible]

شود از سطر [illegible] کرده [illegible] کند [illegible]

[illegible] که جماع [illegible] نوع دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] نوع دیگر عسل و دارچینی [illegible] باهم سرشته تناول

[illegible]

[illegible] بر قضیب [illegible]

کند [illegible] که [illegible] خواص الاشیاء ذکر [illegible]

[illegible] بر قضیب [illegible] مالد [illegible]

[illegible] نوع دیگر [illegible] سیاه [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] بر قضیب مالد و مباشرت کند [illegible]

باید [illegible] نوع دیگر [illegible]

[illegible] سنبل الطیب [illegible] دو مثقال [illegible]

[illegible] کرده وقت احتیاج [illegible]

جماع کند [illegible] نوع دیگر

[illegible] بوعلی سینا [illegible] روغن [illegible]

مالند و حين جماع بر قضيب مالند و [illegible] كند طرفه [illegible] لذت عظيم باشد

نوع ديگر هنگام جماع دارچيني [illegible] سائيده با [illegible] بر قضيب مالند [illegible]

[illegible] بسيار شود نوع ديگر بيخ [illegible] كه [illegible] فرفيون و [illegible]

سياه و [illegible] سائيده با عسل آميخته يك ساعت قبل از جماع بر قضيب مالند

حين مباشرت [illegible] پاك كرده [illegible] بنشيند طرفه [illegible] لذت عظيم [illegible]

[illegible] ساعت [illegible] خود [illegible] از [illegible]

[illegible] خود [illegible] آرام شود كه مرد [illegible] برسد نوع ديگر

خولنجان [illegible] دارفلفل [illegible] زنجبيل سنبل الطيب

مشك [illegible] با عسل [illegible] قاقله [illegible]

كنند [illegible] لذت [illegible] برسد كه [illegible] برسد [illegible]

[illegible] شود [illegible] آرام [illegible] باشد نوع ديگر [illegible]

[illegible] باديان [illegible] دارفلفل [illegible] دارچيني [illegible]

[illegible] جزو [illegible] سفيد [illegible] جزو [illegible]

از هر يك [illegible] جزو [illegible] عسل [illegible] بگيرند [illegible]

باديان [illegible] شود [illegible] قضيب

مالند [illegible] جماع كنند [illegible] باشد كه [illegible] كرده [illegible]

رسد كه از هوش [illegible] كند [illegible] آرام كرده [illegible] از اين [illegible]

[illegible] نوع ديگر تخم [illegible] [illegible]

[illegible] آميخته بر قضيب طلا نمايند [illegible] عظيم [illegible] جماع [illegible]

[illegible] يك مثقال از هر يك [illegible] كرده [illegible]

[illegible] طلا [illegible] [illegible]

بر قضيب طلا كنند [illegible] كار كند [illegible] جماع [illegible]

[illegible] چنان شود كه [illegible] جماع [illegible] نوع ديگر تخم [illegible]

[illegible] آميخته با شكر [illegible] آميخته [illegible]

از كثرت جماع [illegible] [illegible] كه [illegible]

كه [illegible] [illegible] كه [illegible]

نوع ديگر [illegible] [illegible] سائيده [illegible]

[illegible] كه [illegible]

[illegible] جماع [illegible]

[illegible] مباشرت [illegible] ديگر [illegible]

علامات تن فرواست نوع دیگر منقول است از الاطبا مرد قضیب
خود را بزهره کلنگ آلوده مباشرت کند و بهره کفتار و زهره خطاف
وخون او و صمغ عرابی بر همین اثر دارد نوع دیگر در جامع الشفا
که اگر بیضه ثلث کبک برگرفته در میان ران زن مالد و دست
باز دارد تا آن زمان که مباشرت کند و در شفاء الاقبال در کتاب [illegible]
که اگر کف خرگوش آب شیر [illegible] بحوره [illegible] آن
کوفته آب بیاشامد از آن زن محبتی عظیم نماید که هرگز جدائی نخواهد
نوع دیگر در [illegible] سعید ابا [illegible] مرجع کعب [illegible]
غیر معروف با مادران نهره غرس دهقان سوخته [illegible] ایشان سبز [illegible]
مساوی کنند که [illegible] آب بر قضیب طلا
کنند که بعد از جماع [illegible] شود و اگر [illegible]
بر جامه کسی مانند بنوعی که [illegible] ادویه ملاصق قضیب او
کرده با هر زنی که مباشرت نماید باعث فرزندان زن شود [illegible]
که دیگر علاقات او رغبت نکند و تولید کلی [illegible] آب
[illegible] میل نماید نوع دیگر [illegible]

میل

مثل عامه که [illegible] قطع الشهوة صاحب [illegible]
که [illegible] نوع [illegible] مرهم تولید و بیاشامد شهوت
جماع از او منقطع شود و اگر جماع کند لذت نبرد [illegible]
[illegible] شود [illegible] احمد [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] کرده [illegible]
با شیر [illegible] تا [illegible]
در [illegible] رسد و ناشتا [illegible]
باشد [illegible] که [illegible] کند [illegible]
[illegible] سنگ [illegible]
دو مثقال [illegible] یک مثقال [illegible]
[illegible] کرده استعمال نماید [illegible]
[illegible] باشد [illegible] مثقال دیگر [illegible]
[illegible] باشد [illegible] نماید
[illegible] آب [illegible] کند
لازم داند تا [illegible] ظاهر [illegible] که

تا لیف لسو ان کند خون هدهد را بر قضیب مالیده مباشرت کنند که
نا زنده است خواهان او باشد نوع دیگر اگر چوب نیم سوخته اثر که با
هندوانه سوخته باشند بر فرق زنند معتاد شود و خون از دنبال او شتابد
بعد و میل او نماید دوای دیگر چند عدد به خان داده گاو گرفته و زیر
کنند تا هراسد و پوست آن او و دو ساید و آب وی با گوید و چند عدد
دار فلفل دو دو دانه آنها بکشانند بعد بکار برند و بیاسانید و باشند
و بعد قضیب مالند چندان لذت دهد که زن دیوانه او شود دوای
دیگر گل سرخ ده مثقال و میکر برم مسا سده و قضیب مالیده هر زن که او
مهد هد دیوانه او گردد دیگر آسانی پنج درمی سفید ما نگرد
دهان تا به بعد تاروعات آن شود بلع بکعب ماده ادرار تساکر عجیب
دانسته جمع دیگر که از کتب اهل هند نقل شده امسال تجربه نیاورده
قضیب دارد که انگشت دانه و صافی دو طاقت طبع دهد و سفید
می و شکر او را انا بل کرها ید بگیر هلیله سیاه و بلیله دار از هر یک
بچه ده درم مصطکی پنج درم اجوائن سه درم اسبغول بار یک باید و از بعد
سالانه با اینها در ما بمیر سیر حلا مسکه ده دارو های دیگر و دانه ده مثقال
هر آکه

هر آکه و بل صد کلو ده سید ده هر بعد یکی ده طرح به حب دیگر دانه عرضه
و اسفهان ار سنعدر آب خیسانید و پوست او را گرفته مغز او را باید
حرف نیکو بیده حب بعد دو عدد که مقدار نخود باشد استعمال کنند
و دماغ او ادرار بود و این جو بست حب دیگر از مجربات میر محمد باقر علک
معجونی که شما هر یک یک درم بعد فلفل هر یک پنج درم نشخیل بو بعد
رطوبت بقا ربد تا تمام شراش بیرون آید و داقید لعاب شیره هر خود
جهان سیر دو هار که دارند حب زیبق که مداومانان عجیب العمل
و از مجربات حکیم است پنج مثقال زیبق را با سرکه تند در هاون تا
تا آنکه منعقد شود و صلاح سانند او سه مثقال هلیله هندی و ظهر حقیق
با سرکه یکروز زیبق را در هاون بجوشانند و او را شخص محرق سه مثقال
اندکی انگشت دانه و دیگر جنبه ها در هاون بسایند تا ملغم شود پس حک
سطری کرده بیفشرند و اینجا حک پاس ماند با به خشک نیند تا حرکت
حاصل زایل شود و جوهر آن یک عدد ساخته ده دو سطر سوراخی که تا نیمه
در میان نبیدار سوراخ او نکرده بیده و در دامنه می او را با خته یکشبانه روز
تکرار ابتدای نجو شود پس دو روعن تا فوله درا خته ما بعد بزنی طبخ دهند

وهرگاه خواهند جماع کنند جوزی در دهان گیرند که ویتمان او بیرون
باشد تا بلع نشود چون اراده انزال نمایند از دهان بیرون آورند نوع
دیگر تخم حنظل [illegible] را سوراخ کرده بر کمر بندند تا صد انگشت از آن
نوع دیگر یک بار هو [illegible] و یک بار تخم خرد میان هسته کنار اگر
[illegible] بر [illegible] بار بر بندند اما اگر بسیار آورند نوع دیگر
چهار درم [illegible] سیاه را با شیر گاو بجوشانند تا پای برنجین نگذارند
شود نوع دیگر [illegible] سیاه را [illegible] کوسنه کاه دارند تا غایت [illegible]
[illegible] آید [illegible] دهن او [illegible] شود [illegible] درم [illegible] دو ملح [illegible]
تا [illegible] به [illegible] دیگر کوسنه کاه دارند [illegible] چادم مرنج [illegible]
حب [illegible] بجی [illegible] و [illegible] خواهد که [illegible] کند او اهمان [illegible]
آید [illegible] درآح [illegible] وچون [illegible] در دهان [illegible] در [illegible]
دیگر [illegible] تقیب یاشایر اعضا [illegible] مخصوصه [illegible]
مالند تا [illegible] رسد [illegible] و [illegible] طلا [illegible]
[illegible] در [illegible] بشویند و مکرر [illegible] سیاه [illegible] و از آن [illegible]
و با [illegible] گرم باشد [illegible] بسیار دیگر [illegible]

رجمه

از جمله آنکه کرم [illegible] که [illegible] از دلاک [illegible]
با روغن [illegible] دیگر مالند و روغن کاد [illegible] دبق [illegible]
نوع دیگر [illegible] آمله [illegible] با ماهی [illegible] دیگر مالند [illegible]
دفع شود نوع دیگر [illegible] بر قضیب مالند که عین عمل کند نوع
دیگر [illegible] با سمن [illegible] دیگر مالند نوع
دیگر مطبوخ [illegible] با قضیب [illegible] شود
طلای مطبوخ او با روغن زیتون [illegible] و برگ [illegible]
اثر [illegible] زکس [illegible] نوع دیگر [illegible]
کوسفند [illegible] دیگر مالند [illegible]
سازد که [illegible] نوع دیگر [illegible] علق [illegible]
[illegible] بر قضیب طلا کنند نوع دیگر [illegible] درم [illegible]
[illegible] دیگر مالند نوع دیگر [illegible]
تا [illegible] روغن [illegible] خواهد [illegible] قضیب
طلا کنند نوع دیگر [illegible] باید [illegible] روغن
یاسمین [illegible] نوع دیگر علق [illegible] که [illegible]

او آب حاشیه باشد که بگذارند تا خشک شود پس سایند و طلا کنند
و این عمل مجرب و دستمین هر عضو دانسته اند و گفته اند که هیچ دوایی
در سطبری قضیب به از این نیست ... کاه و ... جبل ... باید
باشد طلا سیر بدان کنند نوع دیگر دو مثقال عاقرقرحا و
نیم مثقال ... مثقال نیم ... عسل ... طلا بمالند
نوع دیگر مقدار ده درم لسان العصافیر در شیر تازه ...
قضیب ... بکوبند ... بمالند
نوع دیگر قضیب را با ... بمالند تا ...
شیر تازه بمالند و بگذارند تا خشک شود پس ... کنند
و مالیدن آب ... مثل روغن ...
و غیرها ... سایر ادویه ... است نوع دیگر از
مجربات استاد الحکما ... ذکر ... خراطین را ...
ریزه ریزه کرده در سایه خشک کرد پس تمام ... با ...
با شیر تازه بمالند ... که ...
... خراطین ... کوشت مرغ ...

...

شکل ... افتاده ... بمالند نوع دیگر ...
کوپیده ... مانند ...
بمالند نوع دیگر پوست ... که ...
... قضیب را ... کرم ... باشند در ...
دیگر او عمل کنند نوع دیگر دوازده عدد خراطین را گرفته ...
کرده با سنبل الطیب ... دو مثقال ...
اندر ... بمالند نوع دیگر ...
را ... بمالند ... نوع دیگر سرطان ... روغن ...
چندان بجوشانند که سرطان سوخته شود بعد از آن ...
روغن ... که خواهد بمالند نوع دیگر خراطین را
از میان ... چنان ... بمالند ... شود
و شب بر قضیب ... حمام ...
بمالد چند مرتبه تکرار عمل کند نوع دیگر خراطین را در آفتاب ...
در شیشه خشک کند ... روغن زنبق سفید ... چنان شود که
خواهد نوع دیگر ... از سنبل الطیب ... مثقال ...

ده عدد زلو را در شیشه کرده خشک کنند و دارو نیم مثل سرمه نرم نمایند
و با عسل و شیر ماده انجیلت ده مثقال سرشته بسیار برهم زنند تا خوب
ممزوج شود و شب و [illegible] نمایند [illegible] بیشتر با فطیر و آب
گرم [illegible] باشد و [illegible] دیگر [illegible] عمل نمایند و در جامع
خواص الاشیاء از جالینوس در علاج ضعف و صرع آورده که جگر خر دشتی
با زاج [illegible] و شیر اضافه کرده بخورد دیوانه و مصروع دهند
که [illegible] هفته صحت یابد و شیر [illegible] را [illegible] باشد
صاحب کتاب مذکور آورده که پیه گربه سیاه را با روغن گل بسرشته
بخورد هر که دهد دیوانه شود و خوردن قلیه گوشت [illegible]
حافظه است و [illegible] زبان [illegible] کنی که
باعث فهم آدمی شود و آنچه را فراموش کرده باشد بخاطرش می رسد
[illegible] نسیان [illegible] چنین سبب زیادتی حفظ می شود
زبان او [illegible] با شکر [illegible] تناول نماید و اکثر حکمای [illegible]
[illegible] دانسته و [illegible] نکرده [illegible]
[illegible] باعث [illegible] و اگر حکما اتفاق

بعی

ای هدهد را در طعام بخورد کودک دهند برای فصاحت خوش شود
و [illegible] با پوست [illegible] مریخ [illegible] ساع
دوام نسیان است و هم چنین [illegible]
[illegible] حافظه و دفع نسیان مفید و اکل گوشت
[illegible] باعث زیادتی دانش و [illegible] شود و ایضا شرب
خون [illegible] سبب حافظه و [illegible] در میان [illegible] و آنچه
[illegible] است [illegible] حکمای یونان [illegible] باب
[illegible] است و [illegible]
[illegible]
شراب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نوع دیگر
[illegible] که با

جمع را ساییده [illegible] بگلاب بعرق [illegible] کنند در جمیع افعال قائم مقام
خربق باشد [illegible] و مقوی حواس است و صاحب کتاب اسرار آورده که هرگاه
[illegible] که عاج دندان را [illegible] کرده باشد [illegible] و در دندان [illegible] که در
طعام می‌خورند در زمین بریزند موجب ضحک کثیر حاضران شود و اگر
جماعتی [illegible] بسته [illegible] کنار [illegible] شود
[illegible] بر آتش گذارد [illegible] حاضران [illegible] شود
که باعث ضحک کثیر باشد و شیخ الرئیس گفته که [illegible]
[illegible] که در جمیع اعمال قائم مقام خر است اگر پنج درم بادام تلخ را
کوبیده با [illegible] و اگر [illegible] گوش آدمی [illegible]
بخورد کسی دهد زود [illegible] کرده [illegible] کسی که [illegible]
هر چند [illegible] شود هرگاه [illegible] پوست ترنج [illegible] در شراب
[illegible] علی [illegible] و اگر [illegible] گوش
در شراب بخورد کسی دهد زود [illegible] شود و اگر [illegible]
در میان [illegible] بر آتش گذارند [illegible] ایشان [illegible] کرده
و هرگاه [illegible] گوش [illegible] کسی [illegible] نماید

و اگر چند [illegible] روغن [illegible] کمال
در [illegible] روغن [illegible] هر که [illegible] خانه است [illegible] نظر آید
که در [illegible] شی [illegible] که جمعی از اصحاب
رسول [illegible] شکایت [illegible] که [illegible] رسید [illegible]
قوت [illegible] حضرت [illegible] که شما [illegible] که [illegible]
در [illegible] الاشیاء مسطور است که هر که دل شتر را بریان کرده
[illegible] شود و هر که دل [illegible] گرگ [illegible] دست
باشد [illegible] هر که دل [illegible] باشد [illegible] در جنگ دلیر شود و اگر که
گوشت [illegible] بخورد [illegible] گوشت
شیر [illegible] هر که
[illegible] گرفته [illegible] باعث قوت [illegible] آدمی شود
[illegible] که کسی [illegible] بر زمین [illegible]
کرد و هر که [illegible] درم [illegible] کسی بخورد [illegible] چوب [illegible]
[illegible] کرده و [illegible] در [illegible] است [illegible]
که [illegible] هر که چشم [illegible] گوش [illegible] چشم دشمنان [illegible]

واگر در میان [illegible] بعد [illegible] ادویه ترکیب طب
معدود است که [illegible] و حرارت و وجع مثانه و اهلیلج کابلی [illegible]
با [illegible] و پوست [illegible] که این [illegible] چهار
[illegible] و [illegible] و [illegible]
بکر [illegible] که نیکو [illegible] صاحب کتاب
مذکور [illegible] وجع معده و تقویت او [illegible]
[illegible] این معجون را روایت کرده و گفته که [illegible] زیادی کند و
[illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال
[illegible] مثقال [illegible] نیکو [illegible]
[illegible] تا آنکه [illegible]
نظیف [illegible] تا آنکه [illegible]
[illegible] شربت از او مثل [illegible]
[illegible] کند جامع [illegible] که معجون [illegible]

کرد و مرض

[illegible] چون [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] ساعت [illegible]
وجع معده و قطع می کند بلغم را و [illegible]
جمع می شود [illegible] سیاه و بلیله و آمله [illegible]
[illegible] و وجع [illegible]
[illegible] معجون [illegible]
ادویه [illegible] معجون [illegible]
از آن مثل [illegible] ادویه [illegible]
علیهم السلام دوای [illegible] که صاحب کتاب مذکور [illegible]
[illegible] است که [illegible]
برای [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
کرده و طعام ایشان [illegible] کرده و چون [illegible]
[illegible] این دوا را [illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible] برای [illegible]

تا اگر سیر و جو و اسفناج حجم با روغن بادام بپزند بخیه ... کی

و بر سر سنگ ... ومره ... تا دفع که سیر دیگر ...

نکند بر ... ضماد بکنند ... داشتن ... شیرتان ...

بریزند باد ... تا دفع که ... بگیرند

مردم شوند که سیاه ماند است و ... آن از طفل و ... که

انحرکیج مردم باشد ... بموجب ... چنین ... باید

دیده بر ... تا ... که ... بکند ... را ...

کن ... را ... از آنکه ... بر ... بعد

در میان ... خاک ... و هر چند کهنه تر شود بهتر خواهد

نافع است ... ان برای ... کهنه شده ... در

مرغ کهنه ... که ... باشد برای ... چشم و ...

و ضعف ... و ... اطفال و ترسیدن زنان در خواب ...

و ... بلغم و دفع ... و ... چون یک ماه بران ... کرد

نافع است برای ... زنان و ... که ... ضعف ...

در ... چون ... ماه بران بکند نافع است برای ...

بهم طعام

بعضی طعام را طعام ... چشم ... کهنه خواب

چون ... بران بکنند نافع است از برای ... صفرا و بلغم ...

جمیع امراض صفراوی که ... مانند ... چند ماه بران بکرد

تاریکی چشم و ... که عارض ... بعد ... و بعد

... خواب ... چهار ماه بران بکنند ...

اورا با روغن ... ساخته ... چون ... شش ماه

بران بکنند ... شقیقه ... بعد ... با روغن ...

... اول ... ناشتا از جایی که علت ... چون

هفت ماه بران بکنند برای دفع بادی که در ... باشد ...

بکنند ... با روغن ... ساخته ... اول ... در هنگام خواب

... چون هشت ماه بران بکنند نافع است برای ...

که ... باشد ... که خواهند ...

... ناشتا وقت طلوع آفتاب و چون نه ماه بران بکنند ...

... بار ... ناشتا هنگام خواب ...

دفع خواب ... و هذیان گفتن در خواب و ترسیدن مردم ... شود و ...

ده ماه بران بگذرد برای علت صفرا دنبهای اسفنج و اقتلاع عقل بعد

بگذرد س ژاژ با سرکه و سفیداب تخم مرغ در ماستاب بیاشامد و ماه بود عی

کسانکه خواهند در وقت خواب بجهت یا نه ماه بران بگذرد نافع است

از برای برص و سودا که صاحب آن مرغ و وسواس باشد نقد بخورد هر دو ما ستنا

با روغن گل سرخ و بعد بخورد هنگام خواب بدون روغن و چون دوازده

بران بگذرد برای فالج که در آن سقید بخورد با نبیذ تجربش بیاشامد

در ایام بعض بت و علت و در وقت خواب بر پاها مالد و در وقت استعمال

از سرکه و شیر و ماهی پرهیز باید و چون سیزده ماه بران بگذرد نقد بخورد

با آب سداب مقدار نقل شبیه تر و غم و درد اندرون و مغنیین و بیسپ و باد

کردن باد ریش بیاشامد و چون چهارده ماه بران بگذرد نافع است از

مارها همه مسموم پس اگر کسی زهر خورده باشد تخم بادنجان و اگر بند

و بجوشاند و صاف کند و باید بخورد از این دوا وقتی که بر بشند

آب نیم گرم ما لا و ان بیاشامد و از چهار شب کند که دفع آن سمی کند

و چون پانزده ماه بران بگذرد برای دفع سر درد بادی و ارواح نقد وصف

بند که از آنها هر چه باشد وقت خواب بنوشد و آن شب صباح چیزی نخورند

وچون

و چون شانزده ماه بران بگذرد بقدر نیم عدس او را با آب باران که در آن

باد وان شب باریده باشد حل کرده چهار روز هر روز در صبح و شام در وقت

خواب بچشم صاحب چشم خشک کنند بکشند و اگر ناچار شود تا هشت روز

باید ستون علاج باشد و چون هفده ماه بران بگذرد نافع است برای جذام

کسیکه ناشتا و وقت خواب نقد سقید آن را باچیزی که او خورد بقدر

حبه از آن با شربت تمام بهم عالند و بقدر دو رگ از آن را با روغن

زنبق با روغن گل سرخ سعوط کند و باید که مداوم نقد بخورد تا چهل

و چون هیجده ماه بران بگذرد نافع است از هر چیزی که مشاکل مرض است و از

مرض را سوزن بزنند تا عفن برای بعد آن نقد بخورد تا

ماده عفن عفونت با روغن و دام ملخ با روغن بعد از مجربست

نقل وحسم ما اصل اما دهان بگذرد سعوط نماید و قدری باعث

بمانند و باید که تجاوز نکند از حدی که برای این مداوا ارشده از اهم

بشا انها مذکور گشت که هر ماه قطع دو اعتدال نوع ماند و صبح

خواهش شده و چون نوزده ماه بران بگذرد تکیه اما از شرین و نقد

ضماد حصل و بعد بخورد از آن دوا و کی که سهو و نسیان و بلغم

دنبه گوسفند باشد و نان شنان اگر کم نیکو شد چون بیست و هر روز
نکو به نبید رکعید بر ادرار باب گرد و حل کنند و کسی که گرانی گوش دارد
قطره‌ای باید که اگر فایده نبخشد روز دیگر بقدر عدس از آن در آن قطره
نماید عاقبت از سعوط اضافه این سر یا فرج بریزند و یا فرج موضع وصل
استعمال صراحت عضو خود منافع درد صاحب سرسام و اشامد
آب دانه ای بیرون شود هر چند این دوا گفته شود بهتر است
رسول ص فرموده که سعی مومنان بصاحبش بر این اچه خورده است از
جمع علاج و احتیاج با درد و علم در استعمال کن ابواب علم را دران مومن خود
فاکهه مومن کمان دان منتفع شود ثواب از امت باید اثر آن
این است که اگر درد چهار در حل سر مفسد و یا تبدیل کند و چهار دو ملک
کار بران و برند دو غوره چون آن را فرو بزنند و هر شاند تا آنکه
از شیر چیزی باقی غالب بر چهار بود و بود دو غن کاو بران بریزند و اشد
خوش شاید که روغن بر آنان پر چهار نظر حل بران بریزد و ماند
هوا ریح یابد هم سیاه آن فید بعد بعد هم باید بران ریخته خوب
برهم دنیا تا تمام اید چه بیشتر شده چنان کرم بر به و درد کرده کند
وسرکه

وسرکه را بعکم بپزند و دو پیمان چون خاک و دفن غایبه تا آنکه
تا استخوان ران بگیرند و در ظرفان صاف مدفون باشد چهل روز
شود هر صبح بقدر گردکان برمکی تا استخوان دردناک در جامه
را مهر چه خواه بود که دو جو گوید از حضرت امام رضا مروی است که
فرموده به بعضی از خدام خود که دندان درد برای ما بسیار باشد و دیدم
کرم است سیر نهاد سر و است درد گرما معتدل است هر وقت
دندان درد حضرت صادق ع فرموده اند که بخور دندان را که ان
شفا است از هر دردی و هم از ان حضرت ع مروی است که شخصی
پیش حضرت امیرالمؤمنین ع در درد فرمود که بلند دم از ان حجر
که بزن بخور و ارا او طلب کن که تو بخشد و حل خود بیدیعی
نبخ که از او طلب کن چیزی که دوست و جان داند از مال خودش و باره
و آن با ادا بران دربعیا اشام و آن صار دعوت کسی که نشان با کرده
خویند سو باد ماده سیر و دار هم را دفع کند و معده را درشت و کرما
وکرم را کر و شنا زد و ابضار روبیت که مروا کینه مثنا که اگر چه
ساقی را را را را را را را را را را را را را را را را را دو سیاه

ملکه او بی که در کتب از سنا است و احیا و موده‌اند که سیاه دانه شفای همه دردها
شخصی عرض کرد خدمت حضرت که چگونه استعمال نمایم سیاه دانه را فرموده
که بیست و یک دانه را در خرقه بپیچد و یک شب در آب بخیساند و صبح
شعم در بینی راست دو قطره و در بینی چپ یک قطره بچکانید و روز دوم
هم به همین نحو بچکانید و روز سیم در بینی راست یک قطره و در بینی چپ دو
قطره بچکانید و در هر شب آنها را تازه کنید و شخصی از حضرت شکایت
نمود از کثرت ادرار بول حضرت فرموده‌اند که در هر شب سیاه دانه بخور و بس
فرموده که من از آن خوردم برای تب و سر درد و درد چشم و درد شکم و جمیع
دردها و شفای همه را معجون کبریت منقول از شرح موجز [illegible]
الذی که از برای ضیق النفس بارده و بلغمیه و سرفه و [illegible] مزمنه
ضیق النفس رطوبی و [illegible] و جامع [illegible] نافع است و وزن ادویه [illegible]
در جمله حکما [illegible] کبریت [illegible]
سفید [illegible] از هر یک هشت مثقال [illegible] شیرین از هر یک
سه مثقال افیون و زعفران از هر یک دو مثقال [illegible] سه مثقال
[illegible] چهار مثقال عسل سه وزن ادویه ترتیب نموده [illegible] استعمال

فیه

عاقرقرحا شیرین از هر یک نیم درهم [illegible] سه مثقال [illegible] بود
که اسهال [illegible] کند [illegible] نافع است [illegible]
از هر یک [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] شیرین [illegible] مثقال
نبات [illegible] مثقال زعفران یک مثقال نبات [illegible] آورده
ادویه را کوفته و بیخته [illegible] شیرین [illegible] مثقال [illegible]
کند که [illegible] ادویه باشد معجون که هر کس [illegible]
البول نافع است [illegible]
از هر یک [illegible] درهم [illegible] نیم درهم [illegible]
بیست درهم با مثل شیرین [illegible] از هر یک [illegible] درهم ادویه را
کوفته و بیخته [illegible]
[illegible] معجون
و شیرین [illegible] درهم [illegible] تریاق [illegible]
کویند [illegible]
[illegible]
[illegible] مثقال است که [illegible]

خنطیانا [illegible] ده داروی از اجزاء [illegible] کوبیده
اسقیدن ادویه عسل منزوع الرغوه سرشته [illegible] از ده تا [illegible] شود
از اجزای مفردات خنطیانا [illegible] یعنی خنطیانا [illegible]
الغار [illegible] معجون جالینوس مستعمل [illegible]
وجع [illegible] دهان [illegible] دماغ [illegible] بلغم [illegible]
و [illegible] (مذکور شده) [illegible]
صداع [illegible]
[illegible] نافع است هر کس [illegible] مداومت [illegible]
امراض مذکوره [illegible] اخلاط [illegible] سنبل الطیب [illegible]
[illegible] زنجبیل زعفران فلفل سفید [illegible] فلفل [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] سفید [illegible]
ادویه عسل کف گرفته سرشته شربتی [illegible] مثقال است [illegible] از طعام [illegible]
[illegible] استعمال میتوان [illegible] ترکیب [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] جوارش [illegible]

[illegible]

دسوداوی و [illegible] که از کثرت بلغم باشد [illegible]
نافع است و از ترکیبات اهل [illegible] بعضی [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] کرمان [illegible]
[illegible]
فلفل چهار مثقال زنجبیل [illegible] پنج مثقال [illegible]
مثقال [illegible] ادویه عسل منزوع [illegible]
سرشته شربتی یک مثقال با دو مثقال شراب [illegible]
است [illegible] نافع [illegible]
دارد [illegible] سینه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پنج [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]

مثقال است تا دو مثقال و شراب عناب و شراب لیمو از جهت تقویت معده و تسکین
صفرا و قوة هاضمه و شربت ریباس و شراب غوره تنها و صفرا و هیجان تشنگی نافعست
و بیمار را اطعمه ساده مثل اشکنه و انار ترش تیر معروف
که رضیه علوم است بیرون آمد تا انا ثانیا اوجاع کسره علال و بعضی از اسهال
بلغمی و ساعات حب که بعد از آن مثل حصد و رحم کند و دیگر انواع مثل
دمامل عرق النساء اعراض مثل ماده و مصنعان و اعراض سدر و نیز بطور طبع ماند
نخستین جنس حال سفید و مانند شاخ است و مریض مردم که صحیح
ادویه را و هنر و مانند سه کوبید و خسته گرم شد و مانند کرامت و دو شراب
که اخصر اعلی مصری مجرب و نیز شیر بعد از مشی ماء استعمال نماید و شربت
انار نیم مثقال با دو درم آب سیب طرب بفعل صغیر و هر اسپرغم و معده
و مانع و نقرات ماست و معده با تیر بادام است و دهن دانستن فاید
معار معده را دفع کند و دهان احرش تر کند و اطریفل مزه تربت و لا
عمی هلیلجات و قبل از این اشاره و ما بیش شد امراء ان پوست هلیله کابلی
پوست بلیله آمله مقشر با غی و سبی [illegible] و سیاه نیز اضافه نمود
و ملاح نیز سودمند است و ما قبل آن [illegible] و مانند سودا

دو درم و صدا و دهان و حجره اعراض مصری مانند دهنده و سنا را
تا بیست بار و مثل سه ماه با عسل و آنچه آگاه به بیماری سلیمی ممنوع
یا هر مکرمه استعمال می نماید و شستن هر شام و نیز نافع است و دیگر
تا ما کن کنده حرض رویش از ماده ماهی ای ان طلاطم سعید و سنا السورنجان
هست درم افیون ده درم زعفران پنج درم سنبل الطیب عاقرقرحا
هریک یک درم که جمیع اجزا را بسته بخمیر کرده هشت درم باشد حبها
و بعضی با سه چندان عسل سرشته حب از شش ماه از یک تا یکدرم
استعمال فاید خصوص درد انجه مزمن و دفع انواع عیادت مبتدی و مفاصل
مشترکا دست راست قسم است نه بیوست و نیز مفتی است و آنچه سوء کرب
ادمع و مخصوصا طلا و شیر از عقب و منع یعنی خبر طبی که از قلع سعال و در
مفشر شود تجمیع اعضاء که همراه اهل الصبی باشد و یکی از وی مکرر رجوع شود
کرد از اسب جبر کوبند که خالصا ازاله مناصب ماقبل شروع در نقصان
نماید و اگر اعضا مستعملی شود اما آنچه حق کوبید و از کثرت ریاضات
متواتره طول دلال طاعات اعراض نقصان حاصل بادیه می شود و اگر طفل
اربعه قرابادین باشد ما عشق باشد که یکی از اخلاط اربعه را اختیار کند

باشد حاجت نیست که غذا ماء الشعیر کنند و اگر [illegible] بموضع [illegible] کرده تا از القا[illegible]

کوفتن که [illegible] نشکر کرده باشد سبب [illegible] قوی نیست و در روز

سه [illegible] و نام [illegible] [illegible] باید

نباشد [illegible] از حرکت غذا و آب و توقف [illegible] علامت کثیر باید که

کاه آب [illegible] بید [illegible] و صندل و گلاب [illegible] در شربت [illegible] دهند

دو [illegible] و عرق بید مشک [illegible] اگر [illegible] افراط

و خیم باشد شربت صندل [illegible] مناسب است و [illegible]

باسلیق [illegible] و اگر یبوست دماغ ناشی [illegible] مناسب است

[illegible] گلاب [illegible] غذا [illegible]

[illegible] اگر عطش باشد عرق بید خشک و گلاب [illegible]

و اگر [illegible] حمام [illegible]

[illegible] کاسنی [illegible]

و اگر امتلا [illegible] کاسنی [illegible] و عناب [illegible]

و آلو [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible] کاسنی [illegible]

نات و غذا ماش [illegible] حمام [illegible] اگر [illegible] باشد آب

[illegible]

هندوانه [illegible] سکنجبین [illegible] و اگر سبب [illegible] باشد [illegible]

عناب و بنفشه و نیلوفر [illegible] دهند و اگر [illegible] باشد [illegible]

اما [illegible] است که [illegible] اعضا [illegible] یوم [illegible]

[illegible] اسهال [illegible] طبیب [illegible] بیمار [illegible] کرده

[illegible] که [illegible] شود [illegible] باشد که [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] و دماغ [illegible]

[illegible] که اعضا [illegible] که مانند [illegible] شده [illegible]

که [illegible] اگر غذا [illegible] استفراغ [illegible] دهند [illegible]

[illegible] که [illegible] رطوبات [illegible] تحلیل [illegible]

رطوبات اعضا تحلیل [illegible] که [illegible]

[illegible] خشک [illegible] غذا [illegible] که [illegible]

و [illegible] چشم [illegible]

[illegible] گران [illegible] و [illegible]

[illegible] و در این حال [illegible]

لی نا به هوا هد و عان مرتبه سیاست که رطوبات بس غلیظ اعضا بر غلیظ
رفته و مار کنت حال باشد و در سه او کی که امید نجات است و علاماتش که
در مساکن مهب باد شمال الحکنا و آب سرد نشیند و برات سپید کرده و برات گلاب
گلاب و کافور و سپید خشک بکند و شربت عناب و خشخاش و صندل و شیره
خرفه و آب هندبا و نبات بجوید و غذا شیره حوا و خشخاش و شیر خرفه و کدو
و کشک و سلیح و ماهی تازه بخورند و از ماهی هر که حب عدس برو و روغن
بروغن بنفشه و روغن کدو غایب و نان بقول کاهو و کاسنی و حماض
و انچه که الا بر ... و شفتالو و سیب و الو و امرود و مغز بنه شیر چیل
کنند و صندل و گلاب بر سینه بمالند و آب بستان افروز بکنند
و از جماع و ماعراض نفسانی اجتناب لازم شمرند و حصرم و بزغ و شاه
و شکستگی باشند و حمام مکرر بحمام معتدل و استعمال ادهان
کرم که اهستکی برین مرید کمن جمله کسب رطوبت غایت معظم
باشد لبن که حرارت زیاد و مقید است الا از این قرص که مشتمل
بر بوا نده خرفه است و مغز ... و طباشیر و گل و تخم و حماض و صمغ عربی
کا فور هر یک یک درم کل ارمنی نا عبد و هر یک چهار درم بقدر با تخم ... و

سه درم مغز تخم هندوانه تخم خرفه و شونیز و عرق ... درم و نشاسته دو درم
بجمیع را کوفته و بخته چنانچه رسم است قرص ساخته و غذا آنکه بخند که
بتدریج هضم توانند خورد و معنی ... در بیماران باشد دق دیگر
است که از بیماری بسیار و ... رطوبات بدن بتحلیل رفته و از آن تب عرقه
و علاج آن شربت گاو زبان و شربت ... که است و غذا او ... و گوشت
مرغ و بط و زرده تخم نیم برشت و ماء اللحم گوشت بره و حمام متواتر و استعمال
مشک و عنبر و لادن و عود و صندل و یاسمین و نرگس ... روغن
بنفشه و ... مرغ ... اما انچه حرارت غریبه عارض غلیظ
باشد هر گاه غلبه صفرای خالص کرفته باشد از ... خالص
و از ان افتقار به ... رسند و اگر صفرا اخلوط برطوبات رقیقه باشد
از ... لازم گویند و علاج آن که ان مرتبه ... باشد که در
ان رطوبت ... ... هر گاه قلیل الرطوبت ... ...
غیر ... اگر بیشتر از رطوبت ... که رطوبتش غلیظ باشد
از اشتعال ... ... گرم شده باشد ... یا بسبب
قوی حمی یوم یا انکه ... ... که بسبب اکل میوه‌ها که ...

شعر می شود نفعی یافته از عفونت باعث تب شده باشد از آنجمله مطبقه
کویند که ایام بسیار کشد و گاه بسرسام و حصبه دلالت شود و اگر حرارت
عفونت خلط بلغم گرفته هر گاه در عروق نفعی یافته از او اطبا نامند و لا
تفرکو بلکه صاحبش با شکسته زبان سازد و اگر حرارت عفونت بخلط دیگر
غیر صالح گرفته از اقسام دق گویند و ربع نیز نامند که یک روز آید
دو روز نیاید و گاه باشد که بر عکس شود و از ربع مکرر گویند و شخص
مسلسل و ربع نیز بسته و اطبا دق بلغم تب ربع است که از
بلغم بجای بلغم رسیده باشد و به مدت بسیار بانب ظاهر احساس کرد
ولیقوی با نب است که باطن دفعات کرده و ظاهر سرد باشد و مدت
خالص اول بیست طرفه و حرارت بتدریج بعمر رسد و بسیار شدید باشد
و صبیان دانسته که پوست او و استخوان فروبرد و خود معص تلخ شود
و در غیر خالص بلغمی تلخ نباشد و در غیر خالص زرد اول با کم بدن
تب مقدم بر سیم بیشتر است و در جمیع اینها استفراغ خلط بوجه
مفرط و در طبیعت مفید است و تدهین بروغن تریخ جهار روزین و تب
ربع نافع است و کیفیت اخذ آن در فصل ادهان ذکر خواهد شد ترتیب

استخوان

استخوان ادمی خصوص پوسینه او از راغ تب ربع و التهاب دفع ... که
شاربت ... همچنین است فعلیق پوست ... و اگر ... با کمان
چرا ... که ... نامه ... با قلو
کناسه بلغم ... تب ربع ... سازد ... عدد ...
سطافلن که اسم یونانی ... تب ربع ...
سرشاخ ... شاخ ... بکشاخ ...
... تب ربع ... همچنین هر گاه استخوان آدمی
در پارچه کتان بسته صاحب ربع با خود نگاه دارد ... سر کرم
... صاحب تب ربع ... صاحب
الانسان ...
... استخوان ... کتان بسته ... صاحب ربع
ببندند نافع است و هرگاه ... صاحب تب
ربع با خود دارد ... و اگر سه عدد ...
شراب ... نافع تب ... نافع تب ربع
با خاصیت ... که ... باشند

بیماری صرع جهت رفع مطلق نافع است و همچنین تعلیق [illegible] اگر با
ماست [illegible] را با [illegible] صاحب [illegible] بر بندند نافع باشد و اگر
کرم ابریشم [illegible] با [illegible] سر [illegible] تعلیق نمایند دفع [illegible] نماید و
[illegible] سکوت [illegible] جهت رفع [illegible]
منقول است که [illegible] حضرت [illegible] صلوات الله و سلامه علیه [illegible]
[illegible] شکر [illegible] ناشتا [illegible] امام [illegible]
فرمودند [illegible] است [illegible]
و روایت که هرگاه [illegible]
با [illegible]
حضرت صادق فرمودند که [illegible] حرارت را فرو می‌نشاند و صفرا را
ساکن می‌کند و طعام را در معده [illegible]
امام رضا فرمودند که [illegible]
بکر باشد [illegible] دفع می‌کند [illegible]
که [illegible] رفع می‌کند [illegible] روایت که [illegible]
حضرت امیر فرمودند که [illegible] بنفشه [illegible] آب

[illegible] فرمودند که [illegible] اهل بیت نفع می‌کند [illegible]
[illegible] که [illegible] کند در شب [illegible]
از آن مرض ایمن [illegible] ایمن باشد و ایضا
در بیان [illegible] که گفته‌اند که [illegible] جمیع امراض [illegible]
[illegible]
[illegible] نافع می‌کند [illegible] دماغ را [illegible]
[illegible]
[illegible]
دفع صداع [illegible]
[illegible] که [illegible] صداع [illegible]
آب [illegible] صداع [illegible] و همچنین [illegible]
روغن بنفشه بادام [illegible] نیلوفر [illegible]
[illegible] صداع [illegible]
[illegible]
[illegible]

باسرکه بیرهیی انجند وهرکاه کاهو را با تخم او برسر ضماد کنند صداعی که
از بخار صفرا باشد زایل کند و اگر عصارهٔ کاهو را بکار برند در بینی چکانند
صداع گرم را باطل کند و از سبوس [illegible] و بعضی از اطبا گفته‌اند که چون روغن
معصفر [illegible] با آب کاهو سعوط کنند مانع صداع را قطع نماید و صداع
گرم را زایل گرداند و چون با روغن گل حل کرده در بینی چکانند سودمند [illegible]
گرم را نافع باشد صندل سفید با گلاب [illegible] برسر طلا کنند
صداع گرمی که از التهاب باشد زایل کند و هرگاه صداع از [illegible] صفرا باشد
ترش [illegible] نافع و اگر صداع از حرارت آفتاب پدید آمده باشد
هر یک از عصارهٔ حی العالم یا عصارهٔ برگ کدو و اگر با روغن گل [illegible]
خوب [illegible] کنند [illegible] روغن گل برسر ضماد کردن و اگر خرفه کاسنی را با
گلاب [illegible] بر پیشانی و صدغین گذارند صداع گرم که از حرارت
آفتاب یا حرارت باشد برطرف کند و همین نفع نماید [illegible]
[illegible] و هرگاه هر یک از عصارهٔ [illegible]
[illegible] روغن گل [illegible] برسر ضماد کنند صداعی که از حرارت
آفتاب باشد زایل کند و اگر [illegible] با روغن گل حل کرده

چون

و پیشانی و صدغین طلا نمایند صداعی را که از صفرا و حرارت آفتاب باشد
[illegible] و [illegible] که اگر [illegible] و باسرکه
[illegible] باید نافع [illegible] و در [illegible] عشق [illegible]
باسرکه و روغن گل [illegible] کرده باشند نافع و هرگاه صداع [illegible]
[illegible] باشد [illegible] قبل الطعام و بعد از آن [illegible]
ترش [illegible] زایل کنند [illegible] و اگر صداع از برودت ناشی شده
باشد [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] نافع و اگر [illegible]
[illegible] بر سر ضماد نمایند صداعی را که از
برودت باشد برطرف کند [illegible] و [illegible]
[illegible] بنفشه [illegible] صداعی را
که از نقصان دماغ باشد زایل کند [illegible]
[illegible] سعوط نمایند
صداع [illegible] و [illegible]
[illegible] صداع [illegible] باسرکه [illegible]

بر پیشانی و شقیقه‌ها ضماد کنند صداع را که از عقب غذا پیدا شده باشد
نافع دستور طبیخ ... مرسه ضماد عضانه بنفشه دیم کرده بر پیشانی
و شقیقه‌ها و بر بینی ... ضماد کردن نوشادر و ... ضماد قطره ضماد
... ورد در ... بر ... و ضماد ... بر ... ارباب
... بر سر و ... غالیه و ... و ...
الثعلب ضماد ... سیاه ... و سعوط ... از کافور
در زعفران ... صداع بارد نافع ... و ... صداع
که از ریاح غلیظه باشد ... کرده ... صداع
... و ... باشد خواه ماده ... علت ...
... خواه ... هر ... دفع نماید ...
... صداع ... که از دماغ باشد تحلیل کند ...
... بلغم ... که سبب صداع باشد ...
... سیاه ... صداع ...
... آب ... یا ... و ضماد
... بالخاصیه اقسام صداع ... نافع است ... کرم باشد

وچون ... صداع ... شده و ... گاه
... بالخاصیه صداع ... شود ... از ...
... جانب ... صداع ...
... دفع صداع ... کرده ...
... زعفران و ...
بر شقیقه و ... نافع است ... و ...
... کرده ... شقیقه ...
ضماد کنند البته شفا یابد ... مجرب است ...
... نافع ... حکیم گفته که اگر ... سیاه
... کرده در حمام بر شقیقه طلا کنند ... جالینوس گوید
که ... بر شقیقه ... و ...
... اگر ... شقیقه ... صداع باشد ...
زنان ... حادث می‌شود ... کردم ... کرده
... طعام ... طعام ... سعوط
کنند و غذا ... و مغز بادام ... و گوشت ...

مرغ ماهی و دارکی کرده که تعلیق موی انسان بالخاصیه مزیل الم شقیقه است و
از جمیع کرده که اگر هر یک از شاخهای مقطوع کشنیز بدو شاخه باز شده
شاخ راست دفع الم شقیقه جانب راست و از چپ به جانب چپ راه
چپ است و صاحب جامع تعلیق ناخن هدهد را در دفع صداع مجرب ذکر کرده
صاحب جامع و بعضی دیگر مجرب دانسته که خوردن ماه روی معمول از هرچه
چند قطره آب از دیگر خیار از آن چکانیده صاحب صداع بو شد
و هم چنین است حال پیه افیون بر پیشانی و شقیقه‌ها و سوراخ گوش
و طلا و جهره و شقیقه و عصاره پوست نارنج با سرکه و تعلیق دم موش
بجهه دفع انواع صداع نافع و اکلیل عسل التعلب ادرار [illegible] و چکیدن
[illegible] که پیه ماهی مجرب دانسته در انواع صداع و شقیقه و در دندان
و موضع ما [illegible] العسل با آب [illegible] و طلا
شده و آنچه موروث از صداع صداع و الم شقیقه بوشیدن مرکی کتان
اکل شاهدانه و خوردن و خوردن [illegible] مورث صداع و سدر است
و اکل سیر [illegible] و مورث امتلاء [illegible] ارسال
از انجره بجانب دماغ [illegible] با اغذیه ردیه [illegible] چون عدس

و باقله

و باقلاه و ماهی و شیر و امثال آن ها استعمال شود و دیدن حکم است
پیاز و هم چنین اکثار اکل خرما و رطب و بادنجان و غیره و [illegible] و خوردن
حریص و پوشیدن جامه و اکل آن [illegible] و حلبه و جاه و حلوه
و تخم کتان و سداب و گوشت کبوتر بچه خصوصا کهنه و باقلا
او مورث صداع می شوند ایضا [illegible] سرسام و از ارکان که
از امراض سرانند و اطبای یونان سرسام حار را فرانیطس گویند
[illegible] ناشی از حرارت که در غشای دقیق که مغز سر حبیس است
یا در غشای غلیظه که ملصق استخوان است یا در بعضی دماغ
باشد یا آنکه این ورم [illegible] باشد [illegible] اعضاء و در [illegible]
و سببان یا خون باشد یا صفرا و علامت خون سطبر و عظم
امتلاء نبض و [illegible] بول و سنگینی سر و صداع شدید [illegible] اختلال
عقل [illegible] کردن و سرخی چشم و [illegible] بر زبان و املا
ابار چشم [illegible] لازم است [illegible] که [illegible]
پس اگر آن اب رقیق و تنک باشد دلیل [illegible] است و علامت صفرا
سنگی سر باشد و [illegible] چو اب و [illegible] و صفرت لون و چشم

ورنگ روی و زبان و غیظ و معاملی و زبونی و اضطراب و در خواب نکرد
هذیان بسیار باشد و در موی‌ها از ضعف معالجه پیش از رو بها
فصد است و [illegible] شامیدن شربت‌ها و آب کدوی مقشر
و شربت [illegible] خیار با دو وقیه شربت تخم خرفه و نیم درم طباشیر
و [illegible] گل سرخ و کدوی تر و برگ بید و [illegible]
[illegible] صفرا [illegible] ضعف و چون [illegible] خیار و شیرها [illegible]
لعوق ساخته بیاشامند و بعد از آن حقنه کنند سرسام گرم را
بسیار نفع دهد و حقنه [illegible] اقل اجزا
اقسام آن [illegible] و روغن گل است و اگر [illegible] ضماد شیر دختر
هنگام هر یک را [illegible] و جبهه [illegible] سرسام گرم
بیاشامند و [illegible] سرسام [illegible] با منافع
[illegible] ماده سرسام را از اعالی با سافل بدن آورد و [illegible] حبس البول
[illegible] روغن زیت [illegible] سرسامی که ماده او
بلغم با سودا باشد اطبای یونان او را لیثرغس نامند و علامت بلغم سنگینی
سر با صداع خفیف و خواب سنگین و سفیدی زبان و زردی چشم

و درد سر و اختلال عقل و کاهلی حرکت است و علامت سودا زیادتی تب
و درد سر [illegible] و سنگینی تب در [illegible] ایام و حبس البول و نسیان
و شرب [illegible] فصد [illegible] سرسام [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] کنند [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] غرغره [illegible] علامتی از علت [illegible]
[illegible] منفعت [illegible] دهد [illegible]
[illegible] عسل [illegible] اعمال [illegible]
و اگر [illegible] ربع [illegible] تخم حنظل و ثلث درم دیگر
[illegible] سبب [illegible]
و هر گاه حبس البول [illegible] رسیده باشد [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
حضرت امام جعفر صادق منقول است که هر کس در اول ماه مبارک
رمضان یک کف گلاب بر [illegible] بریزد در آن سال از [illegible]
و [illegible]
[illegible] تخم [illegible]

تا رسوب بهم رسد اگر خواهند جرم بیرون کنند روغن دنبه با موم کافوری
در پاتیل مس نو بجوشانند و اجزای دندان دیگچه بجوش بعد که دندان
قرار و وقت دندان دیگچه پاتیل را از آتش بردارند و بگذارند تا صاف
شود پس هر یک از روغن و دنبه را علیحده ضبط نمایند که روغن آن
برای خشکی و درد پشت و برای کچلی بسیار نافع است و هرگاه کچلی شوره
پیدا کرده باشد یک درهم پیه روغن گاو نیم من موم و یک سیر مرغ و نیم
سیر نفت رومی در روغن را گرم کرده موم اضافه کنند تا گداخته شود
پس مرغ را داخل نموده بگذارند تا خوب ممزوج شود پس نفت را اضافه
دیگر کنند و دو روز یا سه روز پیش از آنکه بحمام روند سر را با این روغن
چرب نمایند و در حمام با اشنان بشویند باین طریقه که اشنان را
خوب نرم بکوبند و در کیسه کرده و با بیجان کرده مالند تا کف کند و
پس از آن سر را بشویند بعد از آن باشنکا دهن و سر را با پیه ساعی مرغ
و پشت بعد چند مرتبه تکرار عمل کنند تا روغن تمام شود آنگاه قدری
دنبه محرق و یک سیر حنا و فلفل [illegible] باشند و مقداری [illegible]
و ملک کاه یک [illegible] روغن گاو [illegible] چند مرتبه چرب چند

مرتبه

مرتبه سر را بآن روغن در حمام چرب نمایند که از آن بکلی شفا دهد و کچلی
کاسه سوخته سلطان سر را با روغن تخم مرغ و روغن گاو روغن
کنجد خضاب نمایند و دیگر باشند موی سر کال از آن نافع [illegible] دفع
کچلی کشنیز سبز با صبر که سپید مکی ضماد کنند و هرگاه خاکستر [illegible]
[illegible] سر کچل بر بینه موی بر آورد و در حکم است بگرار [illegible]
سر کچل را ب برگ چغندر [illegible] هرگاه سر تراشیده روغن
کنجد چرب کنند و ذکر سوخته جو و نیم سوخته را با [illegible] باشد
و هم چنین شستن سر را با سیر [illegible] کچلی بسیار نافع
کبریت زرد چوبه برگ حنا هلیله زرد و عفص [illegible] سنگ [illegible] مقل
سرکه [illegible] روغن گل سر و چهار [illegible] جمع [illegible] بشته
ضماد نمایند و در خواص الاشیاء مسطور است که استخوان هلک شده
انسان را با عسل سرشته بر کچلی ضماد نمایند زایل کند و اگر خاکستر
سوخته مرغ را با موم سرشته بر سر کچل مالند کچلی را بر طرف کرده
موی برویاند و جابر جعفی روایت نموده که شخصی با امام محمد باقر
شکایت کرد که کرمی در سر هست و بیمار [illegible] و حکم [illegible]

انحضرت فرمود که [illegible] دیگر [illegible] که از

شراب بعد [illegible] که بسیار تند باشد بر هم [illegible] که گفته اند

پس [illegible] علتی زایل می شود [illegible]

اما در بیان امراض چشم از حضرت [illegible] بن موسی الرضا روایت شده

در [illegible] ضعیف باشد پس باید که [illegible] خواب

میل [illegible] در چشم بکشد [illegible] فرمود [illegible] که [illegible]

چشم داشت [illegible] گفت که [illegible]

کدام است [illegible] از انحضرت فرمود که [illegible]

و ایضا روایت شده از امام حسن عسکری که گفت [illegible] از اصحاب

که بگیر [illegible]

و [illegible] نافع است [illegible] گفته اند که

[illegible]

اما [illegible]

هر یک [illegible]

[illegible] نافع است [illegible]

[illegible]

[illegible] دهان [illegible] که [illegible]

[illegible] علاج کنند [illegible]

[illegible] باشد [illegible] دهان [illegible]

[illegible]

[illegible] هر یک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مذکورات را چون [illegible] دهان

[illegible] دهان و [illegible] را

داخل کنند [illegible] هر یک [illegible]

[illegible] جوشش که [illegible] باشد از علاج [illegible]

در دهان [illegible] هر یک از [illegible]

[illegible]

[illegible] دهان [illegible] جوشش [illegible] باشد [illegible]

[illegible] دهان [illegible]

دفع ریحان و تمر و غیره و چون نجوشی باشد که معالجات انجاید نیز دوام
مذکوره نافع است و اگر حاجت به تنقیه جولخت افتد مضمضه با مطبوخ ابجد
حلبه و ضماد کنند و چون نبات با فندقی کافور سائیده بجوشید که بهمان
المفاصل باشد تا یک کرهانه نجو باشیدن کافور مسحوق بر دهان و دماغ
قلاع موثر و طلا و انواع زاج با عسل در دهان کرفتن اب مطبوخ کل
حیرت که با عسل آمیخته باشند بهمان و چون تمکر باسوری جوشانیده
دهان و به عسل کرده در دهان کیرند قلاع را نفع دهد و مضمضه باشد و
قروح خبیثه دهان و قلاع نام دارد و دهان کفند که عطسه دم جوشیده کی هجیر
مثل ورد و عبث که بیم کرم او در دهان کیرند دهد دفع جوشش دهان عصاره
هیچ چیز بهتر از نوک شیر نیست که در عوض شیر زبان بمکند و اگر جراحت
کهنه باشد پاشیدن مصرف زهر کیان و دفع حنا و کتان اب غ و اگر سعد شاه
بعد از آنکه به تجربه شده باشد به پاشند سودی دهد و نطوخ مرکب
از هیچ ماهی و دهم کنک که به تجربه بسیار مفید و مضمضه باین حلبت ممکن
الاهوا و حاج و لعاب دهان نکاه داشتن و مضمون ادرام وجع تا نافع د
در قلاع الاطفال و اکر تراشند جاند الا پاشیدن مصرفان مفید و نطوخ

سعوط

سعوط عرق شیرانیان که با عسل حل کرده باشند بر قلاع صبیان و دفع
اندراسانا در ش و ادرارانا بشرب داخل باسه کرده باشد مضمضه با رب
قلاع و اصحاب حبت و نبات با فروکوبید که قلاع سیر یک آنکه از ماده بود
صفرا باشد بعد از استفراغ ماده مضمضه بکلابی که در او سماق دیگر
و تمر کثیر جیا باشد باشد مع بلح دهد و دهم حبوب مضمضه بجوبل و صندل
سماق و سعد که در اب عسل النحل جوشانیده باشند و قلاع بعد از عرق کرده
نافع کند دهان آنکه از اغذیه معده باشد بجوشانیده بخورند و اکر از رطوبت
باشد ریزیدن باشد جا بیدن مفید است و جوز طلا و ادرد دهان کیرند
کند و اول کند دم جوش توتیا چند هر یک از سعد و مرو مرتجنس و نانخواه کبابه
کنانه و فرفیون و ارنبانه کرد و چون را ماجابه قطع را جد کو هر جبه رزق
کند و بوی عفونت پیاز و سیر را اول کرها مانند آکل انبون سعوط ابتدا
عاید که هر کبابه با صوف اها باشد و جرب کند دهم کاه ... حنا و عفص
باشد عونین پسته و نام ان و معطر کننده دهان است و مضغ سداب
و بوی پیاز و سیر و مضمضه سرکه و کلاب با هم آمیخته تا یک هفته
طلا بوی دهان و اکر بنفشه و سعد کوفته بیسل نطف را تا ام کرده

وانعر برکند ابند مص سار نعف علاجت دردهان که دارند دوی شرابی
نافع و هر ا رفع کند دهان مجرب نماید که صدا آنکه اول او را بچند
باشد از او اسطان مکیف کرده مضمضه باید که قبل از آنکه سر بسته
علاج کرده باشند مایلی شود و لیخچه اوات کند دهان بو غاید اشتباه
علیه است که عرق را بر متعفن و درون دندان باشد کحد است جنین
جاشیدن و در دهان گرفتن اجزای معدنی است مثل کبریت و زاجات
و اشباه اینها آمدن آب بر دهان چنانچه سوختگی کند مرا را با هدوان سنبل
یا در بنا دیا دارچینی غرغره کرده باعسل معجون کنند دهان اطفال را
نان طرح باشد قطع سیلان رطوبات فاسده کند، مضمضه مصطکی بجوشد
هر یک از نیم بای منصل داطریفل صغیر و سبیل مداومت در اطفال اکثر
نیشان آمرفند د در زیر اطفال کرات سیلان رطوبات دافع کند
در غرغره با طبیخ هر یک نیم مثقال زعفران و فلفل که با عسل ممزوج
نموده باشند قطع لعاب و رطوبات از دهان پیر و جوان نافع است
دجیه از امر ... مصطکی دکنند و با شوراه معروف ترتیب بدهند
کسی که علما امان دهان آید باشا ... اگر باشد و همچنین

حرو

خوردن کافور املک و صمغ عربی و انچه منع سیلان رطوبات دهان اطفال
و صبیان نماید مضمضه بطبیخ مطبوخ جالات ایشان از معظم ثالثان
کتاب ان شاء الله تعالی کنف زبان بو موجه کردن باید دانست که سبب
استرخای زبان بسیار رطوبت دماغ و معده است یا از رطوبت بلغم
که در دهان ... عصب ... یا علتی که رگهای زبان را ... گشته
و انچه از رطوبات عصبهای ثقل باشد علامت ان ظاهر است در هر دو
ابروها و اعضا باشد علامت ان مثل علامت فالج است ... اگر ...
حک ... و سایر ... بنید و حرف ... بکسی دهند که ...
نداشته باشند ... در دهان نگاه دارند ...
زبان و سکنجبین ... نافع باشد ... که
صعتر ... باشد ... مضمضه کرده ...
زبان را نفع دهد و مضمضه کردن ... عاقرقرحا ... جبرا فته
باشد در دهان گرفتن ... نفع عاقرقرحا در سرکه ...
زبان را سود دهد و ... است ...
چون گشت که ...

چون لبکه منفصل مضمضه کنند معادت شمشیر که در بیخ دندانها باشد
داخل کند و تقویت دندانها نماید اگر قلیلی زنجبیل و مصطکی نیکو و عمل
شده بان مضمضه کنند دندانها را قوت دهد و چون بعضی از ادویه
بر طرف سازند و چون خوف از ساییدن بالسان الحمل خیسانیده
دهان گیرند دندانهای متحرک را مستحکم کند و اگر برسها نمایند تقویت
دندانها نماید و هرگاه حرارت باعث تحرکات دندانها شده با مصمصه
بان تقیح معالجه کنند و هرگاه سبب رطوبت باشد مضمضه با جمیع عاقرقرحا
شعنالوا
معیبات و صاحب خواص الاشیاء آورده که هرگاه گوشت عود بجوشانند
دندانها را قایم می‌کند و دندان را مستحکم گرداند و کرم را دفع کند
دهان را خوش بوی کند و اگر هلیله کابلی آمله مقشر بلیله گل سرخ
گلنار شیاف مامیثا از هر یک سیاه قط طباشیر هاقرقرحا اقاقیا سماق
نرم سایند و در بن دندان پاشند دندان را مستحکم سازد و چون
دفتن بن دندان را مادر دارد و دندان متحرک را قایم کرده باشد و علاج
جهت تقویت دندان متحرک گفته‌اند که ورق سوخته و سرنج با پنجه
مسنون سازند و از المنافع بوعلی این است که اگر به سنج گرم احمل
کوبا شود و اگر محرز صاحب اسرها و دیدار محمد در عرض بکند چون که
داوان ما از عمود شما ... در عود ... کم به حمایت ... دار و حمیض حماضا
دقیق که علاوه از قلیم باشد و صمغ از اینجا باعث دفع سخن گفتن الفاظ
است در مقام خود ذکر خواهد شد صاحب خواص ادویه گفته اگر نمک تون
عدالیب عمود بسیار کوبیده سلیطه شود و اگر کسی خفت و وجوس سفید
در ... خواهد ... طعام محمود کسی هست که ... باشد که سخن کرده دیوانه
امرود دندان و دندان که درد کند سعدار ... که ... کذا روغن
دو سر که انگور معصفت می‌کند بن دندان را و بیخ حنظل را و پوست انار
جدا کن در دهن او ... که دندان را کرم خورده باشد در وی بگذار
چکیدن باید و قطره از این روغن پی پنبه با ... آلوده کن و بگذار میل
دندان در شب خواب و ناشتا نیز صبح کن و اگر بن دندان درد کند
چند شب هر شب دو قطره یا سه قطره بچکاند در گوش از جانب بن دندان
درد می‌کند و سه شب این عمل بکند که بر طرف می‌کند ان شاء الله تعالی منقول
امام رضا فرموده‌اند که هرگاه کسی دندانش رنجیده باشد سه اوقیه سعد
کند و سنبل ... از برای تقویت دندان هلیله کابلی در دهان مفید

رهه

عاقرقرحا و سوسن کرسنه و جو با سویه سنون کنند کوشت لثه را رویانید
چند باب رو با سدن کوشت بن دندان اشافی آکز اطبا است که ده
درم ابهل کرسنه را با عسل مرشته بر بعضا جزء عدس بکذارند تا روییدن
سوختن و سعد از کندر و دم الاخوین هر یک پنج مثقال و از ابریشم
ونداو و مرمکی هر یک چند مثقال اضافه کرده سنون کنند چون ورک
مورد و آس پخته شیره بکیرند و دهان مضمضه کنند تا در دهان نکاه دارد
چون روغن را و طرح کند و در دهان نکاه داشتن سرکه که دندان کند
خوشاینده باشد و مضمضه با آب تنک مطبوخ نیز در رفتن بن دندان
بطرح کند و شارح قانون کوید که چون سد را شانند در بیخ دندانها
که خون از او باید بیاشد منع از کند و دوید تر ده بود آنچه باعث
سهولت قلع دندان میشود که مدکنند ان نفع احتیاج از کلبتین
میکرد در بیخ سان مرتوید بغلی است که اراد در صمغ ولایا نند در کرده
که در قلع دندان کرم و عنده خوشتر است و طلا و چون شفیع بر دندان
باعث رفتن آن است و تصریح نموده اند که اکر چاره ندامت علف
بخود و مدمنانش بر بود و هرکاه عاقرقرحا با نطیل بود و درسرکه کند جنانچه

مرغ

بعد از آن بدندان کذارد که دندان بجا و در سد در قلع آن نفعی باشد
نباشد و دو دین حکم است نوشادر چون او را در جوف چیز مجوف کرده در جوف
دندان کذارد و طلا بر سد و بیخ قالع دندان است بی الم و بعضی
در دندان ذکر نموده اند و چون تخم انجره را با سایر با پیه در بیخ دندان
کذارد بر دو کنده شود و چون اندرون حنظل را مالند عروق از بیخ
چون روده و شونیز که بدان خاکستر کرده باشد کذارد تا بیخ سد دندان
نیست با بر دندان مالند با سایر کنده شود و اکر آب عروق در آن دو حل
کند و بیخ شانند تا قوام عسل سد و بیخ دندان طلا غایند همین
عمل کند او دام لثه و قرحان وابی دندان و لثه را مضر است از جمله
با شیلان شبه جمیع ماست بر لثه او دام ازا نافضد و چون دهقان منع
ما درکلاه حیا بتلا او مضمضه کند او دام لثه را مفید باشد
و در او دام حاره لثه مضمضه با سفیع تحیه و در قرحان طلا و ...
علوطه بعسل و در رو دطلن عسوم بر فرج که چون او ان باید و با انیسل
کما نه سوف ... لثه و قرح جمیع ... بمن ماء و اکر تخم کلاد را
شانید و قرح لثه باشد دفع ان کند و اکر مسکه را بر لثه او دام

ودندان را نفع ان مرا مر مسدد است و انچه لثه و درد آن را نافع است

مکررا اکل هر یک از ترنجبین و شربت عناب و انسان مرکب از ترش و شیرین

و چیزها و که اضراس اسنان را مزیل است چون مرغ و برنج و هر چه سریع

التحلل باشد ان دندان مشکل باشد و مضر دفع صدمه دندان کردم

ساقط شدن دندان و دندان کندن انچه نافع است ان است که آن موضع

دندان که بر خورده را نکاه دارند که سبب شکستن دندان شود و ایضا

پر کردن ان شقه ... علت دندان ... اثر دارد چون چیزی

از بریدن مفرط و شربت حادث شده باشد هم ...

او بجا باید که دفع ان کند و هم چنین مضمضه هر یک از ادام ...

دهن را نکر ... مضمضه ... الا ... و تدهین بروغن زیتون

چون صبر بر ... دندان ... آن کنار دفع الم کند و ایضا

کذاشتن ... سیاه ... دندان و کذاشتن ... چون دندان

دو باره ... دندان ... از ... کند

و اکل ... دندان ... از ... اقتراح

بالکلیه دفع الم کند ... دندان ... المجرب

ساییده

ساییده با پیه ... سفید ... و هم چنان از ... از لثه

یکی را ... دندان ... دو ... بکشد

که درد دار را ... دندان ... ایضا چون ... الوده ...

کنار ... اساقط کند و مضمضه ... رقیق ...

... دندان ... و اکر ... بزیت ... ش ...

... از ... بیرون ... الفم ...

... موضع ... کذاشته ...

بان ... که ... بالخاصیه ...

درد دندان از ... باشد ...

و این ... تجربه ...

... دندان ... دفع الم ...

و اکر دندان ... راست کشیده ...

... دفع الم ... حکم است ...

بان مضمضه ... دفع کندی ... موضع ...

... نافع ... ضیق ...

نمایند یا دیشه مذکوره مضغ نمایند درد دندان ساکن کند و مضغ هر یک

از ثمره کبر و غیره و مضمضه بادیجه چوب بید و داروچینی وجع در سوراخ از

انعطاف باشد مضمضه هر یک از اینکه و داروی تاره مکن در دندان

است و اگر ریشه در مضغ کنند یا بر که حرشاین را در مرکه یا در دهان نگاه

دارند درد دندان را نافع باشد و هر گاه سرکه کبر را با عاقرقرحا و فلفل

در سوراخ دندان کنند و هر جو که از ... باشد تسکین دهد

چه شونیز یا ... یا روغن زیت بر دندان سوراخ شده

طلا کنند نافع باشد و اگر سوراخ دندان را با مصطکی و کرم آتش بند

کند خلط غلیظ ساخته باشند پر کنند منع تاکل دندان نماید و اگر مشک

و کافور با ... در سوراخ دندان کنند منع عفونت او بود و ...

دندان را بر کردن به ... و کشیدن ... از نافع است و ... [illegible]

در مرکه ... دسه چهار ... مضمضه کند دهان تسکین

الم کند و گویند که اگر کسی ناف کودک را ... درد دندان ...

چون کافور و کباب چینی را ... و ... در ... دندان کند به

دفع درد آن شود ... که ...

نفع الم کند

نفع الم کند و ایضا ... گرفته با ... و روغن ...

در سه ... دندان ... کند و اگر ... با ...

در میان انگشت ابهام و سبابه ... دندان ...

دندان ... و ... و ... اقرباء ...

و ... ساییده در دندان ... از جمله ...

... کوفته ...

و آنچه دندان را جلا دهد یا ...

کند در جلای دندان نافع است ... است که دندان را

سفید کند و ... دندان ...

و هر گاه ... کوفته انگشت ... دندان را سفید کند

جلا دهد ... دندان را محکم کنند

... کند ... ساخته

... دندان ...

... است ... دندان ...

... نافع طلای ... است ...

بنفشه وخطمی واب عناب خلوها کثیرا دو مسحوق مازو یا سرکه و تحلیل مصطکی ورد غن

زیت شفاف لب را نافع وطلا و هر یکبار نحکه دیپه کرمانه نکاه دو دهن

کل بسعیند تخم بنفشه شفاف دو دم تنها صعید تربه دسیکی کند هر که

مدخل پیچیدان را ببایم بنا بد بخکشند ابی را که بعده مایل

کرسفعات بر کردن او میدمند نفع غا بد و بیان اینجا سبب نفع

زکام ونزله اموجب بعد مشاغلات باید دانست که زکام علتی را گویند

که ماده از سر بینی فرود آید چنانکه بینی بسته شود خارش کند و چشم نکو دریغ

کردد زکام حار باشد و هرگاه سر سنکین و فضله مطبوع از بینی غلیظ

سر و سیر اجها بو کرفته شود زکام بارد است و نزله علتی را گویند

که رطوبات از سر بسینه نازل کردد وان رطوبات ماده باشد یا بارد

و علامت نزله کرم خار بینی حلق زکام و سرخی چشم و درد و ظهور

حرارت [illegible] بدن و علامت نزله سرد سنکینی سر

و نازل و منتفع شدن از استعمال اشیاء حاره و اگر خواهی فعل زکام

نمائی در طب الائمه از صادق مروی است که بکید [illegible]

کند [illegible] که نکو [illegible] بطرف می کنند [illegible] اگر ممکن شود

معالجه او

معالجه او مکن و اینها معقولات است که بعضی گفته اند [illegible] اینه برجا بود

ودر علاج آن چه مقصود کنار [illegible] که نفع زکام می باید ایضا روایت که

هیچ کس از زنان ادم نیست مگر انکه [illegible] بکرکه [illegible]

[illegible] می [illegible] که [illegible] حرکت می [illegible] زکام را بران

مسلط می گرداند که [illegible] سر [illegible] کشد [illegible] در [illegible] که [illegible] گفت

عاده خدای تعالی [illegible] ابران مسلط [illegible] کسی که زکام [illegible]

شکر کند را اطبا گفت که بهشتان [illegible] کلیه مطلق

۲۰۰ [illegible] ان باید زکام کرم را نافع [illegible]

[illegible] باشند زکام حار [illegible]

[illegible] زکام سرد [illegible]

[illegible]

نافع [illegible] زکام [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

زکام [illegible] نافع [illegible] کاسنی [illegible]

[illegible] نافع نماید و اگر [illegible]

حال یکبار به مسح رطوبات از سر که در زکام اعدا سودمند باشد و بعد از تنگی

زعفران ترکیب و استنشاق این مطبوخ شاهسفرم که ز کام و صداع سرد هر یکبار نفع کند

ببرد الکل و خوردن شربت خشخاش و آنکه خشخاش در آن خوشید باشد اگر

حاره و نافع باشد و خوردن افیون منع نزله تواند کرد و چنین خوردن ضرر

منع رطوبت [illegible] سرد و گرم [illegible] و کنند و اگر [illegible] سعید نابات [illegible]

ماده نزله گرم دانیم [illegible] چون عصا [illegible] استنشاق کند ماده را که

از سر به سینه نازل شده به تنی جلب نماید و [illegible] که داین مدهر یکبار نزله

گرم و سرد نافع و اگر ماده نزله گرم بود [illegible] منع مواد از سر به سینه و شش

نماید و اگر بر مقدم سر ضماد کنند [illegible] مرد را نافع و این منع را خوردن در خوشی

بر مفیدات و اگر [illegible] با [illegible] العسل و [illegible] بشاید منع شدن نزله

سرد که مواد منتشر و [illegible] باشد نفع [illegible] چون [illegible]

[illegible] سرد نافع و اگر [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] نافع

کرده [illegible] کنند و اثر شفا یابد و [illegible] منفعت دارد [illegible]

از [illegible] نزلات [illegible] سر [illegible] معروف [illegible]

دیگر

دیگر از ماشیند [illegible] معروف [illegible] و اگر [illegible]

بر ماده را [illegible] کند و [illegible] ماده [illegible] کند و [illegible]

و چون ماده حاد [illegible] سر [illegible] سرد [illegible] باشد [illegible]

[illegible] مقدم سر و دماغ سرد گرم کند [illegible] نزلات [illegible]

و چون [illegible] ماده [illegible] الطاء کند از نزلات

و صداع که از نزله باشد [illegible] و اگر [illegible] دماغ ضماد [illegible]

نزلات ماده [illegible] و اگر [illegible] سر [illegible]

کند و استنشاق [illegible] هر یکبار [illegible] نافع

و اگر [illegible] کنند [illegible] سر [illegible] سود [illegible]

هر [illegible] استنشاق نماید [illegible] ماده [illegible] جمع [illegible]

[illegible] نزلات ماده [illegible] دماغ [illegible] سینه [illegible] شد صح

[illegible] اعضا [illegible]

[illegible] حاره [illegible] نافع نزله سود [illegible] کرد [illegible] اگر سر [illegible] رطوبت

و [illegible] مقدم سر [illegible] نافع و اگر [illegible] حمام کنند [illegible]

دماغ و تنقیه رطوبات نماید و از چیزهای که در زکام است [illegible]

دهنده و بالخاص صاحبان ماشامیدن ترابعد شربت آب سیب [illegible] که
معده او ضعیف باشد حب ترکیه هم کاهو [illegible] حشخاش سفید [illegible]
صمغ عربی و جستیج نشاسته هر یک یک مثقال زعفران [illegible] افیون یک مثقال
افیون [illegible] با صمغ عربی [illegible] مثل نخود [illegible] کوکنار [illegible] سرشته [illegible]
مقدار ماشی [illegible] بخورد که [illegible] و درد [illegible] و گوش
بیاورد نافع بنفشه حب الثعلب خشخاش [illegible] کثیرا [illegible] اجزا [illegible]
[illegible] که [illegible] باشد [illegible]
[illegible] تا [illegible] بر [illegible] کند [illegible]
هوا [illegible] کند [illegible]
اما تقویت دماغ و تنقیه او [illegible] حفظ [illegible]
[illegible] سر [illegible] اخلاط [illegible]
دماغ گرم را نفع دهد و [illegible] دماغ [illegible] باید
اشامیدن [illegible] سفید دماغ [illegible] که [illegible]
[illegible] عود [illegible] کند و
اگر [illegible] باشد [illegible] باشد

تقویت

تقویت دماغ کند [illegible] چنین [illegible] عود [illegible] بنفشه [illegible]
است و خوردن [illegible] دماغ [illegible] اهلیله کابلی [illegible]
[illegible] سعوط کردن [illegible] دماغ [illegible]
[illegible] دهن سوسن [illegible] دماغ [illegible]
[illegible] مشک [illegible] دماغ [illegible] اسهال [illegible] اشامیدن [illegible]
مناسب دماغ سرد [illegible] دماغ [illegible] عود [illegible]
[illegible] زعفران تقویت دماغ [illegible]
[illegible] کند [illegible]
[illegible] نوع دیگر [illegible] پریشانی [illegible]
[illegible] نوع [illegible] دیگر [illegible] پریشان [illegible]
[illegible] سرکه [illegible] پریشان [illegible] نوع [illegible] گرم
[illegible] پریشانی [illegible] سرکه
[illegible] پریشانی [illegible] دماغ [illegible] سرآمدی [illegible] که
[illegible] نشود [illegible] عنکبوت [illegible]
[illegible] اب کند [illegible]

و اگر تخم مرغ را بپزند مانند سفیده که سیاه شود دها کنند که [illegible] بان [illegible]

قطع و کنند و اینجا دماغ عرق [illegible] و ما بین آب [illegible] وضع کار که

مرا آنچه بی که با سفیده [illegible] باشد هر یک [illegible] مهای [illegible] و اگر [illegible]

اسهال [illegible] غایند و اگر کنند [illegible] دماغ بینی [illegible]

[illegible] اعضای [illegible] مرغ و [illegible]

در بینی چکانیدن [illegible] هر یک [illegible] و چکانیدن [illegible]

[illegible] مانند [illegible] که از [illegible] برون [illegible]

باشد قطع [illegible] که [illegible] قاطع است

[illegible] که [illegible] کرده [illegible]

[illegible] در بینی [illegible] و این عمل [illegible] هر یک از [illegible]

[illegible]

است اما [illegible] بینی هر یک از [illegible] مرغ

[illegible] مرغ که [illegible] در بینی چکانند [illegible]

[illegible] غلیظ شود [illegible]

در بینی چکانند [illegible] که [illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible] دماغ

از اطلاء

از اطلاء [illegible] باشد [illegible] معالجات [illegible] دماغ [illegible]

[illegible] در بینی چکانند [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] و [illegible]

کند [illegible] مشهور است که [illegible]

بینی کنند [illegible] و [illegible] اگر [illegible]

و اگر [illegible] در بینی [illegible]

[illegible] جمیع [illegible]

[illegible] چکانیدن هر یک [illegible] اطلاء [illegible]

[illegible] و [illegible] هر یک از روغن [illegible]

[illegible] در بینی [illegible] اگر [illegible]

[illegible] در بینی [illegible]

[illegible] قطع کند [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] در بینی چکانند [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible]

بلغما نقره ... سفید معروف کن و یک عدد با ... بدهد و دم ... [illegible]

و شخصی ... کرد ... حضرت ... [illegible] ... که ...

بادام ... [illegible] ... سفید ... [illegible]

... و یک ... و سنبل و یک ... و زعفران و یک ... [illegible]

... [illegible] ... اصل ... مثل ... [illegible] ... برای ... [illegible]

دار ... [illegible] ... باشد ... [illegible]

از اصل ... [illegible] ... مذکور ... [illegible]

حلق سیه ... و ساق که ... [illegible]

حلق ... [illegible] ... چشم

و ... دهان ... [illegible] ... علامت ... بدان

مثل علامات مذکوره است ... [illegible]

... [illegible] ... مفید ... [illegible]

و ... [illegible] ... و دم ... [illegible]

... [illegible] ... بلغم ... [illegible]

... [illegible] ... کرده ... [illegible]

بلغ

مانند ... [illegible] ... کثیر ...

کسی ... [illegible] ... و اگر ...

... [illegible] ... تحلیل ... [illegible]

با ... [illegible] ... سیاه

... [illegible] ... کتان ...

... سیاه ... [illegible]

... [illegible] ... اصل ...

... سیاه ... [illegible] ... و اگر ... [illegible]

صوت که ... [illegible] ... حلق

... [illegible] ... استعمال

... [illegible] ... صوت ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... سیاه

و ... [illegible] ... و اگر ... [illegible]

... [illegible] ... و اگر ... [illegible]

ککاه داشته اسا ود اورو بر سه شد حلق و شش ریل کند و ادار اصلاح کند

و جهت ترتیب را با صل مثاقل ناید کرد حکم ادانی کما ذکرت فراید کردن

هم سبیه باشد داد کند و خوردن رده تخم مرو وقت درد و عنج او کار

و شربت روغن بنفشه با دام هر کدام خشد و هم و صو قند و اما در بیان

سعال و اگر همراه سرفه خون ابا لنزا فضل الدم و خون مخا تخم چینه

حصد و نام امر حاته کثیر النفع است و اگر جو ما اما ثر معتبر د کند چینه

خورده نامو و شربت هر کدام از لعاب به قطونا و لعاب بهدانه و اقد مرغ

کرد و حکند اهمدو آگر هر یک بار شربت و اسید و خشخاش باشد

نفع بخشد و اگر تخم خربزه که بیرون با مصر حقیر کشند و سر شده باشد

و معروف مرو سرانت و شربتها نیر که از ریتان می‌شود و هم خون با

تنک و عود را پخته هر شیر جوانه مجموع دو کیر ان فضل الدم را نا صد تا

کوید که تعلیق شربت همه یک انگور و مد جلعش اهل با سرقه مفید

و جهت کیفیت عکس سطر ماده قبیه کرده و نکیایند و مجموع ادا تدبیر

شب وقتی حاجب شده شد خفقان سعوط و دهن شیر ادوی

کند انجیر با بحر شیوه با شد مرد با سرفه و جهت نیاکوری کرده تعلیق

ورم صلابت وجه با لعاب بهدانه مرحمت شده تقدم محمد کو حلوا جهد و جریان

کبریدن کنه دیع سبز النفس و سعال محرب ددر ربان کرده قدر شاد

مار دیمی سیر بیر همین عمل کند و اگر داد با سفار نار و خوشاب حب عایبه

و نا شربا سطحل و شیر و بیخ ساحته و بجوید خطمی سرشته ود و دم

دار نقده شاد کل ربان نقعا و بنفشه و اکتفا شربت و همه مود

نا شنا سو شده سرجه که هند داد مکند و شربت کل بحسب الدم و دم

اما در بیان عسر النفس و بعض الاعصاب و وجع دهن بلبان با شا مه

عسر النفس را نا مع و شربت سرکه کرم هردا مع عقد و شربت ار ساعه الجهد

عسر النفس با شا میدن سوف شیر بعلو طبسه هر تکی هر نا صبه

و اشا مبل سطل شیر نیم و رد طبا لاغیه معروف است که بر روی دم

عسل دا بان گیا شا ملنا نافع و بیر و بیخ اسحاق بر جیده دم عظمو بردن

و د فروبردن کلوله مرغ الحاجیه پنج معقده نا فع و شنا شوان نافع

و هر که تخم کتیرا با بعض بریان کرده بخوید معده هوت دهد

معده کرم انواع هلیله را دان نافع است سیما برسید اما و تقویت

هکر جهضم طعام کنید و قسم کا لی اقوی باشد و هم چنین امت دوات

بالجمله خصوصا بعد از ان واکل کاسنی و عصاره او و معجون کرم مفوق آب
هر یکبار در رشکند دو جزو دار فلفل و سفر جل و سکنجبین و مغشه
شربت و صندل و مروارید و فرو صندل سفید و مفرح و مقوی معده
و اگر کوشتکا و دا را که حرارت بیش در معده باید مع موزه نا داند که ان
مرا اعضو یکی باشد که متوجه معده باشد فاید اما فرقه همه علاج
اما انست که چون غذا و شراب وارد معده شود درد کند و الم ان درد
تنفس اشیای تند و شور و باده کرده و از بی الم مفرط با یکجا هم حرکت
دیم ظاهر شود و ازدهن بوی ناخوش اید علاج شربت انار و اشامیدن
اما القلب و تنقیه اعالج غیر از قصد ابالت کند و کوشت تازه بریان
و اما مرض عشق علتی باشد که جمیع قوی نفسانی و جسمی حرکت غایت عقب
در قلب جمع شود بعد جمله حواس و لا احس ادراکات و اعمال الهود تار عاشق
و موجب حدوث این علت با امری غایب بسیار مثل هم وغم ودرهم جوع
یا از امور حاصل باشد اکنون متفرع حرمت فصد و بواسیر و ما فوق افاد
کثرت جمیع قوای اقسام اینها حتی قدرت حساس با کل چشم سا هرکرده
جان طلطل خطر سرعت تو خونه لختلاف علتی ازمغایرت اسباب ان یافت

ودرم مجمل هاشرب بزک ادکناب سرو شفیح و باشیدن کلاب
بادرد جمیع انجمه درعلاج خفقان نام است عقب اما خفقان بارد
قلب و ان حرکت ملایست مراد نقص سبب ان غلبه هر یکبار حرارت
ورطوبت و یبوست دیگر معلیه صفرا باشد علامت ان سرعت و تواتر
نبض است و غلبه عطش بسببی رنگ بول شده وگاه معلی مست
طلق کرار صفرا رنگ صفا ظن بول سرخ باشد و صورت علیه بلغم
نبض صغیر در هم و کر حرکت ورنگ بول سفید است و درد سلطیا سودا
صغیر و ضعف حرکت و بول سب رنگ غلیظ باشد و شربت یک من ترنج
فعف شربت سیب حامض و تفاح و لیمو و نیم کشته و گل سرخ و گاو زبان و دیگر
و انار ترش و ترنجبین و طلا و فتره و مروارید و یاقوت خفقان حار با صبح
و فتور در دل کسند و تفریح تام و ندرد و اشامیدن هر یکبار عدد ده با دو
و کند و عسر و مشک عنبر بسته و تفاح و فادزهر و مومیا و عود و پوست
ترنج و زعفران و دارچینی و در سنبل و بسفایج و دارچینی و قوی قلب
باید معرج و دارو خفقان سرد بخند و ما الله و ده نیم مثقال
خفقان بعد ازقبیل اناغذیه مفید و مفرح و مقوی بود ماند و بهم دیم

یا باشد یا دماغ از حصناه سودا وی یا جرب لسنا ما کرم معد حوز نان
یا بیا ز دهم چنبر خوردن تمام نان و ضماد ماف معلوق و رق شفتالو و اگر بیوست
انار دانسا نباید بقدر یک درم او دا را بکه بپوشند کرم معده را دفع می کند و طبیخ
[illegible] در حصوص معده دانسته شربت که با هرص القرع مانع و شرب
[illegible] درم کل رجاسه که [illegible] علت [illegible] کرم [illegible] حماده [illegible]
با مسیله تخم مرغ [illegible] نافع و آنچه از کتب اطبا معلوم می شود آنست
که ملاوت [illegible] تخم [illegible] کمون کرمانی [illegible] و سنبل [illegible]
[illegible] و سماد [illegible] تخم [illegible] و رب
دو رکن [illegible] مسکر [illegible] مع معده صلابت او وجود [illegible]
[illegible] ضماد [illegible] نوشند [illegible] بعد [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] وجود [illegible]
کنند [illegible] است که [illegible] از ما سکنجبین بیاشامند
[illegible] جنین است [illegible]
[illegible] اگر [illegible] که کشند [illegible] قدر [illegible]
بیاشامند [illegible] هم [illegible]

کرده

درو کرده با ده مثقال شب [illegible] شقال [illegible] تخم [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] مثقال [illegible] رطل [illegible] بجوشانند تا ثلث [illegible]
[illegible] سکنجبین نوشند [illegible] کنند و اگر [illegible] بلغم باشد
[illegible] بیاشامند [illegible] سودا [illegible]
[illegible] کرده [illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] شکر [illegible] و اگر [illegible] باشد
[illegible] که در معده [illegible] باشد [illegible] بیاشامند
[illegible] که در معده و اعضای بدن [illegible] باشد [illegible] شهوت غذا
و اگر [illegible] باشد [illegible] در [illegible]
[illegible] مرغ [illegible] کرده [illegible] اکل [illegible]
کند [illegible] مفید و اگر
درم [illegible] باشد [illegible] نافع و آنچه
[illegible] است [illegible]
[illegible] هر یک سه درم [illegible] درم [illegible]
[illegible] کند [illegible]

که وجوه کند که هر کس که طعام هضم نمی‌شود در شکم او تخم مرو [illegible] خورد و تخم

و اسهال مرو [illegible] برای [illegible] شکم که هر بیکر [illegible] ناطعه [illegible] بکار آید

و چون مغز [illegible] شود پوست [illegible] نافع و اسهال [illegible] که

سه چیز است که رطوبت می‌کند بلغم را از [illegible] دندان و حلق و از روی [illegible]

هر کس [illegible] بسیار مفید است [illegible] منقال [illegible] کرم [illegible]

[illegible] بر معده [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible]

و حقیقت آنست که طعام در معده [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و غلیظ آن [illegible] اسهال دفع شود [illegible] است [illegible]

[illegible] که [illegible] از [illegible] طعام با شربت [illegible]

[illegible] پنج مثقال [illegible] باشد

با آنکه هر یک از دو مثقال [illegible] با یک مثقال [illegible] پوست [illegible]

مثقال شراب سیب باشامند [illegible] در مواضع [illegible]

[illegible] اما اسهال [illegible] مناسب است

[illegible] اسهال [illegible] نافع [illegible] اسهال [illegible]

[illegible] باشد [illegible] مثقال تخم [illegible]

حرف

عرق شاخ گاو [illegible] اسهال [illegible] قطع اسهال [illegible]

[illegible] منقال [illegible] مرغ [illegible] که [illegible] منقال [illegible]

[illegible] و آنچه در قطع خون شکم مفید است

که مرغ را ذبح [illegible] باشد [illegible] خورد

[illegible] منع خون [illegible] از شکم کند [illegible]

یک مثقال [illegible] بادام را [illegible] خورد [illegible] روغن [illegible]

و اگر [illegible] تخم [illegible] شکم را [illegible] کند و اگر [illegible] رطل

[illegible] رطل [illegible] شکم [illegible]

[illegible] باشامند مسهل [illegible] صفرا [illegible]

[illegible] باشامیدن [illegible] سودا و بلغم و صفرا و

[illegible] و اگر [illegible] که [illegible] مثقال

او را [illegible] اطلاق [illegible] مثقال ترنجبین

ملین طبع و مسهل صفرا [illegible] است

اما [illegible] آشامیدن [illegible] آب [illegible]

[illegible] نافع [illegible] اغذیه که [illegible]

در دفع حرارت دلیل مجرب و اما علامات التخمه علامت آن تبخیر دایم و شدت
عطش و قلق و اضطراب باشد و قطع یا لاعبین تواند که بعد سکنجبین تواند
خاید و علامات العرض حدوث صمم در عروق و گاه از جانب طرف د
علامات و اعمام هجرت دستان و عدم قدرت بر خواب و قف
و علامات الجنب بدرجیت که در غشای اضلاع در حجاب کرده
میان قلب و معده حادث می شود و علامت آن تب دایم و ضیق النفس
متواتر و نبض سریع منشاری است و این مرض که از ماده است و شوصه
حدوث درد بست بر اضلاع خلف و عضلات آن اندر حجاب و اوجاع
و اوجاع این اشد باشد و صاحب این مرض حرکت نتواند کرد و هیچ وضع
نتواند خوابید و طریقه معالجه اینها در بسیار یک است پس اگر دموی باشد
علامات آن حمره و عظم نبض و اگر صفراوی باشد هذیان و حدت
تب و سرعت تواتر نبض و صفرت نفس است و علاج فصد باسلیق
باشد از اول تا تکمیل شیم اما در سوءالقنیه ... وقت فصد
کنند و در صفراوی از جلاب مواقف دهند بعد جلاب از نیلوفر و بنفشه
و سپستان و عناب و حماض بیاشامد و هر اکشکاب میل باید و لا

نضج

نضج ماده تلیین طبیعت بمطبوخات مناسبه نمایند و بعد از آن لعوق
شربتی از شمامه العناب لعاب بذر و خطمی و عرق کل و بنفشه نکهت
و در این امراض استعمال حقنهای لینه را از مسهل اولیتر دانسته اند
از سبب سوء اعطاء مرض بیرون حبارشکن رساله تیره بهم رسد باید
ترغیب نمایند و غذا با اسفناج میل کنند و آش ماش و امام نخود ماء الشعیر
سرد احتیاط نمایند و اگر ماده بلغمی باشد در علاج آن فصد باسلیق کنند
و ضماد از اسفیار و بیخ و عناب ... زیره و ... در مجلس
و غذا مزوره نخود مزوره و بعد از آن نضج تلیین بمطبوخات مناسبه کنند و
از اسطوخودوس شربتی از شمامه و عرق کل و تخم ریحان باشد مسهل آنکه
ماده سوداوی باشد و معالجه آن مثل معالجه بلغمی است اما تب
کما از دهن در کمینه انحطاط آن هضم واقع شود که در عضلات
تن اسهل حاصل گشته غلیظ گردد و عفونت آن در عضلات پیدا شود
و صفی است که تمام اعضا گشیده شود و حدوث آن بیرانگیخت
که در سینه و عضلات حاصل شود و سبب در اینها ضعف تقبیض
هضم است معالجه تنقیه و تقویت معده باید نمود اما شهوت

کلی استعداد اشتهای طعام و حرص بر ماکولات کمتر کرده باشد سبب این
اکثر سوء المزاج بارد است که در فم معده ذکشیف کرده باشد علامت آن نفخ و ثقل
و قلت عطش و غلظ معده و سیلان لعاب و لین طبیعت است در علاج
آن تسخین معده کنند مثل قند و عار زیانه و شربت بالنکو و تنقیه
مجیب صبر و ایارج نمایند و بعد از آن تقویت معده بشربت مصطکی و امثال آن
مقویات تناول کنند و مضغ کنند و مصطکی بسیار مفید است و اگر
سودا باشد در فم معده علامت آن حرقت فم معده و قلت عطش و شب
ترش است سبب آن تحلیب و تسمی و مطبوخ آن کنند و اغذیه چرب
تناول نمایند و از موکلات سودا اجتناب ورزند و اگر سبب
مریض و ضعف معده باشد علامت آن تقدم اسباب مثل حرکت مفرط
و هوای گرم و سهر و غم و امراض کثیره و تحلیل و هضم علاج آن تناول
اغذیه غلیظه مثل هریسه و کله پاچه و گوشت گاو و غلیه گرم و باید که
چهار نوبت هر روز به اندکی غذا تناول نمایند و بدن را روغن بنفشه
تدهین کنند و اگر جوع بسبب آن که گرم باشد علامت آن لهاسی و گشت
الغاست معالجه مثل الغا نمایند چنانکه بعضی از آن مذکور شد و اگر سبب حدث

ط

حاله حامض ملحی باشد علامت آن ترشی و ترشی و دهن و بوار و شور است در علاج
آن سودا سبب معده تنقیه کنند و زیانه و انیسون و مصطکی بیاد
و غذا نخود آب و فلفل در گرم یار مصطکی و دار صینی بخورند و هر گاه قی بیاید
افتد مجیب صبر و ایارج استهال کنند اما جوع تقرب و از او بعد بیکو سید
و سیلان روغن مفرط است و تقدم معده در علاج آن شراب بالنکو و
شراب گاوزبان و گل قند و دار زیانه و انیسون از هر یک ده مثقال بجوشد
و غذا نخود آب با گوشت کبک و تیهو و دراج که ادویه حاره در دکر که
باشند بخورند و شربت ریحان و اطریفل و جوارش کمونی و عود و مصطکی
و انیسون مفید است و سعد و مشک و امثال جوع که کوید و معده
خلا کنند و گاه باشد که سبب بعضی این مرض ضعف معده و حرارت
جمیع اعضا باشد در علاج آن سکنجبین و شربت سیب و شربت و زرشک
و تمر هندی و انار دانه و عود و لیمو و ماشا نمایند چون اصلاح اشتهای معده
نمایند علی الفور بخورند غذا مبادرت نمایند تا ضعیف جان ندارند
اما عطش کاذب در رضا الائمه بهاب اسمعیل بن جابر روایت که
گفت شکوه بخود مرحضرت با ما عبد الله از تشنگی زیاد و حکی بهمان

جلاب مزوره که با مصطکی و زعفران و سنبل دو مثقال درو طبخ
و صبحباده و فار و عکد و سکنجبین مفتر و عکل ... و معاجین و داروها چون ...
هر یک دو مثقال ... مقید ... کند بعد از آنکه ... باشد
مقویها که از علت کوبیده ... و شوربا بدهد ... کند ...
دیگر ... دو مثقال از ... خوب و کباب ... باشد
... کند که ... کرده باشد
بی ... و اگر ... احتیاج دو مثقال ...
دو مثقال ... بیاشامد ... که خاهد از زعفران اما
مشتهیات غذا اگر ... که ...
ایستد ... کند و ...
اشتها ... موافق ... جمله ... تقویت
کبد ... حرارت ... اخلاط ...
... باشد ...
از سکنجبین ...
و تقویت ... تقویت مطلق اعضا

حصو ... که ... مثقال
... شکر ... سکنجبین ...
... شکر سفید ...
را ... کند ... انجیر ...
...
...
... باشد و اگر ...
باشد ... علاج ان ... کند ...
... طبیعت ... و صندل
... مثقال ...
... علاج ان ... شود و غذا ...
... طبیعت ... مثقال
سکنجبین کند ...
و اگر ... باشد ... علاج ...
... شود و غذا ... طبیعت ...

مناسب کنند وصاحب ان معده قوی بوده باشد با سکنجبین بزوری قی کند
واگر ورم سوداوی باشد در علاج ان باید فصد باسلیق یا اسیلم کنند
وتلیین طبیعت بهلیله سیاه وافتیمون یا مطبوخ ان نمایند
بعد از تنقیه سکنجبین بزوری دهند بر کنجد طبیخ وطلای ان از عرق برگ
زمی وعاقر قرحا مخلوط کرده ضماد نمایند اما امراض کبد از جمله
ضعف است وسبب ان باستسقا است که عارض کبد میشود در علاج
شربت سلیق یا شربت ... غایت نافع است وهم چنین اشامیدن
شیر شتر در کمال منفعت است واما اگر کبد ضعیف واسهال صفراوی
باشد در علاج ان تخم کاسنی وتمر هندی واجاص در تخم خیار حل کرده بنوشند
با سکنجبین وابکاسنی تناول نمایند وغذا ماء الشعیر در زرد ... نمایند
نمایند وهرگاه سوء المزاج بارد باشد در علاج ان جلاب یا ارد با
دو عباره ترکیب وگلقند بنوشند وغذا نخود اب با تره خشکه کنند
واگر سوء المزاج رطب باشد در علاج ان هر روز جلاب با تخم کرفس
وبادیان ودارچینی نمک وگلقند بنوشند وغذا نخوداب با کبک ... نمایند
وزیره ودارچینی بخورند وامر ... کبد ... حاره دران منفعت
واگر سوء المزاج

واگر سوء المزاج یابس در علاج ان تیره تخم کوکنار شربت نیلوفر
خشخاش منوشند وغذا بگوشت بزغاله ماکیان کنند وموم روغن
از روغن بنفشه وروغن کدو وموم صافی واب کاسنی واب
کوکنار ترکیب کرده بر جگر طلا نمایند اما درد وورم کبد در علاج
مواد حاره ابتدا باستفراغ خون نمایند وطلای هر یک از ... اصل
واب گشنیز ان وابکاسنی بابه وضماد گل سرخ خشک که کوبیده
وجو سا بیده باشند وشربت شیره مغز تخم خربزه ... وورم حار
جگر نافع واورام که عارض ریه میشود غالب وقات از خون و
صفراست در اما چه در ان مفید می افتد اشامیدن شربت بنفشه و
طبیخ ان که ورم شش در وجع پهلو با ناخنه وشربت طبیخ در دسینه
وشش را که از رعت باشد زایل کرداند وه قرحه که در ریه
حادث شود از اسهل نامند بعلت نزله که از دماغ اید وان بعد
انداز الجنب باذات الریه وسعال مزمن واقع گردد ودر علاج
ان ... شربت ده درم از هریک شربت بنفشه وخشخاش
ده درم با ترنجبین مفید وباشیر بزغاله وشیر شتر وشیرین

تمام منفعت دارد خصوصا از [illegible] بکند و مداومت اکل حشیش

حیوانات مورث سکتات است اما کابوس آنست که چون شخص بخواب رود چنان

داند که کسی او را بیفشارد و این مقدمه صرع است در علاج آن

شرب [illegible] شونیز [illegible]

ان [illegible] اصطمحیقون مفید اما صرع

سده غیر تامه است که در بطون دماغ و مجاری اعصاب حادث شود

و منع نفاذ روح از صعود در اعضا می‌کند در علاج آن تنقیه به

مطبوخ [illegible] بحسب حال نمایند و اگر

از بلغم باشد در علاج آن تنقیه [illegible] شرب [illegible] آنکه [illegible]

هر یک [illegible] بعد از آن [illegible]

و اصطمحیقون [illegible] مطبوخ [illegible] اگر از سودا باشد در علاج

آن تنقیه دماغ بمطبوخ افتیمون [illegible] و تقویت دماغ [illegible]

[illegible] اکلیل الملک

[illegible] باتریاق

[illegible]

بعد

تا عمل [illegible] صرع را زایل کند و با خود داشتن یاقوت [illegible]

کبیر [illegible]

[illegible]

کف دهان [illegible] مصروع شود و اگر مصروع را [illegible]

مفید [illegible]

اسب [illegible] جالینوس [illegible] اطبا گفته

اند که هر گاه [illegible]

[illegible] باشند از علت صرع شفا یابند و از جالینوس منقول است

که اگر [illegible] مصروع [illegible]

مصروع [illegible] شود اما سکته باز ماندن جمیع اعضا است از حس

و حرکت و گاه باشد تنفس [illegible] ظاهر [illegible] تشخیص حیات

و ممات [illegible] نماید که در پیش بینی او [illegible]

اگر حرکت کند دلیل حیات است [illegible] چشم

او [illegible] که اگر [illegible] ظاهر [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] شکم [illegible]

مناسبه نمایند و هریک از شربت بنفشه و عناب و نیلوفر مفید است

و در علاج اولا سر او را تراشیده باشند بان غلت بر سر او کنارند و اگر کرم برنج

ان و کندش و فرعه لد صبید و مستر و در منه مجرب با صعتو و اکو سنه

مدینی مکوت مصند و اطراف او را بحرهای درشت عفص بالد و

مرغی برو عن با ایارج فیقرا الوده و در حلق او فرو برده حرکت دهند

که منبا باشد کسی که وسر او را عرق کندش و فلفل و شونیز

زنجبیل طلا نمایند و افیسون و زیره و مصطکی و کلنکبین جوشانیده

در حلق او ریزند و گفته اند که تا هفت روز هم مجرب است ماید کرد بعد

ملاذ با افیون و دانیا نه و کاو زبان هریک سه درم کلنکبین

تناول نمایند و بعد او اسطوخودوس ماء العسل بیاشامند و بعد از نضج تمام

یک نوبت با دو نوبت حب ایارج شفیه حب ایارج و صبر و غاریقون بدهند

و مناسبت جهار روز با این معالجه مداومت نمایند و اکثر اطبا گفته

اند که شرب شحم حنظل و حقنه با سلق و بورق ارمنی و سکنجبین

مفید و سعوط فرفیون و مشک با العسل و شربیاف شیافین با عسل حیاد

و ضماد بستر با ماء العسل و هر روز قید با فلافلی از ملینه خوردن

مرقب

تریاق فاروق و سکنجبین با دخور اطفار الطیب و بوئیدن عاقرقرحا

و نطول ماء طبیخ پوست ترنج و صعتر و مرزنجوش و اکلیل الملک

و وج و سداب و خاشا و بابونه و اسطوخودوس و ضماد سرمجور بدو او معه

ما ایارج فیقرا و حقنه بطبیخ ناخواه و هم چنین بغاده یقولون و سنجبین

و مفرحه و دوغن فصل و اعد مجموعه در طی عوامل مختلفه سکوت

دماغ و مزبل سکته است و جالینوس گفته که کل نان قطره دماغ

عالسا و فات موت سکته است و مالیخولیا و فالج و رعشه و نقرس

خیار انجارات طبیعی و سپیان معمولاً و همه سرقه است

دماغ و علاج ان فصد صافن کند و هر بعد و عدوی ان سعتر و بابونج

و کاو زبان از هریک سه درم عناب هفت دانه سپستان هشت دانه

و سادیه دم شاولیا بید و بعد از نضج نقیه دماغ حب ایارج

و مطبوخ ان و مطبوخ هلیله کت بد او دماغ تمام و بدهن گل

بنفشه و کدو و ... احمر سود اراسیح

و مالیخولیا در کتاب و اجب و نیز استفراغ سوداوی از لوازم

اما عشق و ان تردد او سلو عبارت از کوری ... استعاد ... نسخ

فرموده العشق مرض سوداوی شبیه بمالنخولیا بسوء المزاج در علاج

ان اشتغال بامور عظیمه و سفر و صید و ترطیب دماغ بادهان و

و تقویت دل و دماغ بشرابهای خاص و صندل و سیب و جماع با ... و

دیدن معشوق ... تقبیح معشوق ... و کثرت

مجامعت باغیر محبوب مفید و اگر فصاد ممکن باشد ... علاج

اما ... عدم ... ذکر و ... است و شرب ...

... مفید و تنقیه دماغ ... و مطبوخ ان ...

... اما ... که ... عضلات جسم

در وداج شود و علاج ان مثل علاج ... باید ... با

... معالجه کنند ... طعام ...

... کنند ... و ...

... که ... باشد ... و ...

... ان ... و ...

... و ... کرده

... ان ... و ...

... بنوشند ... اما ... است که چون ... اعضا

شود ... از ... اثبات ان ...

... ترطیب ... شرب خشخاش ...

... استفراغ ... است و ...

بادام و ... اما فالج ...

... است

علاج او است که ... بقدر طاقت ... کسی ...

... کوشت ... باید

... بنوشند ... و ...

... بنوشند ...

... مناسب ... شایسته ...

و شرب ... شرب ... بان

نافع ... که ... است ...

و مغز ... بادام شیرین و مغز پسته و مویز ...

... که ...

اما تشنج و کزاز و غیره تشنج جستن عصبست که عضو بخود کشد که
عضو نیز تابع ان شود و علاج ان مثل علاج فالج است و شربت بنفشه
و خشخاش و نیلوفر و ترطیب بدن باید به چرب از گوشت بره و مرغ و
مرغ و ماهی تازه مفید است و استنشاق روغن بنفشه و شیر زنان
نافع و چون دست و پا عضو تشنج بعد از فصد برداشته مخدر بنا
البته قطع شود و چون علتش را با طفل و صداب ... شود اکثر
شفا یابد اما اختلاج حرکت غیر ارادی سریع متواتر بر خلاف عادت
طبیعی در موضعی از مواضع بدن و علاج ان تدهین و شربت سکنجبین
بج سوزن و روغن سداب و روغن قرنفل و روغن پوست ترنج نافع است
خدر خواب رفتن و تیره شدن اعضا است از نقصان و بطلان حس
و سبب ان وقوع سده است در عصب بسبب خلطی غلیظ و علاج
مانند تشنج با یبس شربت بنجان ... از فضلات مالیدن
سوق ... جوشیده و روغن زیتاست بر عضو ...
هر یک ... و سورنجان و عنبر ... هر یک
دو ... مالیدن ... و اگر تدهین روغن ...

دوالی ... اما استسقا بر سه نوع است لحمی و زقی و طبلی لحمی آن
بدن بر امده شود و علاج ان هر روز جلاب از تخم کاسنی
و را زیانه هر یک ده درم تخم کاسنی و تخم رازیانه هر یک
سه درم نبات ده درم تناول و غذا را از گوشت کبک یا کبوتر
بچه یا گوشت که ... و دار چینی در ان کرده باشند زیره ... دهند
و اندکی آب جوشیده هم که ... باشد و در پشت ... کرم
... و ... ناامید و مبالغه در ... و
شربت سکنجبین ... در ... لوازم و ... شکم
... که ... است ... صاف
... انواع استسقا
... شکم و شکم ... باشد ... هر روز
جلاب با تخم کاسنی و بیخ ان و رازیانه و گلقند تناول کند و اگر آب
... کاسنی با سکنجبین باشد ... طبیعت مع
هلیله با آب ... و هلیله کوفته ...
... هر یک سه درم ... تخم

و ضعف معده سرگین گاو آدمی هر یک شصت مثقال با بابونه
با آب کاسنی سرشته بر شکم طلا کنند و استسقاء طبلی آنست که ریاح
غلیظ در میان صفاق و ثرب یا ثرب و امعاء واقع شود و سبب آن
شدت رطوبت و ضعف معده و حرارت کبد یا عجز از هضم عام
آمده که بوس حکمی شد و علامت آن بزرگ شدن شکم و برآمدن ناف
و عدم ثقل و چون دست بر شکم زنند آواز طبل استماع شود و علاج
آن هر روز حلاوی و تخم کاسنی و انیسون و بیخ مهک و بیخ کاسنی
به کل قند تناول کنند و روغن بابونه و روغن سنبل بر شکم مالند و اگر
استسقا از کشیدن تنباکو [illegible] شده باشد [illegible]
[illegible] و عرق [illegible] و آن دو نوع است اصفر و اسود
اصفر صفرتی است که در بشره و چشم ظاهر شود [illegible]
باشد [illegible] طبیعت و [illegible] است [illegible] علاج آن
باشد [illegible] آب کاسنی با ده درم سکنجبین بیاشامند و غذا
[illegible] تناول کنند [illegible] که مفید است و [illegible]
[illegible] است [illegible] حدوث [illegible] است [illegible]

تا و کبد یا طحال و معده [illegible] علاج آن [illegible] ادرار [illegible] کنند
بیخ مهک و تخم کاسنی و بیات با کل قند تناول نمایند و بعد از [illegible]
بیخ درم پوست بیخ کاسنی ده درم شکر ده درم جوشانیده صاف [illegible]
[illegible] مثقال معجون [illegible] حل کرده بنوشند و گفته اند که جهت
[illegible] اصفر [illegible] طلا نمایند و [illegible]
[illegible] [illegible] یک مثقال [illegible] تناول کنند [illegible]
شرب شیر آهوی ممزوج با شکر [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] استعمال نمایند [illegible] گفته اند
که [illegible] ساعت [illegible] خروس سفید [illegible]
و صاحب [illegible] خروس را [illegible]
[illegible] ساعت شکم خروس را
[illegible] صاحب [illegible] شکم خروس [illegible]
[illegible] یک مثقال [illegible]
و قطور [illegible] که در چشم [illegible] باشد [illegible]
امام موسی ع فرمودند که هر کس [illegible] از [illegible]

تخم [illegible] روز متوالی هر روز یکدرم با آب سرد
بیاشامند از جمیع شفا باشد و اگر شیر الاغ را با آرد جو سرشته
بجهق و بهق طلا نمایند نافع و چون [illegible] را با سکنجبین
خورده قی کنند جهق را زایل کند و هرگاه قدری گوگرد داخل ماست
کنند و در آفتاب گذارند تا ترش شود و موضع بهق را دست بمالند
تا سرخ شود بعد از آن طلا کنند و هرگاه سه عدد بیضه
مرغ را سه شبانه روز در سرکه تند گذاشته بعد از آن [illegible] اثر
بعد از آن [illegible] نمایند و ضماد [illegible] و بهق سفید طلا کند
زایل گرداند و علاج بهق سفید سنا مکی [illegible] کوفته بیخته
با سفیده تخم مرغ ممانند و طلا [illegible] مکرر [illegible] تا آنکه [illegible] شود و
[illegible] دافع بهق است و چون [illegible] ماهی [illegible] و کلف و هر نوع
لکه باشد نفع دهد و اگر [illegible] ضماد نمایند
در موضع خوب باشد زایل سازد و استعمال این حب در دفع [illegible]
از مجربات است و باید که [illegible] مسهلی [illegible] مثقال [illegible] سنا مکی
و یک مثقال [illegible] داده [illegible] تخم [illegible]

تخمه

باشند [illegible]
در شام [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] استعمال کنند و [illegible]
[illegible] گوشت نماید و چون [illegible]
[illegible] سیاه را [illegible] روز متوالی بر موضع [illegible]
شود و اگر قبل از [illegible] آبله [illegible]
[illegible]
[illegible]
تمام گوگرد [illegible]
[illegible] طلا کنند که [illegible] شود و [illegible]
[illegible] نافع است [illegible] یک [illegible] شفا
[illegible] تخم مرغ [illegible]
تخم مرغ [illegible] کنند و چون [illegible] شود تخم
[illegible] مثقال [illegible] باشد

کرده عصیر [illegible] در روغن کهنه بر [illegible] موضع جرب مالند و چون
مدت [illegible] عمل کرده بعد از آن در حمام [illegible] هر گاه [illegible]
موضع خشک باشد تا طلا نمایند و اگر بعضی از اعضا در حمام [illegible] باشد
حتی که هیچ دوا بر طرف نکند [illegible] ساده و [illegible] کنند که [illegible]
[illegible] شکم [illegible] [illegible] اعضای [illegible] کرده [illegible]
[illegible] که [illegible] ورم کرده باشند [illegible] مثل [illegible]
[illegible] تا پخته شود [illegible] مکرر [illegible] ضماد نمایند
[illegible] [illegible] طلا کرده [illegible]
که [illegible] کرده [illegible] روغن [illegible] تا [illegible] شود
[illegible] جذام و جرب [illegible] که [illegible]
و اگر [illegible] قلیل از شیر [illegible] اطفال دهند [illegible]
و اگر [illegible] کم باشد ضماد مطبوخ [illegible]
[illegible] چون [illegible] آب [illegible] بر موضع [illegible]
[illegible] طلا کرده ضماد [illegible] مطبوخ در شیر [illegible]
و ضماد [illegible] [illegible] [illegible]

وضماد [illegible] با [illegible] ضماد [illegible] [illegible] سرشته
[illegible] است و ضماد [illegible] [illegible] [illegible] شراب
[illegible] جرب و اگر [illegible] با [illegible] چشم کشند [illegible] و آنکه در
چشم است هر گاه [illegible] آمده باشد [illegible] اگر [illegible]
[illegible] دهان [illegible] مانند [illegible] [illegible] کند
[illegible] که [illegible] روغن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] که در [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] طلای [illegible] روغن [illegible]
[illegible] طلا کند و روغن [illegible] روغن [illegible] کند
[illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] که
[illegible] [illegible] اعضا [illegible] چشم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] کرده روغن کنند [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] هر گاه [illegible] [illegible]

بجوشانند تا روغن بماند و استعمال کنند و اگر مفلوج را با روغن بادام

بجوشانند بقوام آورند جهت شفاء هر عضوی مجرب و اکل با قلوه را با

گوشت ماهی و زردهٔ تخم مطبوخ خوردن مسکن و منابند و تکلف دفع آن

دایل کند و طلا آن سپید تا آنکه بدعت موختن پر وحشی ایدیه

تا لبلا در رود شغاف بطه مزید اسان در منع بر ادار اکل مجرب

و اگر بیک عام تحکم نداند کنند جهت اکل سد میل بهت و در علاج عرق

همین بعدانتصیه ما سلیق و تنقیه مطبوخ افتیمون المرامل تناول کنند

و کثار حمام مفید است و در انتها از بصل و کاو و جو جان اسد

هیچ بیرون آید قطعه مرجب بر صد جند جدا شود بایدچید

و احتیاط تمام از امتطایم بایدعوض در روغن تلخ و آب کرده و منفسه

طلا باید کرد تا باسانی بیرون آید و اگر تکسلد باید شکافت و باقی

نامد را بیرون و در ارهم دوایت مربیت که حرف نافرجم در مورد هجر

هضم بول مکرر در عمل مرطوب تری و اشنرینیه با سرد و دیگر به

نابکه بچای داد دمانه حشک کن و مجرب کن روغن حل ها لو جدد تا مشتا

اه معروف کن که قطع می نماید حل بلغم اهل تجارب سحر غیر متشابه

و در بیان

نعد ملال ان روعن کل باشد اما اودام کلیه اگر از مادهٔ صفرا باحرفه باشد

علامتش آن شد تشنگی و صداع است و علاج آن فصد باسلیق کنند

و آب کاسنی و کشنیز و کاهو و روغن بنفشه و کدو و موم صاف بالهم

طلا باید و اما وجع کلیه در شرب مداومت مثل ابیمو بسیار تا

دنبه و ماليده روغن قسط و دیق بر موضع کلیه نافع اما اودام مثانه

اگر صفراوی باشد علامتش شدت وجع در وقت مثانه

و سرخی و تشنگی و التهاب بهارات و علاج آن فصد اسلیق

ماکتند و جلاب با سبغه تخم کاسنی و عناب و شکر و تخمین سو شده

و تخم خطمی و بنفشه و صندل و کاسنی تا اوده جان عاید تا

وجع مثانه اگر از دفع حصاة باشد ممکن مرهمها هست و در علاج

آن شیره تودک با انجیار کدو ماهیات سوشنند در روغن بنفشه

مالند و در اطلیل جکاسند اما جرب کلیه و مثانه علامتش آن حرقت

بول و در علاج آن شربت با صابون شنید و در جرب کلیه و فصد

و اسهال طبیعت مفید و در جرب مثانه دعا بجهت آنکه و شیرهای آن

روغن بادام نافع اما حصاة که در کلیه و مثانه متولد می شود سبب

ان خلطی لزج است که حرارت غریزی ضعیف شده قطعه قطعه از عضو دفع
ایام متجر میکردد ودر علاج ان شیره بذر بلتمه با نبات ودرازیانه و
انیسون جوشانیده وبنوشند واجتناب از اغذیه غلیظه واستعمال
ریاضات معتدله نکاهو فی بوزن مفید است واز سبوسها اکثر سعد
وحرقه شرب توان خورد اما بستن خون بسبب ازدها مرض وکرم
ودر دفع الارقات است ودر علاج ان سکنجبین عنصلی بنوشند حتما
بنوشند وحکم عرض کرده وعبابه خرگوش بعد بحاسف بی معید
دهوب کرنجی یا تخم جوشانیده اب زاند احلیل چکانند
مصر البول واگر بسبب عدم وحصاه باشد علاج ان چنانکه مذکور شد
واگر خلطی لزج باشد جوب بیخه مار دار جوشانیده هم چنان کرده
بیفشارند وقرضهای کافور
نافع باشد
وبر شعلی الفور کوفته شود وچون شکر سفید را با روغن ابیخته
بقدر موقوع سازند واگر
تنم گرم کرده ذکر با همان گشاده شود واگر آب شیره شبهان

سر دهند

که بعضی کرفته باشند
نیم کرم نیم فنجان درازیانه وبادیان
موزه کرموده واگر
وطشت پرآب اندازند دو ساعت بگذارند پس ان اراکه
که بولش بسته شده باشد دو ساعت کشوده شود
اما سلس وتقطیر سلس البول ان باشد که بول ب اراده
بیرون اید وتقطیر حالتی باشد میانه عسر واسر حال
علاج سلس البول جوارش کندر یا اطریفل
تناول کنند واگر معجون
ان اب سرد احتراز نمایند وشربت سه درهم
ان نافع ودر سبب تقطیر البول غلبه اخلاط بولیت یا اخلاط
حاده ودر علاج ان شربت شیره تخم خیارین
با نبات بیاشامیدن ده درم لعاب اسبغول
نافع
درجا

خواب بد نکند خوردن بول فرکوه دافع بول در خواب

و چون گوشت خارپشت بریان کرده بطفل دهند که در خوابه

بول کند نفع می نماید و اگر مرد بسر خر از ابنه خاکستر او را بخورد که

دهند که در خوابه خواب است بدیرکه نفع شود و چون کثیر حرکت

با مسافات آن شکر بعد با سا ساند بن از توجه و دو خوردن

فاکه خصوص خوردن حرمه ضماد و کیمان لوازم است اما

جوف اللحم آن سیان اشتعلی عرق باشد افلت ابتلاف آمد آن

از ادمان است دعن آن بایه و عرق وعشه سیا اسم به کاوس

ضربه یا سقطه باشد و دو علاج ان فصد باسلیق کنند و هر دو مرکب با

دکل امرود و صنع عرب هر یک مثقالی با شراب سیب نوشند و از

تناول اطعمه حریفه دو مشربی دو ترشی ه ب دو دخول حمام و هر کار لطیفه

و نکو بید و مثل سبع اجتناب عا یند تخم هندوانه صمغ عربی بکو

و تخم ریحان از هر یک یک مثقال بریان کرده و وزن ماده تم چو علیه

نوشته و اگر ده مثقال تخم تباه از آن نفعه کمیه دو یکه ملکا

قیف بنهد و در ماهتاب گذاشته صباح نوشند و نامه در علاج

نماید

تا رسید حیم خون لول و اگر سه روز در هر بیند کاهو با سرکه بخورید

دافع بول الدم و ایضا خوردن ریواس مربی بن با مغموشات الم

افاده یا مبهم آن علت که صاحب آن دائما تشنه باشد و چون آب

ماشا علت با قوت وقتی منع شود و سبب آن ضعف کلیه در علاج آن

قرص طباشیر و قرص کافور با سیب و دو شراب و دو شراب زرشک

در ریباس بنوشند و اگر تخم مرغ رایکب در سرکه حیشانیده بخورند

نافع باشد اما مرض آنجا آل ارکانه موفای سلحفا که کتبها است

اب مرمر و عیش دو دم حرا ا مدستا و حرمیتن موی باشد تعمی تجفا

د محض بجهه مکر کرده بد و چون شب بروز حلت کرده نماید

و داید دعن یاسمین بجنگ ما اکنده لیمه انکشابد اما ادرام آتشین

اگر ورم دموی یا صفراوی باشد علامت آن تب و حرارت لون و صفرت

نا به صد در علاج ان اکلا فصد صافن و صد ازان حجامت و ساق

با برون فاید و نفع تمام مفید است و اگر اماس دو یک جنسه باشد استفراغ

دم از ان حاجت باید بخورد و اگر درد هر دو مرض باشد در هر دو حاجت باید

لو تشانی که ماده را بجانب مقعد کشد و دفع نماید لازم باید خورد

وا با گلاب و سرکه تر کرده بر موضع کذارند چنانکه اندر این عضو [illegible]
است چنانکه کثیر ترا [illegible] اردبا [illegible] با [illegible] سرکه [illegible] کل [illegible]
اما عظم و صغر انثیین که عظم ان نه بواسطه ورم و ریح باشد بلکه مثل [illegible]
بزرگ شود علاج ان در چنانها اشیائی است که قوه جاذبه و غاذیه ضعیف
وانچه در این خصوص موثر است و اگر خصیه کوچک شود [illegible]
حمام و [illegible] و استعمال الادهان [illegible] نافع اما خصیه
که بر بغل برآید با پیدا شود وگاه باشد که از ان [illegible]
[illegible] بلکه [illegible] کند علاج ان مداومت حمام و نطلیه
[illegible] مثل [illegible] و نطال بر [illegible]
باید کرد اما [illegible] انثیین که [illegible] رسد که [illegible]
برخاستن [illegible] مانند [illegible] بر زمین افتد و علاج
ان [illegible] خاصه چون پوست انار و [illegible]
و [illegible] کوفته [illegible] نماید نفع دهد و هم [illegible]
[illegible] پوست انار [illegible] ضماد کنند اما [illegible]
انثیین و قضیب اگر قرحه [illegible] میشود [illegible]
[illegible]

و هر عضوی که باشد [illegible] شود خاصه [illegible] اعضا و [illegible]
[illegible] باشد و گاه از [illegible] علاج [illegible]
[illegible] کرده [illegible] سوخته [illegible] نفع دهد
[illegible] مرهم [illegible]
[illegible] مرهم [illegible]
[illegible] باشد [illegible] سوخته و پوست [illegible] سوخته [illegible]
کند اما حکه انثیین و قضیب [illegible] ماده [illegible]
وگاه بواسطه [illegible] و [illegible] استفراغ [illegible]
[illegible] عضو را
با [illegible] تخم مرغ [illegible] روغن [illegible] که روغن
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] حمام [illegible] تخم مرغ [illegible]
[illegible] اما [illegible] قضیب [illegible]
علامات ان [illegible] است [illegible]
[illegible] اثر [illegible]

کاکنج و شراب بعشره و بلوط نافع و جماع کابند روغن بنفشه و روغن کدو
و دهن کل و لعاب حلبه اما مدعوه ان غایت کردن است مر حالت
جماع و نسیان استرخای اعصاب و تحلیل روح و بیشتر کسانی را که
شغف عظیم بجماع دارند حادث شود [illegible] خاص
و معالجه ان انست که پیش از جماع تخلیه کنند و تا [illegible] نکند شهوت
جماع نکرده شد فاقیا [illegible] داده [illegible] سر [illegible] ضعیف عرب
کنند هر یک [illegible] صنعت
[illegible] از ان [illegible] سبب [illegible] و کل ارمنی
و اقاقیا [illegible] سرشته [illegible] و این علامت
است از انتقال غشا با صفاق [illegible] کیسه انثیین فرود
آید یا [illegible] شود و این جسم یا امعا باشد یا [illegible] اکر امعا
باشد قراقر باشد [illegible] و معالجه [illegible] که
بنشیند یا بر پشت بخوابند تا [illegible] کرده بر
مالند و بر پشت [illegible] ضماد نمایند تا نرم کشته بجای خود رجعت
نماید بعد از ان [illegible] تا [illegible] نشود و از اغذیه که
مهیج

مهیج باد باشد مانند لوبیا و باقلا و عدس و از امور و سبب
و ضعف [illegible] جماع کردن و از [illegible] کشیدن و از موضع [illegible]
[illegible] و مطلق هر کاه ضعیفه [illegible] اجتناب باید
نمود و از ترشیها و لبنیات و امثال آن احتراز باید
و این ضماد [illegible] باستعمال کنند اقاقیا لحیة التیس [illegible]
کندر [illegible] الرمان [illegible] سماق کل
نار [illegible] الثیث [illegible] ماء [illegible]
[illegible] بکوبند و [illegible] کرده [illegible] ضماد نمایند [illegible] هفته
یکبار [illegible] تجدید [illegible] نمایند و اکر فتق از [illegible] باشد
علامت ان کثرت قراقر و سبکی [illegible] معاودت
[illegible] در علاج ان [illegible]
[illegible] احتراز کنند [illegible]
معاجین [illegible] استعمال نمایند [illegible]
[illegible] کنند و اکر [illegible] باشد علامت
انست که [illegible] باشد [illegible]

وقطعا مراحت نکند و از قبیله الاصفا نا مند بعد حرکت حاد اداد

اما زوم صوح شود بعد علاج ان تقلیل شراب نمایند و همچنین

ندر محرور وما اکثر جهت [illegible] وما اکثر جهت [illegible] و سعد [illegible]

السر [illegible] و پوست انار [illegible] باقلا و صبر [illegible] مرکب

کاو جموع با بعضی ازان روغن زیت ضماد کنند و اکر رطوبت بسیار باشد

شکافند تا برون اید و مرهم [illegible] را داغ کنند و اکر مادّه غلیظه

ریخته باشد و خصیه بزرک شده از ادویه محلله علاج ان [illegible]

درم صلبت [illegible] کویند که [illegible] اطفال در طبع [illegible]

نافع [illegible] که نزد حضرت امام رضا [illegible] شکایت کرد او

[illegible] حضرت فرمودند که یک [illegible] از کشنیز و مثل او از

سماق [illegible] یک شب [illegible] بر ادرانش [illegible]

کن [illegible] ازاو [illegible] ساکن می شود باذن الله [illegible]

در خصوص حیض که منقطع نمی شد شخصی بحضرت شکایت کرد حضرت

فرمودند که او سویق عدس [illegible] بیاشامند چون [illegible] قطع شد

[illegible] روایت که [illegible] که حیض [illegible] شده [illegible]

کسی

کند حقنه [illegible] و [illegible] اطبا [illegible] ورم ایجاد [illegible]

انست که سبب [illegible] ورم [illegible] غالبا بواسطه [illegible]

[illegible] با [illegible] کثرت جامعت و علامت ورم [illegible]

[illegible] و تشنکی [illegible] و سیاهی زبان و اختلاط عقل [illegible]

هذیان و وجع [illegible] و [illegible] و [illegible] و اختلاط [illegible]

و علاج ان فصد باسلیق کنند و شراب [illegible] عناب و ترنجبین [illegible]

[illegible] ماده [illegible] باقلا و عدس و بنفشه و خطمی [illegible]

کاهو [illegible] با [illegible] کشنیز ضماد کنند و بعد [illegible]

[illegible] و [illegible] ماده تحلیل [illegible] اکر [illegible] وجع [illegible]

کنند [illegible] جمع ماده باشد [illegible] استعمال منضجات باید کرد [illegible]

[illegible] شود [illegible] و [illegible] تورک [illegible] نوشند [illegible]

[illegible] عسل [illegible] ضماد نمایند و اکر ورم [illegible] باشد [illegible]

[illegible] و صلابت [illegible] علاج ان [illegible]

[illegible] با [illegible] نوشند [illegible]

[illegible] مطبوخ افتیمون [illegible] نمایند [illegible]

قد و شبت و دبق وضع کنند و پیه بز و پیه بط و مغز ساق گاو و روغن
یاسمین و مقل و موم انجیره با اندهر یک درم با اسفیقون یا با ابلیون
که باشد با روغن گل مرخ ایجنه و مرهم کنند مرهم کان رحم اگر بعد از
امراض حاره حادث شود بر اسفله آنکه بتحلیل یافته باشد و علامت
ان ضربان و صلابت و وجع مانند ضربات مستمرات در علاج
ان تمام و شبت و اکلیل الملک و ورق کرنب و حبار و بابونه
و سلق جوشانیده دران نشیند و تلیین طبیعت بمطبوخات
مناسب نمایند و اگر متقرح شود حلاوی از عناب و احمر بکند علاج
سبستان بیست عدد خیار شنبر ده درم ماخیده روغن بادام شیرین
و ده مرا شیاف فابیض امیوند سیر نان حقنه کنند [illegible]
اوجاع حاره و بارده رحم [illegible] دانسته اند [illegible] کوفته باردی
تل مرج [illegible] نماید [illegible] اگر گرم ضماد کنند [illegible]
صلبه و موم [illegible] پیه مرغ [illegible] تخم کتان با عسل با [illegible]
خیار شنبر سرشته [illegible] رحم علامت ان وجع شدید در بان رحم
دم است در علاج ان فصد باسلیق کنند و [illegible] عناب

نبشه

بپوشند
زچوب سرو و پوست انار و ورق گل و شب یمانی با آب جوشیده
بسته [illegible] نماید شقاق رحم سبب ان یبوست حوره است
که در حالت ولادت حاصل گشته و علامت ان الم و سکی حشفه است
چون در حالت جماع و در علاج ان شربت بنفشه و خطمی بپوشند
و پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو هر یک یکجا درم و روغن بنفشه
ده درم زفت موم هر یک ده درم مرهم ساخته استعمال کنند
زفت و علامت الم [illegible] روغن سوسن [illegible] بردارند بواسیر رحم
سبب ان حدوث خلط سودائیست علاج ان تنقیه سودا بت
و نهمین روغن نرگس و سوسن نمایند و اگر [illegible] نفع کند
حکة رحم [illegible] گرفتن خواهش جماع است بمرتبه که هرچند جماع
کنند شرفی بیشتر شود و سبب ان امتلاء خلطها بود تنقیه جم
در علاج ان [illegible] با تمر هندی با سبابات [illegible] و اغذیه
غوره و سماق و انار [illegible] و تنقیه بمطبوخ هلیله
زرد یا مطبوخ [illegible] و بعضی از انچه [illegible] و اصلاح
شود [illegible] رحم [illegible] نفخ رحم و سبب ان سوء المزاج بارد باشد

و علامت بحران دم عاشر شدت و صلابت و جمع هر دو نبض و ادرار بول
دوا رعاف و تم کرفس و کل خند با ماء بخواه یا ماء ورس کرفس موزشند و در شربت
و صندل هر یکی سه درم انجبار ده عدد کوبیده با شیر بزمرمانه ظلا کنند
و دهن شبت ماء بسینه با ابتدا احتباس حیض اگر سیلان دم در دم باشد اگر
شد اگر قلب خفیف باشد علامت آن خفقان ... و صفرت لون و نقل
استفراغ بسیار و افراط است و علاج آن تقویت قلب بمعجون ...
و مفرحات کند و اغذیه کثیر الغذا تناول نماید و در تنکه ... صحت کرد
و علامت آن ... و بطوء نبض و غلظ قاروره و کرانی ... جلا
انتهایانه و تخم کرفس و انیسون و کل قند ... بجوشند
جیوه بر ... سد ... رعاف ... ازهره کاو ...
... منقول از بوعلی آنکه حیض جفت سال ... و امداد ...
رعاف ... سد ... ازهره کاو ...
انجشنه ... گفت ... اگر ... کثرت دم ...
باشد اگر کثرت سیلان ضعف و خفقان و صفرت لون حادث شود
علاج آن فصد باسلیق با صافن کند و در ... نماید
و بايد

دهر بامداد یک مثقال از ... مثقال کل ارمنی با یک مثقال
برشته شده و اقاقیا ... و کهربا ... دم الاخوین ...
کاغذ سوخته ... با صمغ عربی برشته
صوف پاره ... برداشته ...
جلوس در طبیخ ... سیلان ...
که در قطع سیلان ... مازو ... سوخته دم ...
... کل ارمنی کل سرخ بالسویه از هر یک ...
... عایند تا ...
... رطوبت ... غالب ... ضعف ... باشد علامت
آن صفرت لون و ضعف بدن ... شراب صندل ... سبب
... و غذاهای ... و مرغ برشته و ...
... تناول کند و اگر ... جمع شدن فضلات ... باشد
... بحران ... و از لون آن معلوم
سازند که خلط است و موافق همان خلط عمل کنند عسر الولاده

سبات و غشی و صرع و ضیق نفس و ضعف قوت دافعه است
وگاه بسبب برودت هوا باشد که موجب انقباض رحم گردد و در این وقت
حمام گرم رفتن و دوای گرم نوشیدن نافع و هرگاه سبب اورام رحم باشد
روغن بنفشه و صندلین و گلاب بر شکم و پشت بمالند و ادویه
با ریحان [illegible] باشد و اگر جنین در شکم مرده باشد باید [illegible]
باید سعی نمایند که بیرون آید تا موجب هلاک حامله نشود و علامت
موت جنین عدم احساس حرکت او و برودت اطراف حامله و تواتر
نفس او است پس اگر مقناطیس بدست گیرند یا بر سر بندند یا بر ران
ببندند سبب سهولت وضع حمل شود و دخان سرگین گاو بر فرج
حامله مخرج جنین مرده و هرگاه [illegible] باید [illegible] جنین حی
که زنده است و بخور سرگین اسب مخرج جنین است [illegible] مشیمه
و اگر دندان اسب بر گردن [illegible] وضع حمل نمایند و اگر
زن را بعد از [illegible] ماند [illegible] باشد [illegible]
و [illegible] خروج جنین [illegible] خروج [illegible]
و [illegible] که [illegible] باشند [illegible]

زن [illegible] از [illegible] ولادت است و نزولت
اسم فارسی او بیخ [illegible] است که از کوهان [illegible] و نبات او [illegible]
می روید و شبیه است به [illegible] و چون [illegible] شود [illegible]
از مفاصل [illegible] ولادت [illegible] مرکبی [illegible]
ربع او [illegible] شود [illegible] مخرج جنین [illegible]
و اگر در عسر ولادت با اخراج جنین بکشش [illegible] شود
[illegible] جنین [illegible] را بگیرد که قوت [illegible]
اهل کمال [illegible] بخور [illegible] عسر ولادت و انقباض [illegible]
نام است [illegible] که [illegible] با [illegible] گاو [illegible]
احتباس [illegible] از [illegible]
[illegible] که [illegible] احتباس [illegible]
استعمال نمایند مگر از احتباس [illegible] شود و آن علت
شبیه [illegible] شود [illegible] حامل
کنند که شکم [illegible] و حرکت جنین [illegible]
استسقا [illegible] علامات استسقا [illegible]

وعلت ثقل باشد وعلامات آن سوء هضم وسقوط اشتها وقراقر
ونفخ است و علاج آن هر روز جلاب از تخم کشوث وانیسون
در ریانه و کلقند و تخم کاسنی [illegible] و علاوت ماء الاصول [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] شود [illegible]
شود و آن علت شبیه صرع که [illegible] دم است سبب آنکه بخارات
[illegible] جمع شود [illegible] بعبارات متصاعد
از آن [illegible] دماغ رسد که موجب صرع [illegible] شود و از علامات
صفرت لون و [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] و [illegible] مثل [illegible]
[illegible] مثل [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] است [illegible] از [illegible] و کلقند
[illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] هر کدام [illegible]
[illegible] کدام [illegible] هر کدام [illegible]

[illegible]

کرد [illegible] ودوده [illegible]
گویند [illegible] بان الوبه [illegible] کنند [illegible]
تمام [illegible] واطعمه بارده [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
و [illegible] امام محمد باقر [illegible] روایت که فرمودند که [illegible]
[illegible] کنند و [illegible] ذکر کرده است که [illegible]
[illegible] که [illegible] وان [illegible]
[illegible] وخون از [illegible] باشد و علاج آن [illegible]
[illegible] کنند و اگر [illegible] مثل [illegible]
[illegible]
[illegible] شود [illegible] که
[illegible] کوید [illegible]
[illegible] و کوید که اگر [illegible]
[illegible] ظاهر و باطن
[illegible] کند و اگر [illegible] درهم [illegible] کرد کان [illegible]

قطع خون بواسیر کند و هرگاه زهره مرض باعث شده زخم شود
دمعه مثل و شربت بعد یک پاله مرق کنند تا بازمده بعد از آن
بواسیر بیجی بدرا امثال باز عوضات و لبنیات غلیظ موثر است
دهن بواسیر بجاه سعد و خراطین در روغن کنجد بریشد که از روغن
بیرون آورده باده درم دنباله بادنجان جایند بعد روغن آن را
موم روغن ساخته اجزای سائیده بیامیزند و بر موضع طلا
مالند دیگر قطع خون بادرک عصی سنبل را بایده مرهم دوشین
سوخته خانه زنبور را بالویه با روغن کوبان شتر برشته مالند و دود
سهم کوبیده دود کند ازو کام مقعد اگر معمد ادوم حادث بواسیر حاد
شود علامتان سعر قشم موضع و وجع شدید است و در علاج آن
فصد کنند داد عنابه اجاص و نبات جلابی ساخته بنوشند و تعدیل
و بعد با روغن تازه ضماد نمایند که دافع ورم و وجع و ممکن است
و همچنین که در این خصوص نافع است اسفیداج یک درم کند و یک درم
نیم افیون یک دفی دو درم سائیده با روغن گل و موم مرهم سازند
شقاق مقعد سبب آن یبوست مفرط است و در علاج آن شربت

شعر

منعند داب کم و ترشی سوشند و اگر از آن جوی لسیار باید
می دهد از برنا یان موده هر دو یک مثقال بخورد که هر چند بسیار
بار دارد و رو مقعد چون برگ کروه را چو سائیده بر مقعد که
بیرون آمده باشد بمالند یا در شیر آب تشنه عمای خرد عود کنند
است و ع شرح آن که بیج و عاینه ملد اراده بیرون آید کم
سبب آن قطع یا هیجان بواسیر باشد مستعمل العلاج و هرگاه سبب آن
استرخای عصب کیفیت باشد بعلت برودت معالجات فالج و دوان
مفید است و روغن قسط و زیت بر قطنی طلا نمایند و شحم
و روغن خارد و تخم ترب چو سائیده در آن نشینند و جلای از آنکه
و راز باید و بنات بنوشند حکه مقعد سبب آن دود و عن رطب
شیاف نمایند و بعد جا نسیند بالوارا با سیر و بخار کوبیده بریج
شدند و گویند که اگر مقعد هم را اصل آنکه سر کوهی مانند
بیرون کرده تا روغن کاوی دره بعد از آنکه او در هر کرد بر آتش بگذارند
تا روغن را جذب کند پس سائیده با مقعد بمالند مخلوط نموده
مقعد را با برد الزاج با انگبین بنوشند بعد مقعد اسنا طلیله

ودوای جمیع اقسام کرم [illegible] تمام است و ادویه [illegible] الفیل ضمد
[illegible] کنند و در [illegible] سرطان [illegible] سود دهد
و علامت اول آنست که در ابتدا کوچک و [illegible] بزرگ شود و صلب باشد
و ابتدا [illegible] شود و [illegible] سبز و سرخ مثل
پای سرطان ظاهر باشد در اول [illegible] سودا [illegible]
نمایند و همان تنقیه [illegible] اگر [illegible]
در ادرار [illegible] باید [illegible] صلب باشد [illegible]
نکند قطع [illegible]
[illegible] است و [illegible] عالی [illegible]
کرده [illegible] تنقیه [illegible] و سوط غایند و ادویه [illegible]
استعمال کنند و اگر [illegible] ادویه [illegible]
[illegible] که [illegible]
انواع است و باید که [illegible]
و بعد از قطع اگر بقیه مانده باشد [illegible] استعمال کنند و [illegible]
ادویه [illegible] است که [illegible]

[illegible]

شود و چون انگشت بر [illegible] فرو رود و از محال [illegible] علامت
[illegible] کرده و اگر [illegible] باشد چون دست [illegible]
[illegible] که از ماده بلغم حادث شود و چون [illegible]
[illegible] حرارت و الم [illegible] انگشت فرو رود [illegible] چنان
[illegible] صفراوی [illegible] که [illegible]
[illegible] است و [illegible]
[illegible] نماید [illegible] و التهاب [illegible]
[illegible] از ماده [illegible] است و علامت [illegible]
[illegible] است [illegible] باشد
دیگه [illegible] است [illegible] جمع شود [illegible]
صلب باشد [illegible] حرارت دارد و چون علامت
هر یک [illegible] در تشخیص [illegible] شد [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] باشد [illegible]

بوده که نافع است مفاصل و نقرس اگر از جهت خون بود که ماده بیش
دیدن او باشد مرهمهای صاحب نقرس بندند و درد را زایل کنند چون
پیه کفتار را در دوا بگداخته مفاصل را بروغن آن تدهین نمایند
دفع درد آن را نافع است دم چنین ثبت سه روز شکنبه او را بر موضع
نقرس و قطعه نحوست سحقات در مفاصل و نقرس مفید و چون پیه ...
نامرکب اوهم مرهم بر نقرس مالند نافع و ضماد سرکه ... و ماده و ...
که مجموع را با روغن زیت سرشته باشند بجهت رفع نقرس و ضماد ...
با روغن گل سرخ و سرکه ... در مفاصل و نقرس حاره و ورم گرم
ظاهر شد و ضماد ... صلب نافع ضماد دیگر که ... مفاصل
و باد ... سفید بلاست و طین سوخته با عسل و سرکه ... بهم
سرشته ضماد کنند اما ورم الثدی از امتلاء و معالجه آن طول ...
... مسهل ... تنقیه باید نمود و تنقیه بمطبوخ ...
... و ... مفید است ... بکمد ... کرم ... کرده
... با غافر ... و ... ... شد ... است اند
اما داء الفیل ... سودا و آن ... ضعیف عضو ...

ن و سنا و دانار و مصابر ... حب جدوار اغذیه غلیظه
و کثرت جماع و ... اجتناب نمایند اما درد
در علاج آن صداع ... تنقیه بمطبوخ افتیمون و ... کنند و
تناول اغذیه غلیظه و ارتکاب ریاضت اجتناب نمایند اما سرطان
متقرح در علاج آن سحقات ... نمایند که ...
رسد و با روغن گل ... مرهم ... نمایند
و ضماد سرطان نهری که شکم او شکافته باشند ... مفید ...
که در ... تحلیل سرطان و سایر صلابتها کند ...
... طویل ... با ...
... مجموع ... مرهم ...
و این ضماد ... نافع ...
... نمایند و ضماد ... است که ...
... باشد ... اما ... در معالجه آن ...
... بنوشند ... شرط
... و ... بروغن ... کنند اما ...

در علاج آن بعد فصد جلاب یا ازنج بمک و دانه یا دکل انگبین بنوشند
و سبار صبح تلیین طبیعت بحب ایارج و معجون خیار شنبر و مسهلات
بلغم نمایند و صبر با خستین با سرکه طلا نمایند ادامه و ملوخی
در علاج مثل یکدیگر نمایند آنکه مدهم ترید پشتر با سرکه و دیگر
فصد از عروق مناسب باید نمود و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب
بیاشامند و آب انار و رمان با شیر تخم خرفه و سکنجبین بر ...
تلیین طبیعت بمطبوخ تواکه یا تبوع آن کند و دوا ایران استعمال
میرهانت کنند و ضمادات با عدم مبالغه در آن کند مثل صندل
و گلاب و نوفل و گل ارمنی و اقاقیا و ابکشیره کاهو و ماست و بعد از
چهار روز که انضاج ماده تمام شده باشد محللات مثل بابونه
و خطمی و حلبه و اکلیل الملک با ادعات بیامیزند و چون ماده تمام
رسیده شد علاج اخلاط و اگر کج را از نافه بخته تا بکنز بیاورند
رسیده انعقاد او بهم رسد که بنشتر کج زایل شود و مکرر ضماد نمایند
و چون مرهم داشع رده آبیض العالم که از اعادی معینه هاربا
بمانند و در رفع ماده مرج تاثیر عظیم دارد و شی از علموی که اما

کوبید

کوبید و آن ورمی است که اخلاط نیز برد و تحلیل ورد ... بر
نکرده هرگاه از آن فساد جوهر عضو ظاهر شود و عضو را عین علاج
منحصر به قطع عضو است چه سرایت می‌نماید با عضاء الا که فاسد
تام نباشد حجامت کند و نشترهای عمیق فرو برند تا ماده مستفرغ
شود و بعد از گرسنه با کلاه طلا نمایند اما دیگر مدان مستفرغ
خلط غالب تلیین طبیعت نمایند و ضمادات نمیع و نموده مسهل کرده
تا مواد ورم بیرون و بعد از آن مراهم مدمله استعمال نمایند و طلای
نرگس با عسل و مرهم باسلیقون با لعابیه بدل سبب انفجار است
اما دشید ورمی است که درون عضو و میان عضو باشد
علاج آن تنقیه بدن از بلغم و سودا نماید و مرهم باسلیقون استعمال
کنند و هرگاه از آن کوبیده قطعه سرب بر آن بندند نافع
سیروس ورمی است که حدوث آن از ماده و افراط استعمال ...
دران متحجر شده و لون او شبیه بلون بدن بود قسم
سودا و آن که بلون سرب است و علامت آن صلابت و عدم
وجع است در علاج آن تنقیه بدن از بلغم و سودا کرده ادویه

محلل مثل پیه مرغ و بط و خروس و دنبه و مغز ساق گاو و مقل
و کشنه و روغن بابونه و خیری استعمال کنند اما گند شب یمانی
را در آب حل کرده پارها بر آن نهند و اگر پاره را با آب برگ مورد
برگ سوسن بنوشد نیز دفع می نماید و هرگاه خون اسب گرم را
در آن [illegible] را حل کند و [illegible] است که هیچ [illegible]
[illegible] با عسل سرشته استعمال نماید جذب پیکان و خار [illegible]
در بدن فرو رفته باشد کند و ضماد گوشت [illegible] نیز این عمل کند
و چون [illegible] تازه سه شبانه روز ضماد نماید التیام عصب
مقطوع کند و همچنین است خاصیت نرگس در التیام جراحات
عصب عظیم و نیز رباط و عصب مقطوع و چون [illegible]
را با عسل بر عضوی طلا نماید از قطع [illegible] نکند [illegible]
و چون حیوان شبیه بوزغ [illegible]
اسرب [illegible] گوشت و موش [illegible] دو نیمه کرده [illegible] ضماد کنند اخراج پیکان
می نماید و اگر گنجشک را دو نیمه کرده بر آن ضماد کنند و ضماد مغز
سر زاغ با پیه [illegible] پیکان و بستن عاج بر عضوی که استخوان شکسته

[illegible] باشد معین بر اخراج [illegible] استخوان [illegible] خون
[illegible] تازه [illegible] مذکور [illegible] سرشته
طلا [illegible] مطبوخ [illegible] خون [illegible] است
[illegible] حاد [illegible] سرگین [illegible] روغن [illegible]
[illegible] بر موضع ضماد نماید [illegible]
و اگر پاره کتان را با [illegible] سرگین [illegible] سوزانیده با [illegible]
[illegible] جراحت [illegible] التیام جروح [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] با روغن یاسمین [illegible]
[illegible] بر عضوی [illegible]
و چون [illegible] بر موضع ضماد نماید جذب ورم [illegible]
و اگر [illegible] در [illegible] و زبان [illegible]
[illegible] او لا [illegible] نماید و بعد از آن [illegible]
کنند [illegible] و اگر [illegible] را با شب یمانی و طین [illegible] و سرکه [illegible]
تخم مرغ بر اعضا [illegible] سوزانیده [illegible] و اگر [illegible]

بدن بماند سرها با و کار کر شود و هرگاه دو پای کسی دار بنا رده باشد
شلغم را پخته بر اعضا می‌بندند و چون قشر بیض النعام را کوبیده دوا
در بیند و آن آب را بر عضوی بریزند که از ورم شده و دمر سرما [illegible] است
که اگر بدنج و شبیهان سحق نموده با مازه کاو و مقدار [illegible] اعضاء
علی العالم عجین نمایند و بر کف دستها بمالند و جرعه از آتش بر دارند
دست از آن نسوزد و ایضا اگر صمغ و حیدا بر کف پا بمالند از آتش نسوزد
و در اول عدم وقف و تکرار علی الشرط ما انسته و عدد بن حکم است هرگاه
کافور را با آب کرنب رطبه سحق نموده صندلی را با آن مطلی سازند و سنگ
جفاف در آتش افکنند نسوزند و همچنین اگر مندیل را در آب نارنج
نانه معمول سازند بعد از آن نارنج را با آتش نزدیک بنهند
عرق شراب بر آن اندازند و اگر سرکه تند را در خاکستر گرم کرده باشند
بعد سوق بران بریزند جوش آید و دست از حرارت و اشتعال او
متاثر نگردد و اگر قطعه حدید را بروغن بلسان خالص مطلی ساخته
در آتش در برند مشتعل شود و اگر بیت متعال علیه ماده منقا
سات با عسل یا معجون کنند در استخوان شکسته ضربه

وسقط

وسقط و رفع خوف قائم مقام مومیائیست جامع حروف گوید که
بعضی عکبر یا بر موم دانسته اند و آن موم سیاهیست که عسل [illegible]
اشیا آن را از آن مسدود می‌سازند و گویند که موم کم علامتست که در
اشیانه زنبور یافته می‌شود و اگر استخوان سگ را عوض استخوان شکسته
در پوست [illegible] آدمی گذارند التیام یابد و همچنین عصب او را عوض عصب
مقطوع و [illegible] شرب علک البطم با سندروس و زرده تخم مرغ بهم [illegible]
جهت شکستگی اعضا قائم مقام مومیائیست و ضماد [illegible] که خار [illegible]
جهت اخراج خار و پیکان [illegible] عرف [illegible] عوض
موجب [illegible] بعضوست [illegible] کند [illegible] قطع [illegible] نکرده [illegible]
شد با و گذاشتن خانه عنکبوت بر جراحت سبب از ایستادن خون
[illegible] جراحت مانع سیلان خون [illegible]
روغن ترنج با [illegible] قدم جهت [illegible] و اگر
موی [illegible] گذارند سرها [illegible] ورد
[illegible] بمالند و اگر [illegible] کنند بر جراحت گذارند پیکان را [illegible]
بیرون [illegible] و اگر [illegible] دست [illegible]

و هرگاه تیر بر دیگ اندازند شدت اثر خویش باید ضماد سرگین کبوتر و سعد کنند
در علاج سوختگی آتش بعد از آنکه بجای ... مانند ریگ ... واضحه کار ...
مان مطلع ... تا آن کار عبد ... بر روده ... از امام علی النقی
که اگر موزه و کفش پای کسی را جراحت کند جای را ادویه با پارچه بکرده داروی
سنگی با بعضی زخم سازند و بر موضع گذارد نیکو شود و از اهل تجربه
استماع شد که اگر چون ... برگ گل عباسی بر زخم گذارند چرک جمع
رای کند و اگر ... برگ ... زخم را ... اما اگر تفرق
اتصالی را گویند که عادت عظم شود ... ضماد و تلیین طبیعت در عظم
حکم ... و اگر از بستن خارش هم رسد بگشایند و ...
و عصاره برگ ... گلاب ترکرده بر آن گذاشته ببندند و در علاج
اغذیه ... پاچه و لحم مرغ بخورند و اگر کسر ... شکسته باشد
صندل و ... کشنیز طلا کنند ... و اگر استخوان پاره
باشد و از گوشت جدا باشد بیرون آورند و اگر متصل بگوشت باشد
... جای خود گذاشته ببندند و ... جراحت نمایند اما خلع
که حرکت مفصل است از جای خود اول ... محل خود ... نمایند

و ...

و بعد از آن تسکین وجع و ... ورم نمایند اما آنکه مفصل از جا
خود بعد و بیرون نیاید ... بعضی حرکات توان کرد و در علاج
بجای خود آورند و ... و خطمی و گل ارمنی ... و صندل
واکلیل الملک طلا کنند و اگر بآن ورم باشد فصد کنند و ماش
و گلنار ... و اقاقیا با سفیده تخم مرغ طلا کنند و بعد ...
آب گرم ... سقط ... ضماد ... و تلیین طبیعت
... است و سرکه و گلاب ... گل سرخ ... و چون
سرگین کبوتر ... جوشاینده ... بمالند
تسکین دهد و هرگاه سرگین ... با عسل ... گذارند
ریخ ... ضماد گوشت ... باید ...
باشند ... گوشت ... گندم ...
... گل سرخ ... بریان کرده باشند دافع ... است
بر سینه و شکم واقع شود ... حادث شود ...
... و اگر بر عضلات واقع شود ...
واکلیل الملک ... جوشاینده ... از استعمال ...

وهرگاه وقوع ان بعصب باشد روغن سرخ و ماردین در بینی تدهین

کنند و اگر از ان التوای عصب حادث گشته مقل و خطمی جوشانیده و مرهم

ضماد کنند و مرهم داخلیون نیز مناسب است و اگر کسور استخوان باشد ریزه‌ها باید

پوست گوسفند را هم چنان گرم بر موضع ضربه گذارند یا مرغ که نان [illegible]

ترکرده بران گذارند و ان عضو را دیگر بیمار نکنند و در سوم تکیه عضو

باتش علی الفور بیضه تخم مرغ بران مالند و کتان را بگلاب ترکرده بران

گذارند اندازند و عدس پوست شانیده و ساییده ضماد کنند و گل ارمنی با سرکه

و گلاب نیز ضماد مناسب است و اگر روغن گرم و اب گرم بسبب قرحه شده باشد

پیش از انکه اماس کند خاکستر بگلاب آمیخته بران گذارند و اگر اماس کرده

باشد مرهم اسفیداج استعمال نمایند و اگر بسبب افتاب باشد مرهم صندل باید

وهرگاه سرمای سردی بعضی رسیده باشد هرگاه متورم نگشته گرم

نپوشند و اطعام [illegible] و اگر متورم شده باشد باید درست

گندم و اکلیل الملک و سوس [illegible] و شلغم [illegible] و مرزنجوش [illegible] برگ

و حلبه جوشانیده بر ورم بنهند و اگر رنگ ان سیاه و سبز شده باشد

نیشترها و عمیق زده بزنند و در اب گرم گذارند تا خون ازان روان شود

و بعد از ان

و بعد از ان گل ارمنی با سرکه و گلاب ضماد نمایند و بعد از ان تکمید کنند

با اب گرم و سرکه بشویند و هرگاه بعضی از جمله سقوط انگشتان رسد

[illegible] و روغن جوشانیده بران گذارند تا [illegible] کنند

پس [illegible] روغن [illegible] بران گذارند

بعد از ان قرحه را علاج کنند و هرچه که از جراحت حادث شود اگر صحیح

از او دقیق است [illegible] و اگر [illegible] قرحه را [illegible]

باشد [illegible] انان [illegible]

[illegible] شراب الوده [illegible] اصفر آلوده بران کنند [illegible]

و خاکستر [illegible] سفید [illegible] کوفته [illegible]

[illegible] کنند و اگر جراحت [illegible] واقع شود [illegible]

[illegible] بران گذارند [illegible]

از دو [illegible] و بعد از ان [illegible] استعمال نمایند اگر وقوع

بر شریان [illegible] باشد [illegible] گلاب آلوده بران گذارند [illegible]

جراحت [illegible] ضماد کنند [illegible] ساییده [illegible]

[illegible] ساییده بران بپاشند و هرگاه سنگ [illegible]

ابیاض البیض [illegible] و کوش را بان آلوده و جراحت گذاشته بندند
بین ناخن و اگر دفع ورم برعصب باشد [illegible] بارد و آشیر نگاه دارند
و بعضی [illegible] بران مالیده و ببندند و بعضی [illegible] شده ام
این کرده و در کتب اهل هند نیز انواع [illegible] که چند نوع
و مرکب از موی [illegible] و توتیا در [illegible] و مغز بادام تلخ سوخته
و ورق سفید [illegible] کرفته [illegible] بروغن [illegible] طلا نمایند و برگ
انجیر [illegible] و خرد نمایند و موی [illegible] التعلب [illegible] بروغن زیتون همان
برشته کنند [illegible] پس بر موضع طلا کنند و اطبای
یونان [illegible] در موضع [illegible]
ناخن دانسته اما اگر ریختن موی بسبب [illegible] باشد استعمال ادهان [illegible]
[illegible] طلا کنند
شعر در علاج [illegible] استحمام [illegible] بروغن بادام [illegible] کنند
اما تشقق شعر انست که موی [illegible] پوست [illegible]
استحمام [illegible] بروغن [illegible] نماید اما شیب سفید شدن موی
[illegible] ضعف حرارت [illegible] بلغم نمایند [illegible]

مرتبه

مرتبه کنند [illegible] بکوشت [illegible] و [illegible]
[illegible] نمایند و [illegible] هلیله [illegible]
اغذیه بلغمی [illegible] دانند اما آنچه [illegible] بان [illegible]
[illegible] خضاب [illegible]
[illegible] بان موضع [illegible] خضاب نمایند نوع دیگر منقول [illegible]
[illegible] پوست [illegible] را [illegible] مکه موی سیاه
کند [illegible] نمایند [illegible] نوع دیگر که [illegible] سیاه کردن
موی [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] موی سفید طلا کنند سیاه [illegible]
نگاه دارند که [illegible] سیاه [illegible] نوع دیگر هلیله [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] خضاب نماید [illegible] موی [illegible]
[illegible] هلیله سیاه [illegible] سیاهی موی [illegible]
کفته اند که [illegible] در یک سال [illegible] هلیله [illegible] نماید موی
سفید نشود [illegible] هلیله سیاه [illegible]
[illegible] دانسته اند و کفته اند [illegible]

ظاهر گردد هم خضاب ابرو و هم [illegible] است نوع دیگر آمله [illegible]

[illegible] سر [illegible] آب [illegible] کرده موی سفید [illegible] که

[illegible] سیاه می کند نوع دیگر که چیز سیاه کردن و دراز نمودن [illegible]

[illegible] دانسته اند [illegible] را با [illegible] آب و سرکه طبخ نمایند [illegible]

شود پس با روغن [illegible] و [illegible] موی [illegible]

روغن طلا کنند نوع دیگر منقول از کتاب اهل هند سی مثقال سرکه

انگور [illegible] و [illegible] باهم [illegible] تا قریب [illegible]

پس بگذارند تا سرد شود [illegible] هلیله سیاه هر یک

سی مثقال کوفته و بیخته اضافه نمایند و [illegible] کرده سه ماه در [illegible]

[illegible] دفن کنند بعد از آن موی را با آب [illegible] خضاب نمایند [illegible]

[illegible] تصریح شده که مجرب است و گویند که [illegible] موی سیاه

[illegible] باید نوع دیگر [illegible] سیاه [illegible] نماید پس [illegible]

و بر موی سفید طلا کنند سیاه شود و [illegible]

سیاه [illegible]

هلیله [illegible] سرکه [illegible] که سیاه شود [illegible]

مانند

[illegible] سیاه شود نوع دیگر [illegible] کرده [illegible]

پس با سرکه طبخ [illegible]

نوع دیگر که [illegible] در [illegible] سرکه [illegible]

که [illegible] سیاه نکند و موی سر و ریش را سیاه کرداند و [illegible]

[illegible] سیاه [illegible]

[illegible] کرده [illegible] شود [illegible] مثقال

[illegible] مثقال [illegible] سیاه [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] کرده [illegible] سرکه [illegible]

[illegible] سرکه [illegible]

[illegible] نوع دیگر [illegible]

سیاه شود [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نوع دیگر [illegible]

بیخ بادنجان ورم سوزانیده بر موی بمالند نوع دیگر شقایق [illegible] با برگ و ساق

[illegible] روغن تیره بران ریزند و تا مدتی [illegible] بسایند

[illegible] استعمال کنند نوع دیگر [illegible] ورم [illegible]

[illegible]

کنند موی را سفید گرداند سیاه کند نوع دیگر [illegible]

[illegible] که چهار انگشت [illegible] را با آب [illegible] چندان [illegible]

[illegible] سیاه شود [illegible]

[illegible] گوید که [illegible] سیاه [illegible]

هر که موی [illegible] شود اما [illegible] یا تطویل شعر [illegible] شود

[illegible] بروغن [illegible] موی [illegible]

[illegible] نوع دیگر [illegible] بر موی [illegible]

شود نوع دیگر [illegible] با روغن [illegible] طلا کنند نوع دیگر

[illegible] با روغن [illegible] بر موضع موی [illegible]

نوع دیگر [illegible] کرده [illegible]

[illegible] آب [illegible] طلا کنند [illegible]

پوست

بیخ سیر را سوزانیده با روغن کنجد آمیخته بر موضع ریخته بمالند که موی

بر آورد نوع دیگر موی [illegible] که [illegible] شود

نوع دیگر که سبب انبات موی [illegible] شود بادام تلخ [illegible]

[illegible] سوزانیده با روغن زیتون استعمال نمایند نوع دیگر [illegible]

[illegible] مثقال نوشادر را سوزانیده [illegible] طلا نمایند

[illegible] ساعت تکرار کنند که [illegible] موی [illegible]

[illegible] بادام تلخ [illegible] بر موضعی که موی [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بمالند [illegible] غالیه [illegible]

[illegible] ده درم [illegible] آمله هر یک [illegible]

درم [illegible] طلا کنند [illegible]

[illegible] بر موی بمالند [illegible] اگر موی [illegible]

[illegible] تمام کند اما انچه موی [illegible]

[illegible] بر موی طلا کنند [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] موی [illegible]

کرده شود نوع دیگر [illegible]

موته بر بدن مالند سرخ الا ازاله نوعه است و چون صبر و نوره نافع
کند باعث سرعت عمل او می شود تا مع ابهات از جمله طلای حور
بیرون طلا و خون خفاش قبل از بلوغ و ایضا مالیدن مغز مرکو مغنه
و اهل موی را ساقط دیگر نمی شود نوع دیگر آن حنظل بچه مرد ایان
نثوبه موی قائم کند و از سقوط باز دارد اما آنچه نقص عمر است اول
و غایب از جمله غذاهای مناسب نوره است زعفران و مسعد و عصفر
ند بوی بعد از شو بر ما لحاجه برات شفا و عجیب العمل وصی دیگر
واد مؤثر هست جامع مروق کرده که آنگاه استعمال ادویه که مذکور
موخذ کور شد یا از غزال ابد و عراق حادث شود مرهم سفیداج
موم روغن ها صغار المرهم مالند اما در صفات سرخ هر از عرق زعفران
انار ان را ایضا سبب نمو بدن و خوش بوئی و عطریت او دو هفت
مدادی که مداد انسان سرخ کند مع روغن سفید مدیح با نوره ما بیز ناره
تا هفت روز استعمال نماید روغن [illegible] در عمرات از هر یک جزوی
مشک سفید [illegible] و تخم کوبیده روغنی دو مثقال میل کشند و [illegible]
با طبخ با امام [illegible] نویسد نوع دیگر که علی العود کوهی سرخ می کند شعر
دیرکه

و در سرکه ده سعوری داده لیمو با بادام تر کرده ده روز آنکه بر ماند رخ بیند
و شرب شیر ماهیان سبز [illegible] روغن اطلاع است [illegible] خوش بوی
دارچینی صندل [illegible] سوس [illegible] کباب [illegible] عرق سوس
هر یک ده مثقال [illegible] یک [illegible]
و زنیبان [illegible] که [illegible] سفیدی [illegible] و سرخ [illegible] مثقال
آثار کلف [illegible] و نقطهای سیاه که [illegible] تاثیر دارد و باید یک هفته استعمال
ضد [illegible] مرتب [illegible] مصطکی بیاز از هر یک [illegible] مثقال
پیاز عنصل [illegible] پوست [illegible] سفیدی [illegible] از هر یک
پنج مثقال ماهیران [illegible]
هر یک دو مثقال گل سرخ [illegible] هر یک چهار مثقال گلنار شش مثقال
[illegible] زعفران و سفید [illegible] تخم مرغ شش مثقال
شیر [illegible] ده مثقال [illegible]
تخم مرغ مالند [illegible]
مرغ [illegible] کنند [illegible] چشم [illegible]
[illegible] هر یک [illegible]

هر یک درمانی موم سائیده و در شیشه کرده و چهار مثقال روغن کنجد و
مثقال سرکه بران ریخته در آفتاب گذاشته مکرر بر هم زنند امتحان شده
ناخن را نیز هر گاه از رنگ تغیر بهم رساند و همه بپوشانند تا روغن
بماند و استعمال کنند و هر رنگی که حنا بر وی اعتقاد در آفتاب باید گذاشت که
ناخن را بسیار رنگین کند و این روغن شاخ و استخوان و امثال آنها را
نیز رنگین کند صبغی که جلد ها چنان سیاه کند که به دشواری زایل شود
مرداسنج آهک [illegible] چند بار [illegible] کند و بر [illegible] آب [illegible] که
در سرکه حل شده باشد و چون [illegible] باشد سرکه [illegible] جدا کند
که سیاهی را از روی [illegible] لاجرم [illegible] آبی که [illegible] خود [illegible] کند
بادام مقشر را سائیده با سکنجبین [illegible] والله اعلم [illegible]
کرچه [illegible] مطبوخ [illegible] باشد [illegible]
ان که [illegible] ناخن [illegible] اعضا و [illegible]
[illegible]
[illegible] باشد [illegible] کرده
[illegible] که [illegible]

طبیخ [illegible] بسیار [illegible] کرد [illegible]
گفت که این زن [illegible] عیب [illegible] اما [illegible]
[illegible] با وجود این [illegible] گفت [illegible]
شده [illegible] حضرت [illegible] فرمود که [illegible]
[illegible] گفت [illegible] فرمود که چون طعام [illegible] که
زیاد که چون در [illegible] و [illegible] آن زن چنین کرد
صادق [illegible] فرمود که کرفتن [illegible]
[illegible] استخوان [illegible]
دیگر که [illegible] استعمال آن [illegible] و علامت [illegible]
[illegible]
باشد [illegible]
کما [illegible] باشد [illegible]
و [illegible] نوع دیگر که [illegible]
و عصا که [illegible]
[illegible] نوع دیگر که [illegible] و عصا [illegible]

ماده بوست ا بو بعضی پوست ترنج زهر بکنج دم کو حمره بحیزد با بیا
جوشانیده صوفرا مجود بیمارانکه مره وغنت بسیار براو غالب اید ونوع دیگر
حن صورت خود ولیپیان وخصیه دا غاز برامدن پستان جون صغرا ید
کرفته وان ما لله بستان وطرف شوجا بیضا ریزه دانسانیده بادنجر کره
نمانید ولشدا بامر کستر کرده بران ببندند وقاسم معز بکذارند وزن خاکه
در بعلتی از سفاه معمور ماه اکرحندان کهاه ماین اوار رشد ساده
زاسفاه معمو ماده واکر عقربیه رده بندد حبیبه ورون کشید
سده مع سقوط عاید اکر کرده باد و در کوی سند در کردن ضماد حوند
سده ردیفی ونقای او بود ه در کاه بکرد بر خو بد طفل بدهد
بیخی اید واکر دندان کرکت دار کرمین حنظل شبند هر روز فرمون
و هر کاه بحرف بدو را ماروعی ریتون مرابنع اطفال عالیه
ارنق جشم وسرخی موی ایشان بغایت موثر است وعود دا
طویل مورث حوبی وصاحت وسرعت تکلم اطفال وراجع لکنت زبان
وما لیدن اقاقیا تحوق ربهان اطفال مانع سیلان لعاب
دهان ایشان واکر شیر با کوش را برین کرده بخور کند

وبینه

دهند وشب جامه خواب را طوبت ندارنده ستون جهد قلع سوداوی
جو بیعا مابیون با نوبه ما عسل سود کند ستون دیگر جهة قسام
قلوع شجعنص بالسویه ساییده ستون نمایند بسیار مفید است
وهر کاه دندان دا که طفل اوله تیسیر امتزاد دنرن بلغو نکاه دارد
العم مع حمل وی کند و کربو کش بیاشامد هر که حامله نبود وهر کاه
بکدام وی بحرا بخوبید یکسال مع حمل وی کند وهم چنین هر چه باد کند
ماریک را بایدی بود هر کاه بهره کحین را برقضیب مالیدی معت
بد بستن بتود وابیص در تشخیص اسکندرن حامل پسر است با دختر
شیر زن ترکرده بروی اسکندر اکر در ابر قرحد است کرد
آن اسند در ابیضا اکر پستان راست حجیم که پسر است
دختر هر کاه زن حامله باشد حرکت پسر است ودختر است والا اکر زن
ارحامی حرکت کند پسر است والا دختر واکر کف دستهای زن
حامله بند وضابه است ملکه است والا مد کر وقت الولادت
لعب دست اد سب سیح ... اکر دو میان شیر وکت
کند در کرهت والا موت موع دیکر اکر سر پستان حامله سرخ است

واگر سیاه باشد دختر است اگر پسر خواهد زایید و شد اگر مشغول نباشد
شده شد سبب و جماع هم باشد دختر است و علامت حمل است
که بعد از جماع منی بیرون نیاید و در میان ناف و فرج درد پیدا کند
از جماع نفرت کند و دم باید و از اشتها شود و حیض منقطع گردد و ثقل
بدن و کسل و غثیان و لوب و خفقان و تاریکی چشم و صداع و دوار
و شهوت فاسد عارض شود و [illegible] شتاب و شیر در پستان
او صحیح باشد [illegible] پستان [illegible] پیدا شود
و اگر خواهد امتحان نماید [illegible] سیر مقشر را [illegible] سوزن سوراخ کرده
حمول نماید هرگاه صباح از شب رایحه سیر از دهن او ظاهر گردد
حامله خواهد بود و اگر [illegible] تشخیص [illegible] قرار کند
که زن [illegible] را [illegible] چون عاید گردد
طعم او را [illegible] شود [illegible] نخواهد بود [illegible] تشخیص
آنکه علاج عدم حمل از جانب مرد است یا از طرف زن [illegible] خاک ظرف
گلی که در آن جو و گندم و نخود [illegible] باشد [illegible] بول کند اگر
و [illegible] علاج [illegible] دست [illegible]

[illegible]

در تشخیص عقیم بودن [illegible] چنین کند تا تشخیص [illegible] اگر رنگ [illegible] سرخ
[illegible] کند اگر [illegible]
و الا [illegible] سپید [illegible]
باشد و بوی او بوی یاسمین شبیه باشد [illegible]
و باعث عدم حمل زن [illegible] باشد که موجب [illegible]
عروق [illegible]
صورت یا به [illegible]
صبغ دم [illegible] متفاوت
[illegible] سفید باشد و علاج آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

/

باره طول نمایند بعد از ان مجامعت کنند و اگر سبب عدم حمل سوء مزاج
[illegible] باشد که منی را خشک کند و رحم را نیز [illegible] علامت ان [illegible]
[illegible] لون و غلیظ و سواد [illegible] و سواد خون حیض و بسیاری
موی زهار است در علاج ان شیره تخم توت با سکنجبین با نبات
بنوشند و [illegible] و مرغابی و ماکیان [illegible] البطن [illegible]
کرده بخورند و اگر سبب یبوست مفرط باشد علامت ان [illegible]
[illegible] منی و یبوست فرج هست در علاج ان شربت بنفشه و خشخاش
[illegible] کل و بالنگو [illegible] بنوشند و حمام معتدل و تدهین
بنفشه بکند و نافع و هرگاه سبب رطوبت باشد که موجب [illegible] می شود
علامت ان سیلان رطوبت از رحم در علاج ان [illegible]
و بالنگو [illegible] بنوشند و تنقیه [illegible]
تنقیه [illegible] کنند [illegible] رحم [illegible]
رحم از ان حقنه کنند و مشک و صندل و [illegible]
خصیه الثعلب [illegible] در این خصوص [illegible]
[illegible] است [illegible] زعفران [illegible] با روغن [illegible]

برود

بروارند و باید بعد از جماع [illegible] زمانی [illegible] باشند تا
در رحم قرار گیرد و چون جدا شوند زن ران خود را بهم [illegible]
بسیار [illegible] باشد [illegible] باز مجامعت کنند اما اگر [illegible]
شود و نگاه نتواند داشت و اسقاط نماید و هرگاه سبب [illegible]
باشد بجهت آنکه ان غذای جنین [illegible] باید ماند که غذای جنین شود
و در صورت علاج ان تناول اغذیه [illegible] بعد از غذا
نافع و تدهین بروغن بنفشه [illegible] و اگر سبب احتباس [illegible]
[illegible] غذای جنین شود و در صورت احتباس غذای او
[illegible] شود و [illegible] در علاج ان استعمال [illegible]
نماید و اگر اسقاط بسبب ریح غلیظ در رحم باشد علامت ان انتفاخ
عانه و زیر ناف و قراقر و نفخ معده و سوء هضم [illegible]
نفاخ است در علاج ان [illegible] تخم کرفس
[illegible] الاصول [illegible]
و [illegible] درم [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] با روغن بادام [illegible]

و تنقیه دماغ تدهین نمایند و مادر جنین با شکر بخورد و اگر سبب اسقاط
رطوبتی باشد که مانع نمای رحم کند علامات آن سیلان رطوبت است از
رحم و کثرت مراق و تشنج اعصاب در علاج آن شراب بالنگو و دیگر الاصول
و شراب بزوری بنوشد و تنقیه نقلا با منوّر کنند و در حق اکثار عطا
و هر گاه مرو شود شفیه مجرب و اثار دهان نمایند و تخم کرفس انیسون
با زیانه انجدان صعتر خولنجان هر یک ده و چند پسته نیم درم کوبیده
یک مثقال آن را میل نمایند و این مجرب بر بام دو دو بخ دو ساعت یک
دو درم لولو کهربا هر یک سه درم اشنه سنبل هر یک نیم درم کوبیده
با عسل سرشته یک مثقال میل کند در حرارت عالیه حقنه و روغن دهن
نمایند و اگر سبب اسقاط عوارض خارجی باشد مثل حرکات عنیفه و امثال
انها چنانچه سبق ذکر یافت انها تحت حفر باید بود در صیف اگر
درون عسب الثعلب ذکر پیده ماهی و مرکوش جمیع کرده همی بر ان بیاشند
و بشنیز و او بسته دو ابا ادیره ماهیان بر ان جمع شوند که قوی
کردن نوع دیگر در طالع سرطان ... صورت ماهی ... بیرون
و در رصاص ... در دام ماهی نصب کنند که ماهیان از هر ... آیند

نوع دیگر کندم را بکف دهان سرمن با عرق او تر کنند که
طیور را خوردن آن بیهوش شوند و هر گاه معز با دام طرح را
کوبیده در میان نان کذاشته بخورد سکی دهند انسان از
عقب آن شخص بود اگر چه آن شخص بیگانه و آن شخص آن سگ صنعه
باشد و در رکت ... جهت رفع احتباس بول ده
نوده مثقال نوره مثقال روغن کاو را با مثل آن شراب نیم
کرم نموده بخورانند و اگر پنج مثقال شوره تا هفت مثقال
در ... با ماست حل کرده بدهند و بعد از آن از هر ...
که عرض بجهانند در حال رفع کند و خود را بدان معروف
سخ الحیله که با جراحت باشند در شمین ... عجیب
الفعل و حافظ ... است و انچه در جمع و ... باعث تغییر
است ... خواهند که تغییر ... خاک کنند ... پنج ...
جمع کرده بقوت تمام ... شود و ماسکه ...
بی موضع ... تمام ... بسته ...
نقم را باب ... کنند و برای ... کردن نقم ... الع

لجم داده خادم نبد و جهت کودی بیل کند از زخم کشد و برای اطفا
زخم را خالص کنند و جهت رفع فلوس بپا نبرکه افروخته
بمالند و اگر بیل خالص بزند و مکرر کنند فربه کردد و اگر بیشتر
بزنند لاغر روی شود و جهت سپیدی [illegible] و ربع [illegible] کبند
مهره آهن [illegible] اگر خواهند برای [illegible] خوب
دست بمالند تا رنگ پیدا کند بمالند و بکشانند بعد بگذارند
بنکی سخن شود و پوست کردکان تازه را با موم [illegible] بال
الحمد لله [illegible] ملیح نموده بعد از آنکه پاک [illegible] باشند برای [illegible]
که سیاه کردانند و شش ماه اثر آن باقی ماند و هر گاه خواهند
که شاخ حیوانات را کج یا راست کنند [illegible]
خمیر بسیار کرده بر شاخ او ببندند تا نرم شود پس بهر طرف که
خواسته باشند مایل سازند [illegible] بران بربندند و جامع
خواص الاشیا آورده که اگر دندان گرگ را در پوست گیرند
بر گردن اسب بندند اسب در سبق بر سایر اسبان سبقت یابد
و چون سند مردم [illegible] بزند [illegible] کند و هر گاه [illegible]

بخته

اصحنه بمرغ تعلیم کنند که تخم او کوچک باشد تخم بزرگ کند
و اگر جبر را با شبت تازه بمرغی که از تخم افتاده باشد قسم
نمایند تخم باز آید و اگر جعل را در کردن [illegible] بند بیهوش
شود و اگر جانور [illegible] بالش [illegible] کربند [illegible] کوش
درد آن کوش کذارند چنان [illegible] بیهوش شود که کویا مرده است
[illegible] کردن او ذکر نموده رافع آنها هست و اگر [illegible] کوش آدمی را
با فلفل سائیده در چشم چهارپایان کشند کور شوند و اگر تخم
آن اطفال [illegible] در [illegible] سیاه شان بهتر [illegible] اجزا
مساوی گرفته و بخیر باشند و چون سر کاو [illegible] چوب
کنند بانک نکند و هر گاه پوست پلنگ بر گردن او بندند
دلیر [illegible] شود و چون موی سیاه را [illegible]
کرده با بادام تلخ کوبیده بخورد سگ دهند بیهوش شود
و کذا بندن سوزن فولاد در کوش او [illegible] آن [illegible]
و اگر مخ کاو را [illegible] انجیر [illegible] دهند [illegible]
در وقت بستن بران بندند زود [illegible] برطرف [illegible] و اگر پای

چنانچه چهار پا را بدم اسب بندند لنگ شود و اگر سگ را
مشته اسب عنب الثعلب را وطلا نمایند کفتار و سگ عیب
و در دو باه باو ضرر نتوانند رسانید و چون بادام تلخ را کوبیده
بر گوشت پاشند و روباه از آن بخورد بخود شود و ایضا
در کتب طب مسطور است که اگر زهره آهو را در آب جوشانیده
بر اطراف مزرع بپاشند آهو بآن مزرعها نرسانند هرگاه جامه حیض
زنی که بار اول حیض دیدن او باشد بر چوب مزرع گذارند
یا او بندند و ملخ بر آن مزرع ضرر نکرده و اگر خفاش را از
درخت او بیاویزند ملخ از آن حوالی گریزد و اگر چنگال مار را در چنین
آویزند هیچ مرغی بآن ضرر نرسانند و هرگاه خون خوک را در آب
ریخته بر مزارع بپاشند دیگر خوک داخل آن مزرع نشود
و چون گندم و جو را بریان کرده انبار کنند از فساد محفوظ
و چون سرگین کبوتر در مزارع بپاشند حاصل بسیار آورد
و چون خوشه انگور را میان جو گذارند مدتی مدید از فساد
محفوظ ماند و چون سیب را در کاه پیچیده در گل گیرند هرگز فاسد

نخواهند

نخواهند بلکه توان داشت و ایضا اگر چند جا سبوی را سوراخ کرده
میوه سیب و انار را در آن کرده در موضعی که هوا را مکث نموده
باشد بیاویزند از فساد محفوظ ماند و شفتالو را نیز باین طریق
و هرگاه در جنب درخت انار سوسن بکارند و سوسن بکارند بار
بیشتر دهد و از بدی نشود و اگر انجیر کم بار باشد از درخت
انجیر دیگر شاخی بریده بآن یکی او بندند و اگر ازه را
در حین بریدن اغصان بآنها قطع آن درخت را گرم نرسند
و اگر خاکستر چوب انجیر را در بستان بیفشانند هر کرمی که
باشد هلاک شود و هرگاه در میراب باغ خربزه بکارند بنوعی که
آب از بیخ آن باغ رود و در میان آن باغ کرم نرسد ه
ایضا عملی کند و اگر در دو بیخ درختی بر سرهار کشند تمام زاغها
از موضع بگریزند و اگر قدری پوست انار در آب ریختن آن اول
در مزرعه که مزرعه برنج بسیار دهان باشد بپاشند اروی
و آبی حوض را پوست انار کنند جانور ها ضرری نرسد
زیاد و ازو در کوفت با کاغذی یا برگ چنار پادند خورد چند

ونکارند چون بکرا زان درخت حاصل اید پوست او مثل کاغذ
باریک و رقیق باشد و هرگاه ده دوازده عدد او را بشکل مجوف
بهم پیچیده چیده حال سراو محکم بشکنند
برو معان کنارند کچون از سبو بیرون اید مجموع با هم
پیوند باشد و جز او خوشه خوشه بوضعی که چیده الله
و هرگاه جدا رویند شاخها او بیمانی بهم بستند تا یکی شود
و اگر درخت بحر بسد در کاشتن اولا در اب بمکد کرد بعدا زان
بکارد ثمر بسیار شیرین و خوش طعم شود و اگر در وقت نشاندن
شجره تفاح در بن او صندل اشان و خون بریزند رنگ ثمر
او بسیار سرخ شود و اگر حنا کرده برادر گل سرخ بکارند همین
خاصیت دهد و اگر خواهند و هرگاه در مغرس انار عسل بریزند
شیرین شود و اگر سرکه بریزند ترش کردد و اگر خواهند که دانه
ان بی استخوان شود زیر شاخهای غرس او را بشکافند
و درون او را از مغز پاک کنند و با گیاهی استوار کرده بکارند
و اگر خاکستر حمام در باب اسفنجه در بیخ ان بریزند دانهای او

بسیار

بسیار سرخ شود و اگر خواهند که انار او شیرین شود در بیخ
ان نقل انگور روغن ادهمه سرگین گاو و دران بریزند و هرگاه
شاخ او را در میان یک غلاف کل ازند و بعد از ان بکارند در همان
سال بار کند و این طریق از ولایات نقل نمودن بود و اگر
حین غرس با قلی در مغرس ان بریزند دانه او با لیمه و بزرگ
شود و هرگاه سعوریا بریزند اطراف قوی و اگر شاخهای
هم رنگی از انگور چنان بشکافند که بوستان ازسر بهدر بعضی
بر بعضی الصاق کرده بنشانند با مثل موم هم باشند هر دو
سر او را بر ریسمان بسته غرس نمایند به وقت پربار شوند
انگور هم رنگی بار دهند و نیما هر یک از شاخهای انگور
هم رنگی را بهم بچیند و از استخوان ساق گاو در گذرانیده
غرس نمایند در سال دیگر که سر گشته باشند از خارج استخوان
ملو را قطع نمایند بعد از ان در یک خوشه هر دو رنگ
از این الوان باشد و اگر درخت سفر جل را با درخت انار
پیوند نمایند یا با درخت بید مشک یا بید یا سعید دار نیکو

تر شود و بهتر بار آورد و اگر خواهند که مغز استخوان شفتالو
شیرین شود بادام توام را مغز برآورده مغز شفتالو را در میان
هر دو مغز بادام گذاشته بکارند و بعد از نبت بهم عجیبه
شکل بگیرند و اگر گل سرخ در زیر درخت شفتالو بکارند میوهٔ
او خوشبو شود و اگر بدرخت بید وصل کنند بیدانه
دهد و اگر بدرخت سنجد سرخ شود و اگر بدرخت انگور
پیوند نمایند بسیار شیرین و دانه ریزه شود و بعضی گویند
شاخ او را چهار شق کنند بانقدر انگشتی ریزه ریزه کرده
مثل تخم در زمین عمارت کرده باشد از هر یک درختی بروید
و بادامی که پوست آن نازک باشد باید در بهار کشتن
درخت بادام از کثرت شکوفه کم ثمری شود اما شکوفه ریزه
بریزد و گویند که او ریشه را با برنشانند و اگر خواهند که بادام
تلخ شیرین شود در وقت کاشتن سرگین خوک با [illegible] بیخته
با نمک بسیار بر ریشهٔ آن ریزند که چون بروید ثمر آورد شیرین
باشد و اگر خواهند که توت سفید سیاه شود مغاکی در

بن

بن درختان باید کند و هفده روز دوار توت سیاه
در آن ریزند که دو سال دیگر سیاه آورد و اگر زخم
گداخته بر روی [illegible] مالند ملخ منع فساد او کند و چون شود
کند اندرون او شیرین شود مغاکی در بن درخت انار کنند و
[illegible] بدین [illegible] چهار مرتبه هر دفعه یکمن [illegible] آن [illegible] ریزند
و اگر تخم خوار انار که سنگ باشد بکبریت [illegible]
کنند سرخ شود و در کتاب [illegible] آورده اند که هر که سوزن
[illegible] را [illegible] نافه [illegible] شده [illegible] و با [illegible]
پوشیده [illegible] ازان [illegible] در آن [illegible] شاند و قدری
آرد گندم را [illegible] که [illegible] تخم انداز [illegible] کنند
و بعد هر یک از ایشان قدری جدا کنند و ایشان را محرور
ایها تکلیف نمایند آنکه درد باشد قادر نشود و رسوا
شود اگر [illegible] [illegible] لفاح جوز مائل که [illegible]
تا هند تخم کاهو با [illegible] کرده [illegible] شاند و [illegible]
کنند و گندم بقدری که خیسیده شود در آن ریخته گذارند

که خشک شود پس بدستور ادویهٔ مذبوره را جوشانید
تقیه کندم نمایند تا نخ مرتبه آنگاه کندم مذکور را بعد
از خشک در شیشه ضبط کرده در حال احتیاج از یک دانه
تا دو دانه یک او را اشا بیده هر که خواهند سا سا باشد

[illegible]

[illegible] عجیب است
[illegible]
[illegible] آذا ابید آهوابید
مطاطیل مرطوط مطوط [illegible] آنخ آنخ
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حسنی [illegible] مطالوش [illegible]
[illegible] رب العزة آنخ آنخ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رب العزة [illegible]

اخت نوش سخانوش هلش مغانوش بیده الملک انصاء یوش

[illegible] در شنبه [illegible]

[illegible] ازانجا بیرون آورد [illegible]

[illegible] حرمت علیکم یا اهل

الانوار من خود العرایم بحق کلام قدیم و بحق جملة الانبیاء

والاولیاء والاصفیاء و بحق العرش و اللوح و القلم یا قدیم

رب القدرة یا عظیم رب العظمة و عزت الله و بقدرة الله

و عظمة الله و سلطان الله و برهان الله و غفران الله

و انبیاء الله و ملائکة الله و کتب الله و رسول الله یا الله

یا الله یا رحمن یا رحیم یا رب العالمین [illegible]

[illegible]

ازهج آمرطا هنح آزحوج آمنوش [illegible]

[illegible] رب العزة رب العظمة رب الکبریاء

و عزة الله و قدرة الله و سلطان الله و برهان الله آرجح آرجح

آمرلو نورش آسه [illegible]

درکعه

درکعه [illegible] صله

[illegible]

[illegible] سلام قولا من رب رحیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هبلطاب هلنان شماوش بحق هذه الاسماء التی

نزل علی سلیمن ابن داود علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لا یعقلون ایتم خلق علی

وصیف بصفات [illegible]

[illegible] آمرهنح آمرطاهنح آمرحوج

اَجْوجُ اَزْوجُ اَبْخُ نُوذُنِيشُ اَللهُ و هزار بار این عزایم بخواند آزواشک

اَنْحواشک سَطاشک مَرطوطِ مَهَرطیر مُرمُوم اَبْخُ اَبْخُ مشو

مشو و باید دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن این عزیمت بخواند و رب العزة

الحبة و عزة الله و قدرة الله و سلطان الله و برهان الله

اَبْخ اَزدج اَدنُوش پس هر دفعه درهم و دینار مجتمع داشته باشد از [illegible]

قطع کرده این عزایم را در دهان [illegible] بگذارد و با [illegible] شود حکم [illegible]

و بعد از آن [illegible] باید انرا نقش کند و بر کاغذ

ابجد این طلسم را نوشته بگذارد ملسم عع و در روی دیگر این طلسم را بنویسد

م قسم و بعد از آن این عزایم را بخواند الله العتیق اشجا کوش

حسنجا نوش سطا نوش هجا نوش رب العتیق اَبْخ اَبْخ

نودنش آرطانوش ارجوج ارجوج ارلتین ارکن و درش

ورو کش ارجوش الا الحلا مرطاشیل هفو حاجی

ازدواج یا رب العالمین نوع دیگر اگر خواهی که از تاج سرخ

سرخ ببری و بعد از آن از کرم سبز که [illegible] و این [illegible]

ان کیسه بگذارد و هر روز روزه دارد و دیگر سفید [illegible] و مشک و عنبر خام

کرکنند

بکر کنند و در زیر کیسه اول علامت ظاهر شود در [illegible] بر هیئه قرص و نیم

[illegible] رشته بر هیئه قرص بعد از آن هر روز [illegible] باید و سلام و هم سلام

[illegible] دان کیسه را باز کن و به بین که چگونه [illegible]

اما این ده هر روز هفت نوبت بخواند و در روز شنبه علی الصباح بکر حل کند

و ابتدا کنند تا مراد حاصل شود و این سر عجیب [illegible] با کسی مگو بسم الله الرحمن الرحیم

نُوشِ نافُوشِ بَشُوشِ دَرْدُوشِ اَرْنوشِ دَلُوشِ مَشْعَلِيثا

کَشَطَ بُوشِ قطمیرِ تَلِج تَلِج اَللهُ یَعلَمُ ما تَحمِلُ کُلُّ اُنثی

وَما تَغیضُ الاَرحامُ وَما تَزدادُ وَکُلُّ شَیءٍ عِندَهُ بِمِقدارٍ

عالِمُ الغَیبِ وَالشَّهادَةِ الکَبیرُ المُتَعالِ اگر خواهی کیسه را [illegible]

وقت [illegible] آفتاب [illegible] از روز روزه دارد و دیگر [illegible]

این اسما را بنویسد و بعد از آن [illegible] کنند و [illegible]

هر کدام [illegible] کرد و خود را [illegible] در آینه [illegible]

و در زیر [illegible] که خواهد [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

وَإِذا قَرَأتَ القُرآنَ جَعَلنا بَینَکَ وَبَینَ الَّذینَ لا یُؤمِنونَ

بِالآخِرَةِ حِجاباً مَستوراً وَجَعَلنا عَلی قُلوبِهِم اَکِنَّةً

أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ

وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا وحملت چون که حاجتی

دارد و باطن صورت دل کند بنویسد این آیات را بر جام سفید با [illegible]

سفید و آب باران کرده خوانده بشنند [illegible] و [illegible] در آن

[illegible] و تلاوت این آیات قیام نماید شصت و شش روز هر روز

شش بار بخواند و در روز جمعه اول با [illegible] و هفتاد بار و در روز جمعه آخر

هفتاد و پنج بار و ابتدا از روز چهارشنبه کند تا ختم روز جمعه شود در روز [illegible]

تمام شده و آثار تمام از عالم غیب بر او منکشف شود و چون اربعین تمام شود

[illegible] شش روز [illegible] خلوت و عزلت اختیار کند [illegible]

در خواب یا بیداری [illegible] و اگر کسی را بنده [illegible]

[illegible] با [illegible] در و قیام نماید و [illegible]

[illegible] شش نتواند [illegible] فاتحه [illegible] اگر از [illegible]

[illegible] و [illegible] دارد و [illegible] شود و اگر [illegible]

بر [illegible] خواند در خواند او [illegible] و [illegible] گردد و اگر [illegible]

بر قفل خواند در [illegible] روز [illegible] گردد [illegible]

[illegible]



[illegible]

جناب آقا میرزا [illegible]

[illegible]

۲۵ ۲

جناب آقا میرزا [illegible]

[illegible]

الف

۳۶

[illegible]


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی